



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های متفرقه

کتاب دهم



فهرست مطالب

- سوال ۱: آیا آیت الله خوشوقت گفته اند: «تباکی و سینه زنی اشکال دارد؟» کلیپی از یک روحانی به نام «آیت الله یثربی» پخش شد که با ذکر روایات به شدت به آیت الله خوشوقت انتقاد و حتی اهانت کرده است؟ ماجرا چیست؟ ۳
- سوال ۲: در تفاوت های زن مرد که در نهج البلاغه بیان شده است - به ویژه نقص عقل - مرحوم دشتی نقص را به معنای تفاوت گرفته است، آیا این توجیه نیست؟ ۶
- سوال ۳: استاد ما می گوید: عصمت معصومین از کودکی نیست، بلکه با طی مراحل عرفانی و عبادات به این مقام رسیده اند؟ در ضمن اگر ذاتاً معصوم هستند، چه هنری کرده اند؟ ۸
- سوال ۴: امامان ساده زیست بودند و با وجود این همه فقر و فقیر چرا باید برای ساخت حرمها این همه هزینه شود؟ نگویید پول مردم است و دلایل اعتقادی نیز نیاورید، سؤال از جنبه اقتصادی است. ۱۱
- سوال ۵: چگونه خود ارضایی (استمناء) را ترک کنیم؟ ۱۳
- سوال ۶: آیا مزدهی پایان صفر به حضرت رسول اکرم(ص) و دق الباب مساجد مستند است؟ اگر هست چرا و یعنی چه؟ ۱۵
- سوال ۷: بحثی میان دانشجویان رایج شده که تمامی پدیده هایی که از قدرت لایزال الهی می دانستیم، با عقل و علم قابل توجیه است. آیا می توانید پدیده ای نام ببرید که وجود داشته باشد، اما عقل بشر قادر به شناسایی آن (اکنون یا بعداً) نباشد؟ ۱۷
- سوال ۸: اینجا مطرح می کنند: چرا گوشت ذبح غیر شرعی در اسلام حرام است، اگر علت بهداشتی و سلامت دارد، چرا طول امید به زندگی در کشورهای غربی بیشتر است؟ ۱۹
- سوال ۹: آیا با وجود این همه فقیه، عالم و مؤمن با تقوا و جان برکف، هنوز امام زمان (عج) از ۳۱۳ یار برخوردار نگردیده اند که ظهور نمایند؟ و به فرض ظهور، با این یاران اندک چه می توانند بکنند؟ ۲۱
- سوال ۱۰: چگونه بفهمیم شخص مؤمنی شده ایم؟ ۲۲
- سوال ۱۱: ازدواج کردم، لیسانس گرفتم و کار خوبی در شرکتی به من پیشنهاد شده، اما شوهرم راضی نیست. آیا باید به خاطر رضایت شوهر، عمرم را در خانه به بطالت بگذارم؟ تکلیف چیست؟ ۲۴
- سوال ۱۲: چرا امام زمان (عج) به دیدن دانشمندانی که عمر خود را صرف خدمت به بشر کرده اند نمی روند؟ چرا هر کس دعای عهد بخواند حضرت را می بیند، چرا نگفته اند اگر خدمت به بشر کردید می بینید؟ آیا اگر دانشمندی باشد که خدمتش هزار برابر گنااهش باشد، گناهان را نمی پوشاند؛ چرا؟ ۲۶
- سوال ۱۳: برخی مدعی هستند که امام زمان (عج) را می بینند؛ می گویند ایشان تا سال آینده ظهور می کند و کلاس های آموزشی نیز دارند. تا چه قابل باور و اعتماد هستند؟ ۲۸
- سوال ۱۴: چه کنیم که ترس از مرگ در ما کم شود؟ به ویژه با دامن زدن رسانه ها به این موضوع؟ ۳۰
- سوال ۱۵: در قضا و قدر، مفهوم «نه جبر است و نه اختیار، بلکه امری بین این دو است» را درک نمی کنم. لطفاً توضیح دهید و اگر ممکن است با اشاره به آیات قرآن و احادیث. ۳۲

- سوال ۱۶: بسیار ایجاد شبهه می‌کنند که در مورد گریه کردن در مصیبت امام حسین (ع) روایاتی هست، اما آیا در خصوص سینه زنی یا زنجیر زنی هم روایاتی هست؟ ۳۵
- سوال ۱۷: بانک‌ها حتی تا ۳۰٪ سود می‌گیرند (به غیر از دیر کرد)، آیا این ربا نیست و چرا؟ ۳۷
- سوال ۱۸: شبهه در این خصوص که «چرا خدا چنین کرد و چنان نکرد» - «چرا در قرآن چنین آمده است» بسیار رواج یافته است. چه کنیم و چگونه پاسخ بگوییم؟ ۳۸
- سوال ۱۹: آیا عاشقی حرام است؟ ۴۰
- سوال ۲۰: راه‌های به دست آوردن و تقویت «صبر» را توضیح دهید. ۴۳
- سوال ۲۱: آیا منظور از حدیث «إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا - در نیابت چنان عمل کن که انگار تا ابد زنده‌ای» همین دنیایی است که در آن زندگی می‌کنیم و چه باید کرد؟ ۴۵
- سوال ۲۲: خواستگار مطلوبی ندارم و یا مسکوت می‌ماند، و حال آن که خانواده و شرایط خوبی دارم! آیا به بستن شدن بخت معتقد نباشم؟ آیا دعایی برای ابطال وجود دارد؟ ۴۷
- سوال ۲۳: آیا در اسلام «مصلحت» وجود دارد و آیا نمونه‌ی تاریخی در صدر اسلام دارد؟ ۴۹
- سوال ۲۴: با دیدن چند برنامه رادیویی و تلویزیونی از وهابیون، - با چند دلیل قرآنی - در مسئله عزاداری و نیز مهدویت و ظهور تردید کردم؟ اهداف و برنامه‌های وهابیون چیست؟ ۵۱
- سوال ۲۵: نگویند سحر و جادو برای بستن بخت وجود ندارد، دعایی در ابطال آن یا گشایش بخت بدهید. ۵۳
- سوال ۲۶: چرا طلبه به محض ورود شهریه می‌گیرد، اما دانشجوی نمی‌گیرد؟ اگر برای خدمت است، ما نیز درس می‌خوانیم تا خدمت کنیم. ۵۵
- سوال ۲۷: آیا حضرت عباس علیه السلام از پیامبران سلف نیز بالاترند که به ایشان «باب الحواج» گفته می‌شود و به حضرات موسی (ع) یا عیسی (ع) گفته نمی‌شود؟ ۵۷
- سوال ۲۸: دانشجویانی که گروه مطالعات و اندیشه به راه انداخته و بر اساس آن عمل می‌کنند می‌گویند: حضرت علی (ع) فرموده اول حق را بشناس و بعد اهل آن را، لذا ما فقط قرآن و نهج البلاغه می‌خوانیم و بدان عمل می‌کنیم و هیچ یک از علما را قبول نداریم؟ ۵۹
- سوال ۲۹: چرا «بابا آب داد» یاد می‌دهند؟ کاش از همان ابتدا یاد می‌دادند که خدایی هست بسیار مهربان، توانا و دوست داشتنی. ۶۱
- سوال ۳۰: شخصی به نام «شیخ عبدالله حیدری» که در شبکه‌های وهابی وصال و کلمه علیه شیعه ضد تبلیغ می‌کند، اخیراً در صفحه فیس بوک‌اش مدعی شده که شیعه حتی یک حدیث به نقل از پیامبر اکرم (ص) ندارد و ۶۳

سوال ۱: آیا آیت الله خوشوقت گفته‌اند: «تباکی و سینه زنی اشکال دارد؟» کلیپی از یک روحانی به نام «آیت الله یثربی» پخش شد که با ذکر روایات به شدت به آیت الله خوشوقت انتقاد و حتی اهانت کرده است؟ ماجرا چیست؟ (۲ دی ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان طور که قبلاً بیان گردید (۱) گاه اهمیت شناخت جریان و مسبب کمتر از خود حادثه نیست، چنانچه در اصل واقعه‌ی عاشورا نیز چنین است، چه رسد به عزاداری برای این مصیبت.

الف - برخی بیانات آیت الله خوشوقت که اخیراً در شبکه یک سیما (و کلیپ آن در سایت‌ها) پخش شد و مورد سوءاستفاده و ضدتبلیغ قرار گرفت را خود دیده و شنیده‌اند، اما دقت نکرده‌اند و سریع و هیجانی موضع گرفته‌اند - برخی دیگر اصلاً خودشان نشنیده‌اند و فقط به گفته‌ی اطرافیان اکتفا کرده‌اند، این عده را معمولاً اطرافیان اداره می‌کنند - برخی عوام‌گونه اسیر موج و جو می‌شوند و برخی نیز دشمن هستند و از هر فرصتی برای جنجال‌سازی و ضدتبلیغ نهایت سوءاستفاده را می‌برند ... و متأسفانه برخی دکاندار هستند و بازار منبر، تریبون، سایت یا وبلاگ خود را گرم می‌کنند. اینها نیز کسانی هستند که دین، دنیا و آخرت خودشان را به قیمت بسیار ناچیز و ارزان (جمع کردن چند هوادار دور خود) می‌فروشند. همین طور بدون علم و بدون رعایت تقوا و انصاف، با کبر و غرور کامل نسبت به خود، دهانشان را باز می‌کنند و هر چه دلشان خواست می‌گویند و چند آیه و حدیث نیز چاشنی می‌کنند تا بازارشان اسلامی‌تر جلوه کند و گرم‌تر شود:

«اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدَّوْا عَن سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (التوبة، ۹)

ترجمه: آیات خدا را به بهای ناچیزی فروختند و [مردم را] از راه او باز داشتند به راستی آنان چه بد اعمالی انجام می‌دادند.

اسلام و مسلمین از اینان بیشتر ضرر دیده‌اند، لذا قطعاً وضعیت کسانی که با دین خدا معامله می‌کنند و دین را وسیله‌ی بازارگرمی خود می‌کنند، بسیار وخیم‌تر از دیگران می‌باشد. خدا با آنان قهر می‌کند. حال در هر لباس یا مقامی که باشند:

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آل عمران، ۷۷)

ترجمه: کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می‌فروشند آنان را در آخرت بهره‌ای نیست و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید و به ایشان نمی‌نگرد و پاکشان نمی‌گرداند و عذابی دردناک خواهند داشت.

ب - در سؤال و پاسخ با هر کسی، به ویژه اگر از علما و فقها باشند، باید دقت کرد که چه موضوعی مورد سؤال قرار گرفته است؟ چرا که پاسخ‌دهنده به آن سؤال جواب می‌دهد.

ب/۱: ریا و تباکی:

سؤال: اگر در عزاداری برای ریا کار کنند؟

پاسخ: حرام است، جایز نیست؛ بله؛ همه اینها باید برای خاطر خدا باشد. بله، اثر نمی‌کند.

سؤال: حتی اگر برای گرم کردن مجلس امام حسین (ع) باشد؟

پاسخ: نمی‌شود؛ بله؛ برای گرم کردن هم باید با اخلاص گریه کنی.

سؤال: پس تباکی چی؟

پاسخ: تباکی مال کسی است که اشک ندارد. مجبور است خودش را مثل گریه‌کنان در بیاورد، بدون اشک.

حالا آن آقایی که بالای منبر آن طور سر و صدا کرد یا دیگرانی که هم‌نظر با وی هستند بگویند که کجای این سخنان با آیات، روایات و نیز با حکم عقل و وجدان اشکال دارد؟ از یک عالم و فقیه می‌پرسند: عزاداری (کار) برای ریا؟ ایشان هم پاسخ می‌دهد که حرام است؟ آیا آنان ریا را جایز می‌دانند؟!

شاید برخی اصلاً معنای ریا را نمی‌دانند! ریا یعنی «نمایش به مردم برای فریب آنان». یا اساساً معنای «قربة الی الله و اخلاص» را نمی‌دانند. بدیهی است هر کاری برای «ریا» حرام است؛ حتی نماز، چه رسد به عزاداری. آیا خدا عزاداری از روی ریا را می‌پذیرد یا امام حسین (ع)؟!

مجدد می‌پرسد: برای گرم کردن مجلس چطور؟ ایشان می‌فرمایند: برای گرم کردن نیز باید با اخلاص گریه کرد، وگرنه اثر ندارد؟ یعنی نه اثر سازنده‌ای بر گریه‌کننده ریایی می‌گذارد و نه اثر مطلوبی به بیننده و شنونده و مجلس عزاداری دارد. حالا اگر یک عده‌ای عادت کرده‌اند که همیشه در مقابل دیگران ریا کنند، این دیگر مشکل خودشان است. باید از ابتدا به مطالعه و تهذیب پردازند. از الفبای توحید، دین و اخلاق شروع کنند.

می‌پرسد: تباکی چطور؟ تباکی یعنی حالت تأثر و گریه به خود گرفتن. یعنی اگر گریه‌ات نمی‌آید در مجلس عزا حالت تباکی به خود بگیر. خوب این هم که حکم شرع و عقل است.

پس تباکی هیچ ربطی به ریا ندارد. خودنمایی برای فریب مردم نیست، بلکه حفظ احترام مجلس عزا و صاحب عزا است. آیا کسی که به این حرف اشکال می‌گیرد، خوشش می‌آید که در مجلس عزای پدر، مادر یا فرزندش کسی وارد شود و قاه قاه بخندند و بگویند: خوب من نه تنها گریه‌ام نمی‌آید، بلکه دقیقه‌ای پیش خبر خوشی شنیدم و بسیار خوشحال هم هستم؟! بله، تباکی مال کسی است که در مجلس عزای کسی (به ویژه امام حسین (علیه‌السلام)) شرکت کرده، اما گریه‌اش نمی‌آید؛ خوب حفظ ادب و احترام ایجاب می‌کند که او تباکی کند و این رفتار در خود او نیز اثر تربیت‌کننده و سازنده می‌گذارد و ریا نیست. البته اگر برای ریا (با تعریف فوق) تباکی کند، آن هم حرام است، مقبول نیست و اثر مثبتی هم ندارد.

ج - سینه‌زنی و زنجیرزنی:

سؤال: می‌پرسند در عزاداری‌ها چرا زنجیرزنی و سینه‌زنی می‌شود و اکتفا به نوحه‌سرایی نمی‌شود؟

پاسخ: خوب وقتی دست عموم بیافتد از تویش اختراع در می‌آید، سلیقه‌های مختلف هست. زنجیرزنی، قفل‌زنی، سنگ‌زنی، قمه‌زنی هم هست. اما گریه از همه راحت‌تر، ارزان‌تر و بی‌اشکال‌تر است.

سؤال: اگر باعث ایجاد شور بیشتری در جوان‌ها بشود چه؟

پاسخ: نه؛ حقیقت بهتر از شور است. همین گریه‌ی با اخلاص کافیه است، بله. آنچه حفظ می‌کند خون امام حسین (ع) را، گریه‌ی با اخلاص است. هم چین تا اعماق دل، دشمنی با بنی‌امیه و ظالم‌ها می‌رود و از این طرف دوستی اهل بیت (ع) می‌آید.

همان طور که مشهود است، ایشان نه سینه‌زنی را رد کردند و نه زنجیرزنی را. بلکه گفتند: وقتی کار دست عموم بیافتد، سلیقه‌های متفاوت است. خوب این حرف غلط است یا اشکال دارد؟ آن آقایی که با داد و فریاد بر این سخن می‌تازد، کجای این حرف را دارای اشکال شرعی یا عقلی دیده است؟ چرا باید عوام‌فریبی کرد؟ کار بی‌اخلاص همین عواقب را دارد.

آن آقا در رد سخنان آیت‌الله خوشوقت، از امام صادق (علیه‌السلام) روایت نقل می‌کند که: **لقد شققن الجيوب و لطنن الخدود الفاطميات علی الحسين بن علی علیه السلام و علی مثله تلطم الخدود وتشق الجيوب.**

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرمایند: همانا گریبان دریدند و بر گونه‌ها لطمه زدند فاطمیات (یعنی دختران حضرت زهرا (علیها‌السلام) چنین کردند). بر حسین بن علی (علیه‌السلام) و بر مثل چنین بزرگمردی باید لطمه زد و گریبان درید.

البته که این روایت محکم و صحیح است، اما از آن آقایی که گمان دارد فقط خودش این روایت را خوانده و فهمیده است، سؤال می‌شود که اولاً اگر خلط مبحث نکنید، چه ربطی به بحث آیت‌الله خوشوقت دارد؟ ثانیاً شما که به قول خودتان سید، مجتهد، فقیه، مقتل خوانده و ... هستید، بفرمایید که آیا این روایت یک حکم

فقهی است؟ یعنی این «باید» یک تکلیف شرعی است و می‌فرماید همه الزاماً باید در عزای حسین^(ع) لطمه زده و گریبان چاک کنند؟ یا این که از امام صادق^(ع) در مورد حکم لطمه زدن و سینه چاک کردن در عزای سیدالشهداء^(ع) می‌پرسند و ایشان نیز پاسخ می‌دهند که بزرگان بازمانده و خاندان حضرت فاطمه^(ع) به خود لطمه زدند و گریبان چاک کردند و در عزای ایشان و مثل ایشان باید لطمه زد و گریبان درید. یعنی انسان اگر عقل، شعور، عاطفه و قلب داشته باشد، جا دارد به این حد از غم و غصه برسد و چنین نیز بنماید، لذا نه تنها اشکال ندارد، بلکه بسیار طبیعی است، نه این که حتماً باید چنین نماید.

اگر حضرت علی^(ع) در مورد کندن خلخال از پای یک پیرزن یهودی و به ظلم، فرمود: جای دارد انسان از این غم و غصه بمیرد، یعنی همگان باید بروند و بمیرند؟! و یا این که می‌فرماید: اگر کسی از این غصه دق کند، طبیعی است و عجیب نیست.

البته این آقا بالای منبر جملات بسیار رکبکی نیز گفته بود که الحمدلله از کلیپ‌های موجود حذف شد(!?)

مرتبط:

سوال - [جنگالی به راه افتاده که آیت‌الله خوشوقت وجود حضرت رقیه \(ع\) را تکذیب کرده است؛ و برخی نیز پاسخ های بسیار تندی داده‌اند و حتی اهانت‌های باور نکردنی؟ واقعیت چیست؟](#)

سوال ۲: در تفاوت‌های زن مرد که در نهج البلاغه بیان شده است - به ویژه نقص عقل - مرحوم دشتی نقص را به معنای تفاوت گرفته است، آیا این توجیه نیست؟ (۴ دی ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

واژه‌ی ایمان و همچنین واژه‌ی دین، در برخی موارد به معنای «احکام دین» است، نه اصول دین. و همچنین بحث «عقل» نیز به شعبی چون عقل نظری، عقل عملی، عقل معاش و ابزاری ... تقسیم می‌گردد. و در آموزه‌های قرآنی مکرر تصریح شده است که زنان و مردان به لحاظ عقل نظری که موجب معرفت و ایمان آنها می‌شوند، تفاوتی ندارند و به همین دلیل هر دو مکلف و مسئول به بندگی هستند.

نقص و کمال نیز مقابل یکدیگرند. اگر هر کدام غلبه نشان دهند، می‌توان دیگری را ناقص خواند. اگر بیان شد که زن ناقص‌العقل است، یعنی عواطف او بر عقلش چیرگی دارد، نه این که در مقابل مرد ناقص‌العقل است. و همچنین می‌توان بیان داشت که عقل مرد بر عواطفش چیرگی دارد. و البته که تمامی این ویژگی‌ها به خاطر نقش هر کدام در خلقت است. اگر عقل معاش مرد بر عواطف و احساساتش چیرگی و غلبه نداشته باشد، نمی‌تواند خانواده را رها کرده و به دنبال کسب و کار برای تأمین معاش و رفاه آنان برود، و اگر قرار باشد عقل معاش و ابزاری زن بر عواطفش غلبه کند، خانواده را رها کرده و به دنبال امرار معاش می‌رود و بر سر جامعه‌ی بشری همان بلایی می‌آید که اکنون آمده است.

پیش از این در خصوص این خطبه مطالب مفصلی درج گردید که توصیه می‌شود حتماً مورد مطالعه قرار گیرد (۱) و (۲)، چرا که هر موضوع و مبحثی را می‌توان [و گاه باید] از منظرهای گوناگون مورد مطالعه قرار داد. به غیر از مباحث مطروحه‌ی قبلی، ذیلآ بیان حضرت^(ع) از دیدگاه دیگری مورد توجه قرار می‌گیرد:

اگر ادامه‌ی همین فراز از بیانات حضرت امیرالمؤمنین^(ع) مورد مطالعه و توجه قرار گیرد، خود ایشان جواب بسیاری از این سوال‌ها را داده‌اند. عین فرمایش حضرت به شرح ذیل است:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ نَوَاقِصُ الْحُطُوطِ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ فَأَمَّا نُقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَفَعُوذُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ وَ أَمَّا نُقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ وَ أَمَّا نُقْصَانُ حُطُوطِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ.»

ترجمه: ای مردم، زنان از نظر ایمان و ارث و عقل ناقصند. اما ناقص بودن ایمانشان از آن روست که در ایام حیض از خواندن نماز و گرفتن روزه معذورند (مبحث احکام) و ناقص بودن عقل‌هایشان، به این است که شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است (غلبه‌ی عواطف و نیز اشاره به عقل معاش) و نقصان بهره‌مندیشان در این است که میراث زنان نصف میراث مردان است. (خطبه‌ی ۸۰ نهج البلاغه)

خداوند حکیم مکانیزم جهان هستی را به طور کامل بیافرید و از آنجایی که در عامل دنیا هیچ چیز نمی‌تواند کامل محض باشد (چون جهان تضاد و محدودیت است)، پس هر یک از موجودات را با کمالات و ویژگی‌های متفاوت در کنار هم قرار داد تا مجموع آن دو با هم فرآیند و کارکرد جامع و کاملی را داشته باشند و این قانون در همه‌ی موجودات هستی ساری و جاری است.

مرد با ویژگی‌های خاص مردانه‌ی خود تکالیف جداگانه‌ای دارد و کارکرد و فواید خاصی را به شخص، جامعه و خانواده و فرزندان خود ارائه می‌دهد و زن با خصوصیات زنانه‌ی خود، تکالیف مخصوص به خود را دارد و کارکرد و فواید خاص خود، اعم از مهربانی، لطافت و احساسات شدیدتر که لازمه‌ی همسری، مادری، شیردهی و... می‌باشد را ارائه می‌دهد. هیچ یک از اینها نه می‌توانند جای دیگری را بگیرند و پر کنند و نه می‌توانند کارکرد دیگری را ارائه دهند. پس نظام عالم هستی و قوام زندگی انسان‌ها و تشکیل شدن خانواده‌ها، تولد و رشد انسان‌ها به وجود دو موجود کاملاً متفاوت کنار هم، به نام زن و مرد محقق می‌گردد.

اگر قرار باشد که این نظام هستی به هم بریزد، می‌شود جامعه‌ی غربی. به خاطر جذب زن به بازار کار و سوءاستفاده از سرمایه‌های خداداش و نیروی کار مطیع‌تر و ارزان‌تر، او را نه مساوی، بلکه مشابه مرد قلمداد کردند. با بی‌ارزش و قراردادی خواندن قوه‌ها و کمالات زنانه (از جمله عواطف قوی)، او را نیز به ابزار تولید

مبدل نمودند ... در نتیجه نه تنها کانون خانواده از هم پاشید، بلکه روابط جنسی را نیز تحت الشعاع قرار داد. لذا همجنس‌بازی صورت قانونی گرفت که نتیجه‌ی طبیعی «تشابه تعریف و حقوق» است. مسئله‌ی حسّ مادری و تربیت فرزند نیز مکانیزه شد و به دولت یا خانواده‌ی متشکل از دو هم‌جنس واگذار شد و ...

پس این تفاوت‌ها، یا نقصان حالت زنانه‌ای در مرد و حالت مردانه‌ای در زن، قانون حکیمانه‌ی خلقت است، نه ظلم یا اهانت به هر کدام. و عدم توجه یا جابجایی آنها با «شعار»های ژورنالیستی، اختلال در نظم و تکامل بشری و زندگی ایجاد می‌نماید.

حال که لزوم وجود دو موجود متفاوت در عالم هستی مشخص شد، معلوم است که بر هر یک از اینها بر اساس خصوصیات و ویژگی‌های ذاتی‌شان، تکالیف و احکامی اختصاص می‌یابد و از هر یک از آنها تنها بر اساس ویژگی‌ها و بالتبع تکالیفشان انتظارات و اعمالی خواسته می‌شود. یعنی مکلف و مسئول به آنها می‌شوند. نه زن مکلف به تأمین معاش می‌گردد و نه مرد مکلف به عواطف مادری - نه زن مکلف به جهاد می‌گردد (که لازمه‌اش بریدن از همه‌ی عواطف است) و نه مرد مکلف به ماندن در خانه و حفظ کیان آن.

همین طور است تفاوت در وجوب انجام برخی از احکام عبادی دیگر. زن به واسطه‌ی زنانگی‌اش که باید دارای رحم و سیستم تولید و پرورش نطفه و نوزاد باشد، ریزش دیواره‌ی رحم دارد که موجب آسیب‌دیدگی مویرگ‌ها و خونریزی می‌شود. دفع این خون که در ضمن تخمک منعقد نشده و فاسد را خارج می‌کند و در واقع رحم را شستشو می‌دهد، همراه با اذیت و سختی است؛ پس خداوند به خاطر این اذیت شدن زن، ارفاق نموده و در برخی اعمال عبادی به او (نسبت به مرد) تخفیف می‌دهد. چنانچه به مرد و زن در حال سفر یا بیماری نیز تخفیف می‌دهد. لذا چند روزی کمتر از مردان به اعمال ایمانی (عبادی) می‌پردازد. لذا حضرت می‌فرماید آنها نقصان ایمان دارند یعنی کارهای ظاهری ایمانی (به معنای احکام عبادی) را کمتر از مردان انجام می‌دهند. وگرنه عقل نظری که موجب کسب معرفت و کمال انسانی است، جنسیت و مرد و زن ندارد.

نقصان به معنای کمتر بودن است مثل این که می‌گوییم فلان چیز نقص دارد، یعنی یک چیزی نسبت به دیگری کم دارد، یعنی با آن متفاوت است و کم داشتن بدین معنا نیز نه تنها بد نیست، بلکه چنانچه بیان شد لازم و ضروری نظام هستی است. (به همین لحاظ هم هست که آقای مرحوم دشتی این نقصان را به معنای تفاوت گرفته‌اند).

همین‌طور زن به واسطه‌ی زنانگی‌اش، برای انجام نقش و تکالیفی چون تربیت فرزند، تعدیل و آرامش‌بخشی به شوهر و حفظ کیان خانواده، باید از عواطف و احساسات بسیار قوی‌تری برخوردار باشد که می‌تواند در تعاملات اجتماعی (مثل شهادت دادن) نیز تأثیر سوء بگذارد. لذا در ازدواج دختر باکره، اذن پدر را شرط گذاشته‌اند که حتماً عقل معاش مردانه‌ای در کنار عواطف و احساسات زنانه قرار گیرد و تصمیم کامل شود.

این سوال یک جواب به سبک علمی و فلسفی هم دارد به این عنوان که: حضرت در حقیقت در طرح این سه موضوع (نقص در ایمان و بهره و عقل) جواب به نشانه داده‌اند نه جواب به علت، یعنی حضرت نشانه‌ی این نقص را گفته‌اند نه علت این نقص را، نماز نخواندن در ایام خاص نشانه‌ی این نقص است نه علت نقص.

در این سبک بیان حضرت هم حکمت‌هایی نهفته است که اشاره و پرداختن به آنها سبب اطالاه‌ی کلام می‌گردد. لذا توصیه می‌شود که مطالبی که در گذشته درج شده است نیز حتماً مورد مطالعه قرار گیرد.

سوال ۲: استاد ما می‌گوید: عصمت معصومین از کودکی نیست، بلکه با طی مراحل عرفانی و عبادات به این مقام رسیده‌اند؟ در ضمن اگر ذاتاً معصوم هستند، چه هنری کرده‌اند؟ (کارشناس) (۴ دی ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از پاسخ توجه داشته باشیم که گاه سخن درست است، اما چون کامل بیان نمی‌گردد و توضیح لازم داده نمی‌شود، ایجاد شک و شبهه می‌کند؛ گاه اصل سخن درست است، اما با اضافه نمودن یک کلمه در آن، معانی دیگری القا می‌شود، مثلاً به جای آن که بگویند: «عصمت ذاتی نیست»، بگویند: «عصمت از کودکی نیست» و گاه این گونه تشکیک‌ها هدفمند است و در راستای القای (نه اثبات) نظریه‌ی سرورش مبتنی بر «تجربی شخصی بودن وحی» بیان می‌گردد و آخر این نظریه‌ها نیز به قطع ارتباط انسان با خدا و وحی می‌رسد.

بدیهی است پس از آن که القا کردند عصمت (به معنای منظور و نه معنای عام) اکتسابی است، تازه شروع به شبهه می‌کنند که حضرت عیسی^(ع) در بدو تولد چه عبادتی کرده بود یا کدام مراحل عرفانی را طی کرده بود که در گهواره فرمود:

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» (مریم، ۲۰)

ترجمه: گفت منم بنده‌ی خدا به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.

و همین طور شبهه خواهند کرد که امام زمان^(عج) تا سن ۵ سالگی چه عبادتی کرده بودند و کدام مراحل را طی نموده بودند که به امامت رسیدند؟! و در نهایت نتیجه خواهند گرفت که نبوت و امامت دروغ است. آنها فقط انسان‌های برجسته‌ای بودند.

الف - دقت کنیم که فرق است بین این که گفته شود «عصمت خداداد است» یا گفته شود: «عصمت ذاتی است». گاهی عمداً یا سهواً خلط مبحث می‌شود!

بدیهی است که نه تنها عصمت، بلکه اعطای کلیه کمالات، مواهب و نعمت‌ها به همگان خداداد می‌باشند. انسان ذاتاً فقیر است و از خود چیزی ندارد. غیر خدا نیز همه مخلوق، مصنوع، فقیر، فانی و محتاج اویند و کسی چیزی ندارد که به انسان یا سایر مخلوقات بدهد. پس علم، حکمت، رزق، عصمت ... و همه‌ی کمالات خداداد می‌باشند. کمال هستی است و اوست که هستی محض و هستی‌بخش است.

اما معنای خداداد این نیست که «ذاتی» است. ذاتی یعنی عین وجود باشد. مثل این که گفته شود «حب و بغض» ذاتی است، یا پرستش ذاتی است.

اگر صفت یا حالتی ذاتی بود، دیگر گریزی از آن وجود ندارد. چنانچه گریزی از پرستش، دوست داشتن یا بد آمدن وجود ندارد، فقط معبودها، محبوب‌ها و مغبوض‌ها فرق می‌کنند.

البته که عصمت انبیای الهی و معصومین خداداد است، ولی ذاتی نیست. اگر چنین بود، صدور گناه از آنان ممتنع ذاتی می‌گشت و در چنین حالتی آنان به هیچ امری مکلف نمی‌شدند. چنانچه ملائک مکلف نمی‌باشند. تکلیف فقط در جایی که اختیار و اراده وجود دارد واقع می‌شود.

ب - امکان گناه نه از انبیای الهی^(ع) و نه از سایر معصومین^(ع) سلب نگردیده است و اختیار و اراده از آنان گرفته نشده است که سؤال شود پس چه هنری کرده‌اند؟ بدیهی است اگر معصوم^(ع) ذاتاً اختیار و اراده‌ی تخلّف، معصیت یا گناه نداشت، خدا او را مکلف به اطاعت نمی‌نمود و نمی‌فرمود که اگر شرکی به تو راه یابد، همه‌ی اعمال حیط می‌شود، پس خدا را بندگی کن و شاکر باش. همین «اگر» دال بر این است که آنان در شرک یا توحید اختیار و اراده دارند و همین دستور به بندگی و شکر، دال بر تکلیف است:

«وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ * بَلِ اللّٰهُ فَاعْبُدْ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ» (الزمر، ۶۵ و ۶۶)

ترجمه: و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است اگر شرك ورزی حتماً کردارت تباه شده و مسلماً از زیانکاران خواهی شد * بلکه خدا را بپرست و از سپاسگزاران باش.

پس، نعمات و فضایل همه خداداد هستند، اما اخذ فضیلت، حفظ فضیلت، صیانت از فضیلت، اکمال و ملکه نمودن آن، مستلزم تلاش و عمل است؛ و هر کسی به تناسب سعی و عمل خود می‌گیرد. لذا فرمود:

«وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ» (یونس، ۴۱)

ترجمه: و اگر تو را تکذیب کردند بگو عمل من به من اختصاص دارد و عمل شما به شما اختصاص دارد شما از آنچه من انجام می‌دهم غیر مسؤولید و من از آنچه شما انجام نمی‌دهید غیر مسؤولم.

چرا که حکمت الهی در نظام آفرینش و رشد انسان بر این تعلق گرفته است که: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. (النجم، ۳۹)» و انبیا و اولیای الهی نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشند.

ج - عصمت (نگه داشته شدن)، حاصل معرفت و محبت فطری به خداوند متعال است که او را از هر آنچه سبب دوری یا اخلال در توجه شود باز می‌دارد. لذا این حدّ از عصمت به همگان داده شده است، چرا که فطرت، همگانی است و «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ - همه بر اساس فطرت به دنیا می‌آیند». اما این که انسان اراده و تلاش کند تا اولاً فطرت خدادادش محبوب و مستور نگردد و همچنان چون آینه‌ای صاف و شفاف، حقایق عالم هستی را آن چنان که هست نشان دهد و ثانیاً با کسب علم، معرفت بیشتری پیدا کند و با توجه و عمل صالح و توأم با اخلاص درجات کمال و عصمت خود را ترقی دهد، کاملاً اکتسابی است.

«... روح انسان به لحاظ سیر تکامل و حرکت جوهری می‌تواند از مرتبه‌ی آغازین مجرد به عالی‌ترین درجه‌ی مجرد راه یابد. درجه‌ی مجرد هر روحی، به اندازه‌ی سیر و حرکت جوهری‌اش در تحصیل مراتب کمال و مجرد بستگی دارد. هر مقدار روح کامل‌تر شود، درجه‌ی متعالی‌تری پیدا می‌کند و کمالات و ملکات نورانی کامل‌تری نصیب او می‌شود. یکی از کمالات، ملکه‌ی عصمت است، هرگاه ملکه‌ی نورانی عصمت به حد نصاب لازم برسد و روح انسان به لحاظ عقل نظری و عقل عملی کامل شود، از هر گونه گرایش ناپسند دوری می‌کند و پیوسته جهت تحصیل ارزش‌های انسانی و الهی می‌کوشد...»

(پیامبر اعظم در نگاه عرفانی امام خمینی، صادقی، مؤسسه‌ی آثار امام خمینی، ۱۳۸۶ ش. ص ۴۸)

د - تجلی عصمت در انسان نیز مانند سایر کمالات الهی شدت و ضعف مرتبه دارد. چنانچه بیان گردید، همه‌ی کمالات و هستی‌ها از خداست، همه مخلوق او هستند و همه‌ی نعمات از اوست که بر اساس علم، حکمت و مشیتش به هر طرفی به اندازه‌ی ظرفیت وجودی‌اش اعطا می‌کند و البته گنجایش این طرف در انسان با معرفت، ایمان، اخلاص و عمل صالح بیشتر و بیشتر می‌شود:

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (الحجر، ۲۱)

ترجمه: و هیچ چیز نیست مگر آن که گنجینه‌های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه‌ی معین فرو نمی‌فرستیم.

خداوند متعال هر موجود و هر انسانی را برای انجام رسالت و تکلیف معینی در این کارگاه هستی خلق کرده است و قطعاً ابزار لازم جهت انجام تکلیف را نیز در اختیار او گذاشته است و به انسان اراده و اختیار نیز اعطا نموده است. لذا هیچ لزومی ندارد که حتماً همه‌ی ظرفیت‌ها از اول مساوی باشند، چرا که تکالیف نیز مساوی نیستند. مساوی بودن ظرفیت‌ها به مثابه‌ی مشابه و مساوی بودن همه‌ی اجزای خلقت است، که آن وقت دیگر تنوع و تفاوتی بین مخلوقات وجود نداشت.

در این حکمت به کسی هم ظلمی نمی‌شود، چرا که اولاً از سهم کسی به دیگری نمی‌دهد و به هر کس سهم خودش را می‌دهد و اگر حفظ کرد و قابلیت نشان داد، بیشتر می‌دهد؛ ثانیاً اعطا به تناسب تکلیف است و اگر به کسی اعطای متفاوتی شده باشد، حتماً تکلیف متفاوتی دارد؛ ثالثاً بر هیچ کس بیشتر از

وسعش تکلیفی نمی‌نماید و اگر هر کسی به اندازه‌ی وسعش به تکلیف عمل کند، به رشد، کمال و فلاح می‌رسد.

«لَا يَكْفِيُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (البقره، ۲۸۶)

ترجمه: خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آنچه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست.

پس همه‌ی فضایل خدادادی است - عصمت ذاتی نیست که سلب اختیار نماید - تجلی عصمت نیز مانند تجلی علم، قدرت، رأفت ... و سایر کمالات شدت و ضعف مرتبه دارد - در هر انسانی مرتبه‌ای از عصمت وجود دارد، اما بالاترین و کامل‌ترین مرتبه‌ی آن مخصوص انبیا و اولیای الهی است - اخذ، حفظ و اِکمال عصمت کاملاً اختیاری و اکتسابی می‌باشد و منوط به کسب علم، معرفت، ایمان، محبت، اخلاص و عمل صالح (بندگی خالص خداوند مَنان) است. و هنر به حفظ نعمات الهی، تلاش برای رشد ظرفیت، ایمان، عمل به علم و صیانت نفس است.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۴: امامان ساده زیست بودند و با وجود این همه فقر و فقیر چرا باید برای ساخت حرمها این همه هزینه شود؟ نگوید پول مردم است و دلایل اعتقادی نیز نیاورید، سؤال از جنبه اقتصادی است. (۸ دی ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که امامان ساده‌زیست بودند، اما حرمها زیستگاه امامان نیستند، بلکه محل تجمع، عبادت و زیارت مسلمین می‌باشند و باید آباد و جذاب باشند. با تمام زیبایی و امکانات رفاهی. چنانچه کعبه‌ی معظمه یا مساجد که همگی بیت الله خوانده می‌شوند، زیستگاه‌های خداوند متعال نیستند.

الف - نمی‌شود سؤال یا شبهه‌ای را طرح نمود و به پاسخ‌دهنده نیز تعیین و تکلیف کرد که این را نگو و آن را نگو... و در نهایت حرفی بزن که تأیید سخن من باشد. ممکن است پاسخ اصلی در همان باشد که سؤال‌کننده از شنیدن آن فراری است و امتناع دارد.

البته که تعمیر، آبادانی و بازسازی حرمها اهداف و بار معنوی دارد و البته که با پول شخصی مردم ساخته می‌شود، هر چند که برخی را خوش نیاید. اگر کسانی پیدا می‌شوند که نه تنها اعتقادی ندارند، بلکه بغض هم دارند و در ضمن به دنیا، زندگی، خود و جامعه فقط از جنبه‌ی اقتصادی نگاه می‌کنند و در این نگاه نیز هیچ هزینه‌ای به چشمشان زیاد و زیادی نمی‌آید به جز ساختن و آباد کردن حرمها یا مساجد، و خود را در این خصوص قیّم جیب مردم قلمداد می‌کنند، دلیل نمی‌شود که کسی نگوید «دلم می‌خواهد از درآمد خودم، صرف آبادانی حرم یا مسجدی بنمایم».

ب - البته شکمی نیست که اعتراض‌کنندگان و شبهه‌افکنان در این موضوع، حتی نگاه اقتصادی نیز ندارند، وگرنه نه تنها موضع‌گیری نمی‌کردند، بلکه تشویق و حمایت نیز می‌نمودند. چرا که حرمها سبب گردش و رونق اقتصادی کلان نیز هستند.

ج - به هیچ وجه مایل نیستیم که نگاهی صرفاً اقتصادی به این موضوع داشته باشیم، اما برای آنانی که جهان‌بینی آنها به شکم و سایر نیازهای مادی بشر و لذات بدن محدود است و گمان می‌کنند که با این بهانه می‌توانند احتجاج کنند، بیان می‌شود که در هر کشوری جاذبه‌های معنوی و مادی بسیاری وجود دارد که ضمن بار فرهنگی، سبب کسب درآمد و رونق اقتصادی نیز می‌گردند. وگرنه هیچ حکومت و دولت ماده‌گرا و مردمان شکم‌پرست نیز کمترین هزینه‌ای برای ساخت و سازها و انواع تولیدات نمی‌کردند، چه رسد برای آبادانی مراکز جذب گردشگر زیارتی یا سیاحتی. و همه‌ی پولشان را نان می‌خریدند و می‌خوردند تا شکم سیر شود.

د - مراکز جذب، چه زیارتی باشند و چه سیاحتی، سبب آبادانی و رونق اقتصادی منطقه و کشور می‌گردند. وایتکان به خاطر وجود مزار سن‌پیترو که گفته می‌شود یکی از شاگردان و فرستادگان حواریون (جانشینان حضرت مسیح^(ع)) است آباد شد. در طول قرون میلاریدها دلار صرف ساخت و ساز آن محل گردیده است. در مقابل وایتکان و ایتالیا را مرکز توجه و جذب مسیحیان نموده و سالانه میلیاردها دلار درآمدزایی دارد. همچنین است کلیسای نتردام در هلند، کلیسای دام در شهر کلن آلمان یا ده‌ها کلیسا و عبادت‌گاه دیگر.

بت‌پرستان نیز میلیاردها دلار صرف آبادانی بتکده‌های خود می‌کنند و همین افرادی که مرتب جوّسازی می‌کنند که چرا حرمها ساخته و آباد می‌شوند و چرا مردم به جای آن که پولشان را به ما بدهند، هزینه‌ی آبادانی حرمها می‌کنند و...، اگر امکانی به دست آورند، به مالزی (که به ظاهر اسلامی است، ولی اغلب جاذبه‌هایش نمادهای کفر و بت‌پرستی می‌باشد) سفر می‌کنند، فرزندهای خود را برای تحصیل به آنجا می‌فرستند، پول خرج می‌کنند، عکس و فیلم تهیه شده را با افتخار به دیگران نشان می‌دهند و اصلاً به فکر این همه فقیر و گرسنه نیز نمی‌افتند. آیا این همه آگهی تور مالزی و این همه آژانس مسافرتی، به خاطر استقبال گسترده برای زیارت مالزی، ایتالیا، لندن، پاریس و... نیست.

یک برج ایفل که سوار شده پاره آهن‌هایی بیش نیست، هزینه‌های کلانی تحمیل می‌کند که همه از جیب مردم (مالیات‌ها) می‌رود. هزینه‌ی چراغانی آن در شب کریسمس به مراتب گران‌تر از هزینه‌ی گنبد طلا و یا

ضریح منقش است؛ اما در عوض درآمدهای کلان نیز برمی‌گرداند و بار فرهنگی و معنوی نیز برای خودشان دارد.

پاریس با برخورداری از سالانه شش میلیون بازدیدکننده برج ایفل و آبادانی‌هایی که به خاطر آن انجام گرفت (مثل موزه‌ها، فروشگاه‌ها، هتل‌ها یا ...)، همه ساله در صدر شهرهای گردشگری جهان قرار دارد.

مشهد مقدس فقط در ۱۵ روز تعطیلات عید نوروز حدود ۲ تا ۵ میلیون زائر دارد. همین تعداد در ایام دیگری چون رجب، شب‌های قدر، سالروز میلاد و شهادت و ...، به این شهر سفر می‌کنند. به طور قطع زائران حرم‌های امام رضا^(ع) در مشهد یا امام حسین^(ع) و حضرت عباس^(ع) در کربلا، یا امیرالمؤمنین^(ع) در نجف و ...، هر یک سالانه بیش از ۵۰ میلیون نفر است. و تمامی سرمایه‌گذاری‌ها در صنعت هواپیمایی، هتل‌سازی، جاده‌سازی، شرکت‌های اتوبوسرانی یا راه آهن، فروشگاه‌ها، رستوران‌ها ... و حتی رونق کار دست‌فروش‌ها، همه به خاطر همین حرم‌ها و آبادانی آنهاست. اینها همه یعنی جذب درآمد و رونق اقتصادی و البته به اضافه‌ی بار معنوی و فرهنگی که اگر اسلامی شد، به مراتب بیشتر به نفع فقرا تمام می‌شود.

به طور قطع اگر حرم امام رضا^(علیه‌السلام) نبود و آباد نمی‌شد، چنانچه امروزه از مرو به جز نامی در تاریخ چیزی باقی نمانده، از مشهد نیز چیزی باقی نمی‌ماند و هرگز حتی به اندازه‌ی قوچان یا سبزوار نیز آباد نمی‌شد. غیر از این است که آبادانی و رونق اقتصادی مکه، مدینه، نجف، کربلا و ... همه به خاطر آبادانی همین حرم‌های مقدس است. و آیا آبادانی دیگر شهرهای دنیا، علت دیگری به جز وجود و آبادانی مراکز جذب دارد؟ پس اگر واقعاً به فکر فقرا هستید، خودشان نیز باید کمک کنند تا این مراکز آبادتر گردد.

ه - فرض بگیرید که ساخت گنبد حرم شریف امام حسین^(ع) با تمام طلاکاری‌هایش، حدود یکصد میلیون دلار (ذکر دلار به خاطر محاسبه‌ی ارزی است) هزینه داشته باشد که از هزینه‌ی ساخت یک پاساژ در تهران کمتر است. این پاساژها با چند دهنه مغازه‌ی گرانفروش، و احياناً جنس ترکیه‌ای و چینی و کره‌ای فروش، سالانه یک میلیون نفر را نیز جذب نمی‌کنند و اگر جذب کنند نیز (غالباً) به جز تحمیل هزینه‌ی تجملاتی و انحطاط فرهنگی و رونق بازار ترکیه، چین و کره و ...، دستاورد دیگری ندارند. حال معترضین نگران برای فقرا، هزینه‌ی ساخت گنبد را تقسیم نمایند به سالانه ده‌ها میلیون زائر و سالانه صدها میلیون دلار درآمد مستقیم و صدها میلیون دلار درآمد غیرمستقیم ناشی از سفر زوار، اقامت، تغذیه، خرید سوغات و ...، به اضافه‌ی بار فرهنگی، معنوی و اعتقادی‌اش. حال کدام باصرفه‌تر است و بیشتر سبب رونق اقتصادی می‌گردد؟

و - پس عزیزان و گرامیان! بدانید که این هجمه‌ی ضدتبلیغی علیه ساخت و ساز حرم‌های شریف، آن هم در دوره‌ای که بیش از همه‌ی ادوار تاریخی نسبت به تخریب آنها به بهانه‌ی شهرسازی یا حتی با انفجار و ... اقدام می‌شود، به مقاصد دیگری است و اهداف دیگری از این تاکتیک تبلیغاتی تعقیب می‌شود. و گریه کردن برای فقر و فقرا نیز همه بهانه و توجیه حمله و نیز پوششی است تا قصد و غرض اصلی مخفی بماند. وگرنه اگر هزاران برابر این هزینه‌ها صرف ساختن و آباد کردن مراکز فسق و فجور شود، نه تنها گله نخواهند کرد، بلکه مشتاقانه استقبال هم می‌کنند و حتی شده با قرض و نزول به زیارت محبوب خود نیز می‌شتابند. آیا می‌دانیم سالانه چند میلیارد دلار هزینه‌ی واردات لوازم آرایش و آن هم اغلب تقلبی می‌شود؟

سوال ۵: چگونه خود ارضایی (استمناء) را ترک کنیم؟ (تکرار به دلیل تقاضا) (۱۵ دی ۱۳۹۱)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

خودارضایی (استمناء) که البته بیشتر میان پسران رایج است، یک عادت و یک بیماری رفتاری است که ضرر و زیان‌های روحی، روانی، اخلاقی، رفتاری و جسمی بسیار خطرناکی را نیز به دنبال دارد (۱)؛ لذا از گناهان بسیار سنگین قلمداد شده است.

بدیهی است که برای ترک یک عادت ناپسند، هیچ کس نمی‌تواند به جز راهنمایی یا نصیحت کار مؤثری انجام دهد؛ به ویژه نسبت به رفتاری که کاملاً شخصی و خصوصی بوده و انجام آن زمان، مکان و شرایط ویژه‌ای نمی‌خواهد. لذا این فقط تصمیم و اراده‌ی محکم شخص مبتلا است که می‌تواند مؤثر واقع گردد. اراده‌ای که شست نباشد و اگر احياناً شکست، موجب ناامیدی نگردد و با عزمی راسخ‌تر دنبال شود.

البته نکات توصیه‌ای بسیاری، چه به لحاظ روانی و چه رفتاری بیان گردیده است که ذیلاً به اهم آنها اشاره می‌گردد:

الف - ذهن آدمی هرزه‌گرد است. یعنی مرتب از شاخه‌ای به شاخه‌ای دیگر پرواز می‌کند، اما غیر قابل مهار و کنترل نیست. چرا که همه‌ی قوای آدمی در اختیار اوست و انسان باید سلطان، مالک، مدیر و مدبر قوای مملکت وجود خود باشد.

توجه انسان به هر طرفی جلب شود، ذهن او در آن جهت فعالیت می‌کند و ذهن در هر موضوعی متمرکز شود، قوه‌ی خیال در آن موضوع به کار می‌افتد و مرتب صورت‌سازی می‌کند. پس اگر کسی جهت خود را متوجه خداوند کریمی که ناظر اوست بنماید، خود را در محضر او ببیند، متوجه امور جدی و اساسی حیات دنیوی و اخروی خود باشد، برای خود ارزش و اهمیتی قائل باشد، مراقب سلامتی دین، روان و جسم خود باشد، به ساختار شخصیتی خود توجه کند، مشغول هدف‌گذاری‌های والا و برنامه‌ریزی‌های عملی مناسب با آنها باشد و ... افسار این ذهن هرزه‌گرد را در اختیار و کنترل خودش قرار داده و به سوی اهدافش می‌تازد، نه آن که ذهن و خیال او را به هر کجا متوجه شده‌اند بکشانند.

ب - بدیهی است که برای کنترل، باید تحریک بیرونی و عمدی نیز سبب جلب و تمرکز توجه، ذهن و خیال به این موضوع نگردد. مگر می‌شود انسان به شهوت فکر کند، چشمش هرزه‌گرد باشد، با نامحرمان خلوت کند، فیلم و عکس ببیند، دائم ذهن خود را در تصور و تصویرسازی از دیده‌ها فعال کند ... و تحریک نشود؟! اگر چنین باشد، حتماً آن شخص بیمار است و کاستی و نقص دارد و باید به پزشک مراجعه کند. بگوید من در کوچه و خیابان هیزی می‌کنم، فیلم و عکس هم می‌بینم، خیال را هم پرواز می‌دهم و تصویرسازی می‌کنم...، اما تحریک نمی‌شوم و هیچ احساس و میلی در خود احساس نمی‌کنم!

پس دقت کنیم که هرگاه علل فراهم شد، ظهور معلول حتمی است. لذا کسی که نمی‌خواهد با چنین معلولی مواجه گردد، نباید علت‌های آن را برای خودش فراهم و زمینه‌ها را برای انجام فعلش مساعد نماید.

ب - پس از گذر از بایدها و نبایدهای روحی و روانی، دقت، مراعات و کنترل شرایط جسمانی نیز ضرورت دارد. در این خصوص نیز توصیه‌های بسیار مؤثری وجود دارد، از جمله:

*** -** پرهیز از نگاه عمدی به صحنه‌های محرک زنده یا تصویری. به هنگام مواجهه در کوچه و خیابان با صحنه‌ی تحریک‌کننده، نگاه به آسمان و یاد خدا بسیار مؤثر است؛

*** -** پرهیز از پرخوری به ویژه قبل از خواب شب؛

*** -** پرهیز از پوشیدن لباس تنگ و هر لباسی که ذهنیت جنسیت و شهوت را در خود شخص و دیگران ایجاد می‌کند. مثل شلوار تنگ (که آلت را تحریک می‌کند) یا شلوار بسیار قبیح فاق کوتاه که باسن را برای هر مرد و زنی به نمایش می‌گذارد، برای آقایان - و لباس تنگ، بدن‌نما و محرک برای خانم‌ها. بدیهی است این مدل

از لباس‌ها و آرایش‌ها، قبل از دیگران ذهن خود شخص را متوجه به شهوت و شهوترانی می‌نماید و قبل از دیگران سبب تحریک بی‌مورد خودش می‌شود؛

*- پرهیز از بی‌کاری و رها کردن فکر و ذهن. فکر و ذهن وقتی بی‌کار شدند، سریع متوجه بدن و نیازهایش می‌گردند، چنانچه مشغولیت و تمرکز در یک کاری ممکن است سبب گردد که فرد متوجه گرسنگی‌اش نشود، اما به محض رهایی از آن کار، سریع می‌فهمد که بسیار گرسنه شده است؛

*- پرهیز از دیدن، شنیدن و خواندن هر آنچه موجب تحریک قوای جنسی گردد؛

*- پرهیز از به رختخواب رفتن پیش از آن که شخص احساس کند خوابش می‌آید؛

*- پرهیز از اختلاط با نامحرم در خلوت؛

*- پرهیز از تقویت بیش از حد انرژی با خوردن یا نوشیدن مواد انرژی‌زا (خرما، پسته، گوشت قرمز، غذاهای چرب و ...)

*- پرهیز از انبار و متراکم شدن انرژی زاید و تخلیه‌ی آن توسط ورزش، پیاده‌روی و

اما فراموش نشود که هیچ کدام به اندازه‌ی اراده، تصمیم و عزمی راسخ بر ترک، مؤثر نمی‌باشند.

سوال ۶: آیا مژده‌ی پایان صفر به حضرت رسول اکرم(ص) و دق‌الباب مساجد مستند است؟ اگر هست چرا و یعنی چه؟ (۳۳ دی ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ماه صفر هیچ فرقی با ماه‌های دیگر ندارد و اصلاً چنین روایتی وارد نشده است که مردم پایان ماه صفر یا آغاز ربیع‌الاول را به حضرت رسول الله(ص) مژده دهند تا بهشتی شوند و یا ...؛ بلکه این گونه دروغ‌ها را شایع می‌کنند تا از یک سو وقایع تاریخی را تحریف کنند و از سوی دیگر خرافه‌گرایی را در اذهان عمومی مسلمین ترویج دهند و بعد خودشان این گرایشات خرافی را به نقد کشیده و یا حتی استهزاء کنند.

اصل ماجرا:

گاهی انسان برای معرفی یک شخص اسم او را می‌آورد و گاه به فعل یا رسمی از او اشاره می‌نماید. مثلاً ممکن است بگوید حجت‌الاسلام فلانی شخص عالمی است و یا ممکن است بگوید: آن که اکنون در فلان مسجد در حال امامت نماز جماعت است، شخص عالمی است. این نحوه‌ی بیان و معرفی در ادبیات قرآنی نیز بسیار معمول می‌باشد. مثل آن که در معرفی امیرالمؤمنین به عنوان ولی‌الله می‌فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (المائدة، ۵۵)

ترجمه: ولیّ شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

حضرت رسول اعظم(ص) نیز گاه برای تأیید یا تکذیب شخص یا جریان، اسم او را می‌آوردند و گاه به جای اسم نشانه‌ای از او می‌دادند تا هر کجا این نشانه دیده شد، حقانیت و یا بطلان صاحب نشانه نیز آشکار گردد و در ضمن تأیید غیبی نیز به اثبات رسد تا دل مردمان مطمئن و محکم گردد. مثل این که گاه می‌فرمودند: برادر و جانشین من علی(ع) است و گاه می‌فرمودند: آن که داماد من می‌شود جانشین من است و یا

روزی هم برای اثبات مؤید و بهشتی بودن ابوذر فرمودند: آن که الآن از در مسجد داخل می‌شود و پایان ماه «آذار - رومی» را خبر می‌دهد، اهل بهشت است و ابوذر وارد شد و چنین نمود. پس، موضوع اصلاً ماه صفر نبوده، بلکه ماه رومی آذار بوده است.

روایت وارده چنین است:

از ابن عباس نقل شده که گفت: «روزی پیامبر(ص) به همراه تعدادی از اصحابشان در مسجد قبا نشسته بودند؛ رسول خدا(ص) فرمود: اولین کسی که الان بر شما وارد می‌شود، مردی از اهالی بهشت است.

[مردم عوام گمان کردند که این ورود به مسجد سبب بهشتی شدن است، لذا] برخی از اصحاب تا این سخن را شنیدند، برخاسته و از مسجد خارج شدند، تا دوباره وارد شده و اولین کسی باشند که بهشت بر او واجب می‌شود.

پیامبر(ص) متوجه شده، و به بقیه‌ی اصحاب که نزد ایشان بودند، فرمودند: اکنون جماعتی در حال سبقت گرفتن از یکدیگر، بر شما وارد می‌شوند، (ولی از میان آنها) کسی که پایان یافتن ماه آذار (نام یکی از ماه‌های رومی معادل ماه خرداد و در آن زمان معادل ماه صفر) را بر من بشارت بدهد، اهل بهشت است.

آن جماعت برگشتند و وارد شدند و ابوذر رضی‌الله‌عنه نیز همراهشان بود، پیامبر به آنها فرمود: ما در کدام یک از ماه‌های رومی هستیم؟ ابوذر گفت: یا رسول الله! ماه آذار به پایان رسیده است.

پیامبر فرمود: ای اباذر! من این مسأله را می‌دانستم ولی دوست داشتم قوم من بدانند که تو مردی از اهالی بهشتی، و چطور این‌گونه نباشد، در حالی که تو بعد از من به دلیل محبتت به اهل بیت، از حرم من

طرد (تبعید) می‌شوی، تنها زندگی می‌کنی و تنها می‌میری، و قومی که امر کفن و دفن تو را انجام می‌دهند، به واسطه‌ی تو خوشبخت می‌شوند، آنها دوستان من در بهشتی هستند که به پرهیزکاران وعده داده شده است.

[این حدیث در باب «معنی قول النبی (ص) من بشرنی بخروج آذار فله الجنة» از کتاب معانی الاخبار (النص/ ۲۰۴) و همچنین کتاب علل الشرایع مرحوم شیخ صدوق (ج ۱ / ص ۱۷۵) و در روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه اثر مرحوم محمد تقی مجلسی (ج ۱۳ / ص ۳) و با سلسله‌ی سند ذیل بیان شده:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُؤَدَّبِ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ.

دق الباب مساجد:

این خرافه، از خرافه‌ی مزده پایان صفر بی‌سندتر و بی‌منطق‌تر است و به همین دلیل شاهدیم که بیشتر بازیچه و دستاویز کسانی شده است که حتی برای حضور در مقابل مساجد، تقیّدی نداشته و شئون مسجد را نیز رعایت نمی‌کنند. حتی دیده شده که دختر و پسر نامحرم، در کنار هم و با بدحجابی کامل، نصف شب مقابل مساجد می‌ایستند که مثلاً دق‌الباب کرده و مزده دهند و در عین حال که در همان حالت نیز غرق در گناه هستند، وارد بهشت شوند!

این رفتارها که بیشتر تقلید از فرهنگ و رسوم کلیسایی می‌باشد، نه تنها در اسلام و بالتبع عقلانیت جایی ندارد و خرافه است، بلکه موجب وهن (اهانت) اسلام نیز می‌شود و به همین دلیل شاهد ترویج آن از سوی کسانی هستیم که گرایش و تقید خاصی هم به اسلام ندارند. لذا مردم مسلمان، مسئولین مساجد و همچنین دوایر ذریبط باید به شدت این گونه خرافات را تکذیب کرده و اجازه‌ی انجام و رواجش را ندهند. چنانچه مقام معظم رهبری در پاسخ استفتایی در مورد دق‌الباب مساجد، ضمن نهی، امر به جلوگیری از آنان نمودند:

«عمل فوق‌الاشاره مستند روایی ندارد و شیوه‌ی قابل تأیید نیست، اگرچه اصل اذکار و ادعیه و طلب حاجات از خداوند متعال عمل پسندیده است، لیکن اشکال در شیوه‌ی عمل به نحو یاد شده است. آقایان علماء اعلام - دامت افاضاتهم - و مؤمنین - ایدهم الله تعالی - با پند و اندرز و موعظه و نصیحت از رواج چنین رفتارهایی که چه بسا ممکن است منتهی به وهن مذهب شود، جلوگیری کنند». (معاونت فرهنگی تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی).

سوال ۷: بحثی میان دانشجویان رایج شده که تمامی پدیده‌هایی که از قدرت لایزال الهی می‌دانستیم، با عقل و علم قابل توجیه است. آیا می‌توانید پدیده‌ای نام ببرید که وجود داشته باشد، اما عقل بشر قادر به شناسایی آن (اکنون یا بعداً) نباشد؟ (دکترای داروسازی) (۲۴ دی ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

پدیده‌ی ناشناخته که بسیار است. ناشناخته‌های بشر به مراتب بیش از شناخته‌های اوست. مگر علم و کشف علمی به پایان رسیده که چنین ادعایی می‌کنند؟ و از کجا می‌داند که بعداً چه چیزهایی را کشف خواهد کرد و چه چیزهایی برای بشر مکشوف نخواهد شد؟

منتهی عادت نوع بشر همیشه این گونه بوده که تا به اندک علمی دست یافته، گمان کرده پس دیگر دلیل متقنی برای تکذیب خالق عالم هستی پیدا کرده است؟! و چنان بر کشف علمی کوچک و اندک خود بالیده که گویی آنچه کشف علمی شده را خودش به وجود آورده است! غافل از این که کار علم، کشف پدیده‌هاست، نه خلق آنها. پس هر چه کشف و شناخته شود، بیشتر دلیل بر وجود خالقش می‌باشد.

این اندیشه‌ی غلط متعلق به همین یکی دو قرن اخیر نیست که بشر در علم تجربی پیشرفت چشمگیری یافته است، از گذشته نیز چنین بوده است. خداوند متعال خود می‌فرماید که نوع بشر (البته کفار) چنینند که تا پیامبری برای آنان می‌آید، به همان اندک علمی که دست یافته‌اند خوشحال و مغرور شده و آنان را مسخره کرده‌اند:

«فَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (الغافر، ۸۳)

ترجمه: و چون پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند به آن چیز [مختصری] از دانش که نزدشان بود خرسند شدند و [سرانجام] آنچه به ریشخند می‌گرفتند آنان را فروگرفت.

البته روش کلیسا در مقابله و دشمنی با علم نیز این اندیشه و بینش غلط را دامن زد. لذا کفار و ماده‌گرایان (ماتریالیست‌ها) نیز از این فرصت نهایت سوءاستفاده را بردند. ضمن آن که به جای انتقاد از کلیسا، مطلق دین را تکذیب کردند، به هر کشف علمی که دست یافتند نیز گمان کردند این دلیل دیگری برای ردّ خدا و ماوراءالطبیعة می‌باشد.

چنان از یافته‌ی علمی و عقلی سخن می‌گویند که گویا قرار است فعل خدا غیرعلمی، غیرعقلی و غیرقابل فهم و کشف باشد و اگر چگونگی آن کشف شد، پس دیگر خدایی در کار نیست! لذا می‌گویند: «پدیده‌های عالم یا کشف شده‌اند و یا قابل کشف هستند، اگر می‌توانید یک پدیده را بگویید که عقل یا علم بشر قادر به شناسایی آن نباشد؟!» در صورتی که به تناقض و غلط بودن همین سخن توجه ندارند. چرا که بدیهی است اگر علم و عقل بشر قادر به شناسایی چیزی نباشد، آن را نمی‌شناسد و نمی‌تواند مثال بیاورد و اگر شناخت، که دیگر شناخته است.

اسلام برعکس کلیسا یا سایر ادیان و یا مکاتب جدیدی که حتی عقلانیت را رد می‌کنند، دعوت به کنکاش علمی، مطالعه در عالم خلقت، شناسایی کائنات و فوق آن را می‌نماید، تا آنجا که این مطالعات را بالاترین عبادت برمی‌شمرد:

*- امام حسن مجتبی^(ع): «لَا عِبَادَةَ كَالْتَّفَكْرِ فِي صَنْعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» - هیچ عبادتی همانند تفکر و اندیشه در آفرینش نیست. (بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۶۸، ص ۳۲۴)

*- امام صادق^(ع): «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» - عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، [بلکه] عبادت به اندیشه نمودن در کار خداوند است. (الكافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۵۵)

خداوند متعال در کلام وحی که برای رشد و هدایت بشر نازل شده است، مکرر امر به مطالعه و تحقیق علمی در همه‌ی زمینه‌ها و پدیده‌ها، از جمله انسان‌شناسی، جانورشناسی، زمین‌شناسی، نجوم و علوم

فضایی، زراعت و ... نموده است، تا خدانشناسی، مبدأشناسی، معادشناسی و هدفشناسی تکامل یافته و استوارتر گردد. به عنوان نمونه به آیات ذیل توجه شود:

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ * فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (الغاشیه، ۱۷ تا ۲۱)

ترجمه: آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده * و به آسمان که چگونه برافراشته شده * و به کوه‌ها که چگونه برپا داشته شده * و به زمین که چگونه گسترده شده است * پس تذکر ده که تو تنها تذکردهنده‌ای.

حالا اگر بشر این دعوت را پذیرفت و تحقیق کرد و فهمید چه پیچیدگی‌هایی در خلقت حیوانی چون شتر وجود دارد، و یا چند کهکشان با سیارات، مدارها، سیاه چال‌ها، ستاره‌های منفجر شده که نورش پس از دو میلیون سال می‌رسد، یا ستاره‌های تازه متولد شده را شناخت، و یا اگر فهمید که کوه‌ها چگونه از چین‌خوردگی‌های زمین به وجود آمده‌اند و چه نقشی در ثبات زمین یا اکوسیستم دارند؟ یا اگر فهمید که چگونه زمین مدور با این سرعت حرکت و گردشش به دور خورشید و به دور محور خود ثابت و مسطح به نظر می‌رسد و ...؟ باید خالقِ علیم، حکیم، قادر، متعال، جمیل، قیوم و ... را بهتر بشناسد و بر یقینش افزوده شود، یا آن که چون اندکی از تجلی علم، قدرت و حکمت خالق برایش مکشوف و مشهود شد، زود برای او شاخ و شانه بکشد و نفی کند؟!

بشر با این همه پیشرفت علمی در کشف آن چیزی که بوده و هست، هنوز به خودش «موجود ناشناخته» می‌گوید؛ هنوز اقرار دارد که ناشناخته‌های حیات و قوانین علمی و حکیمانه در اقیانوس‌هایی که در دسترس است کمتر از ناشناخته‌های آسمان‌های دور از دسترس نمی‌باشد؛ هنوز معتقد است که نمی‌تواند یک خط مشی معین، مشخص، علمی، عقلی و منطبق با حقایق عالم هستی برای بشر و شئون مختلف و متفاوت زندگی فردی و اجتماعی‌اش تدوین کند ...، اما به محض یافتن یک معادله‌ی کوچک یا کشف علمی یک مجهول، با جرأت و جهالت تمام نفی وجود خالق می‌کند؟!

دقت شود که مسئله‌ی نفی «وجود خداوند متعال و هستی بخش» تنها مقوله‌ی غیرعلمی و غیرعقلی این نوع از بشر است. کجا دیدید که با شناخت فعل، فاعلش را تکذیب کنند، با شناخت علم، عالمش را نفی‌کنند، با دیدن معلول، نفی علت کنند، یا با مشاهده‌ی نظم حکیمانه، وجود حکیم را انکار کنند؟!

نوع بشر به خاطر گرایشات مادی خودش سعی دارد به خود و اذهان عمومی القا کند که هر کشف مادی و فیزیکی، لابد دلیلی برای رد و تکذیب متافیزیک است! غافل از آن که اگر تمامی عالم خلقت نیز مادی باشد، نه تنها وجود خالق و هستی‌بخشی که خود دیگر نباید ماده بوده و از خواص و نیازهای مادی برخوردار باشد را نفی نمی‌کند، بلکه بیشتر به اثبات می‌رساند.

بدیهی است که هر کشف علمی و یا رشد علمی، خود دلیل متقنی بر اثبات وجود خداوند متعال است. اما بشر عاجز، با هر کشفی، قبل از هر چیز می‌خواهد مقابل خدا به دشمنی بایستد(!؟) خدا می‌فرماید: برو مطالعه کن، تحقیق کن و کشف کن که چگونه تو را از نطفه آفریدم؛ اما بشر تا به اطلاعاتی در این زمینه دست می‌یابد، به دشمنی با خالقش برمی‌خیزد و زود نتیجه می‌گیرد که چون دانستم چگونه نطفه به علقه (خون)، و علقه به مضغه (خون بسته یا لخته‌ی خون)، و آن به گوشت و استخوان و ... تبدیل می‌گردد، پس خدایی نیست؟!

«أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ» (یس، ۷۷)

ترجمه: مگر آدمی ندانسته است که ما او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم پس به ناگاه وی ستیزه‌جویی آشکار شده است.

سوال ۸: اینجا مطرح می کنند: چرا گوشت ذبح غیر شرعی در اسلام حرام است، اگر علت بهداشتی و سلامت دارد، چرا طول امید به زندگی در کشورهای غربی بیشتر است؟

(ارشاد مطالعات بین الملل/سیدنی) (۲۵ دی ۱۳۹۱)

[در متن سؤال این کاربر گرامی آمده است: در اینجا (سیدنی) گرایش جوانان به اسلام بسیار است، اما در مقابله سؤالاتی طرح می کنند که مثلاً چرا در اسلام گوشت ذبح غیر شرعی حرام است یا سؤالات دیگری که به تفکیک پاسخ داده می شود].

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

با توجه به مقدمه‌ای که درباره‌ی علاقه مردم به اسلام و ضدتبلیغ از طریق طرح این گونه سؤالات ذکر نمودید، دقت فرمایید که احکام و چرایی احکام [فلسفه احکام]، فروع دین هستند و آنها چون می‌دانند با طرح اصول دین نه تنها راه به جایی نمی‌برند، بلکه آگاهی و گرایش مردم و به ویژه جوانان بیشتر می‌شود، از به چالش کشیدن احکام شروع می‌کنند. در داخل کشور نیز همین طور است. هرگاه بخواهند ضدتبلیغی علیه اسلام بکنند، چرایی احکام را موضوع بحث قرار می‌دهند. و حال آن که وجود خداوند متعال نه با روشن شدن چرایی حلال بودن ذبح اسلامی به اثبات می‌رسد و نه با نفی آن قابل انکار است.

دقت شود که پیامبران الهی وقتی به سوی مردم گسیل شدند، ابتدا آنها را به ذبح شرعی یا سایر احکام دعوت نکردند، بلکه به شناخت و ایمان به خدا و توحید دعوت نمودند. مردم نیز گروه گروه به اسلام می‌گرویدند در حالی که نه تنها هیچ از احکام نمی‌دانستند، بلکه تا چند سال حتی مشروب نوشیده و گاه مست سر نماز می‌آمدند. تا آن که ابتدا آیه نازل شد که وقتی شراب نوشیدید اقامه‌ی نماز نکنید تا بفهمید چه می‌کنید و چه می‌گویید. و اگر به آیه دقت کنیم، متوجه می‌شویم که خداوند این افراد را «مؤمنین» می‌خواند. یعنی به وجود خدا ایمان آوردند، اما هنوز احکام نمی‌دانند و حتی مست به نماز می‌ایستند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا» (النساء، ۴۳)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می‌گویید و [نیز] در حال جنابت [وارد نماز نشوید] مگر این که راه‌گذر باشید تا غسل کنید و اگر بیمارید یا در سفرید یا یکی از شما از قضای حاجت آمد یا با زنان آمیزش کرده‌اید و آب نیافته‌اید پس بر خاکی پاک تیمم کنید و صورت و دست‌هایتان را مسح نمایید که خدا بخشنده و آمرزنده است.

پس شما نیز در مباحث دینی اجازه ندهید تا برای نفی یا اثبات خدا، تأیید یا تکذیب اسلام عزیز، با به چالش کشیدن احکام وارد شوند، چرا که این یک ترفند است. احکام و قوانین فرع است و آگاهی از نحوه‌ی استنباط، استخراج و اجتهاد آنها از منابع قرآن، سنت، عقل و اجماع نیز مستلزم دست کم ۲۵ سال تحصیل تخصصی در این رشته است. درست مثل حقوق جزا، حقوق کیفری، حقوق تجارت، حقوق بین‌الملل و ... به همین دلیل فرمودند که اصول دین تحقیقی است، اما در فروع اگر نخواستید تحقیق کنید، می‌توانید از مجتهد تقلید کنید.

پاسخ سؤال:

اما در خصوص چرایی حرام بودن گوشت خوک و کلاً آثار گوشت، قبلاً مبحث مبسوطی درج گردید (۱) و در مورد «ذبح اسلامی» و رابطه‌اش با میانگین طول عمر نیز به نکات ذیل دقت فرمایید:

الف - علم امروز نیز ثابت کرده است که خارج شدن خون حیوان، آن هم به طریق ذبح اسلامی، بسیار بهتر از ماندن و خشک شدن آن در بدن حیوان است. به ویژه وقتی حیوان را به واسطه‌ی برق‌گرفتگی و یا

کوبیدن چوب در سر و یا با شلیک گلوله در مغز می‌کشند. پس چه اسلام بیاورند یا نیاورند، ثابت شده که خارج شدن خون بسیار بهتر و سالم‌تر است. منتهی برای غربی‌ها چرخه‌ی اقتصاد و سود سرمایه‌داران حتی از سلامت و حیات نیز مهمتر است و کشتن با برق یا گلوله، سریع‌تر و ارزانتر تمام می‌شود.

ب - همان طور که در میحث گوشت خوک بیان شد، اثرات خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها فقط فیزیکی و مربوط به بدن نیست. بلکه در روان، اعصاب، اخلاق و شاکله‌ی انسان نیز تأثیر می‌گذارند. این مهم نیز به لحاظ علمی ثابت شده است.

ج - طول عمر (امید به زندگی) نیز فقط معلول خوردن و آشامیدن نیست؛ بلکه صدها یا هزاران عامل دیگر وجود دارد که در طول عمر نقش‌آفرینی می‌کنند. به عنوان مثال در جوامع غربی پزشکی و داروسازی پیشرفته‌تر از جوامع اسلامی است، به ورزش بیشتر اهمیت می‌دهند، کشته‌های تصادفات جاده‌ای آنها نیز به مراتب کمتر است ... و اساساً چون «تن و بدن» برایشان مهمتر از هر چیز دیگری است، لذا سعی می‌کنند تا حد امکان نه ناراحت شوند، نه غصه بخورند، نه نگران شوند و ... از همین رو سعی دارند هر گونه تعلقات، احساس و عواطف انسانی و حتی نوع‌دوستی را نیز در خود بکشند.

در چنین نگاهی به زندگی، ارزش فقط زنده ماندن تن و بدن (جسم) است، هر چند که همه‌ی ارزش‌های انسانی در این راه قربانی شوند و به همین دلیل ناهنجاری‌های اخلاقی و رفتاری در غرب به مراتب بیشتر و شدیدتر از جوامع اسلامی است.

د - عوامل بیرونی نیز در طول عمر (امید به زندگی) نقش دارند و همه‌ی علل به خوردن ختم نمی‌شود. به عنوان مثال:

۱/د: سالانه صدها هزار مسلمان را در کشورهای متفاوت قتل عام می‌کنند که در میان آنها کودکان و جوانان بسیاری نیز وجود دارند. سپس از جمع جبری میزان مرگ و میر در سنین مختلف، سطح «امید به زندگی» در میان ملل را مطالعه کرده و نتیجه می‌گیرند که مثلاً میانگین امید به زندگی در آلمان، ۲۰ سال بیشتر از عراق یا ۲۵ سال بیشتر از افغانستان است. حال اگر در همان سال ۵۰ هزار آلمانی را در سنین کودکی و جوانی بکشند، آیا باز حاصل جمع جبری همین نتیجه را در بر خواهد داشت؟

۲/د: اگر کشورهای اروپایی، سیدنی یا حتی آمریکا به لحاظ مواد غذایی و حتی پزشکی و دارویی تحریم شوند، یا مثل غزه در محاصره‌ی آب و غذا نیز قرار گیرند، میانگین زندگی آنها چقدر خواهد بود؟

۳/د: در جنگ یک سوپه‌ی آمریکا با عراق، موسوم به جنگ خلیج فارس، صدها سرباز امریکایی که درگیر در جنگ نبودند دچار بیماری روانی شدند، ده‌ها هزار نفر از آنان که در پادگان‌های قطر و ... استقرار داشتند، دچار اسهال و استفراغ شدند و صدها نفر نیز خودکشی کردند؛ حالا اگر قضیه برعکس بود و کشورشان آن چنان از زمین و آسمان هدف موشک‌های مسلح شده به اورانیوم ضعیف شده و بمب‌های نترونی و الکترونی و شیمیایی قرار می‌گرفت چه می‌شد؟

۴/د: بحران اقتصادی در آمریکا و اروپا، سبب ازدیاد چشمگیر بیماری‌های روانی و ناهنجاری‌های رفتاری، از جمله افسردگی، خودکشی، قتل و حتی ترور کور، تجاوز و بچه‌کشی گردیده است. با این حساب بدهی است اگر تحریم اقتصادی نیز به بحرانشان اضافه شود و امنیت جانیشان به خطر افتد، دائم در شهرهایشان بمب‌گذاری شود، به کشورشان لشکرکشی شود و ... میانگین طول عمرشان از ۲۵ سال نیز کمتر خواهد بود.

پس نه تنها «خوردن و آشامیدن» تنها عامل ازدیاد یا کاهش طول عمر نیست، بلکه معلوم می‌شود این قدرت ایمان و رعایت احکام اسلامی است که سبب پایداری و طول عمر ملت‌های مسلمان شده است که با این همه مصیبت سطح امید به زندگی آنها فقط ده تا بیست سال از اروپا و آمریکا کمتر است.

سوال ۹: آیا با وجود این همه فقیه، عالم و مؤمن با تقوا و جان برکف، هنوز امام زمان (عج) از ۳۱۳ یار برخوردار نگردیده‌اند که ظهور نمایند؟ و به فرض ظهور، با این یاران اندک چه می‌توانند بکنند؟ (۳۷ دی ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

یکی از مشکلات بزرگ در انتقال و درک صحیح از آیات و احادیث، معانی غلط و گاه نشانیدن برداشت‌های ذهنی و شخصی به جای معانی درست آنهاست و مشکل بعدی نگاه سطحی و تعمق، تدبر و تأمل اندک در مفاهیم بلند این فرازاها می‌باشد.

به عنوان مثال درباره‌ی حدیث «يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا - خدا به توسط او زمین را پر از عدل و قسط می‌کند، بعد از آن که پر از ظلم و جور شده است»، عده‌ای گفتند: پس فراگیری ظلم و جور شرط ظهور است و هر چه ظلم و جور بیشتر شود، ظهور نزدیک‌تر می‌شود(!؟) و هیچ اندیشه نکردند که این درک و برداشت که با اساس اسلام منافات دارد و فرد منتظر را به رواج ظلم و جور تشویق می‌کند، نه ایمان و تقوا و عدالت! حال آن که سخن از جایگزینی قسط و عدل به جای ظلم و جوری است که همیشه در زمین و بر انسان حاکم بوده است. حتی زمان رسول الله (ص) نیز این ظلم و جور حاکم بود، چنانچه در جامعه و حکومت اسلامی به خود ایشان و خاندانش نیز ظلم می‌شد، چه رسد به مسلمین و یا غیر مسلمانان در سرتاسر جهان.

پس، در این حدیث نه تنها نفرموده که فراگیری ظلم و جور از شروط ظهور است، بلکه تصریح دارد که ظلم و جور حاکم هست و ایشان به جایش قسط و عدل را حاکم می‌گرداند.

مسئله‌ی ۳۱۳ تن نیز همین‌گونه است. در هیچ حدیثی نیامده که وجود ۳۱۳ یار از شرایط ظهور است، بلکه فرموده «ایشان با ۳۱۳ تن ظهور می‌نمایند»، یعنی وقتی قیام نمایند، ۳۱۳ تن در کنار ایشان هستند. نه این که برای قیام معطل آنها باشند.

البته این ۳۱۳ تن، صرفاً یاران با وفا نیستند، بلکه همه رهبران و فرماندهان ارشدی در سطح مالک اشتر هستند، شخصیت‌ها و نبوغ‌هایی چون امام خمینی (ره)، امام خامنه‌ای (ره)، امام موسی صدر (ره)، شهید آیت الله بهشتی (ره)، آیت الله مطهری (ره) و ... هستند که بتوانند رهبری امت‌ها را در سرتاسر جهان بر عهده بگیرند. چنان که امام صادق (ع) می‌فرماید: گویا قائم را بر فراز منبری در کوفه می‌بینیم و پیرامون او یارانش قرار دارند که ۳۱۳ تن به تعداد اصحاب بدر می‌درخشند. آنان پرچمداران سپاه و حاکمان زمین از سوی خداوند در بین بندگان او هستند. (کمال الدین، ج ۱۲، ص ۶۷۲)

بدیهی است که یاران حضرت (عج) نه تنها به این تعداد محدود نیستند، بلکه بلافاصله یک گروه رزمنده‌ی ده هزار نفری و سپس صد هزار نفری و سپس مردم در سرتاسر جهان فوج فوج به ایشان می‌پیوندند. چنانچه امام جواد (علیه السلام) فرمودند: «زمانی که سیصد و سیزده نفر از یاران خاص امام قائم به خدمت آن بزرگوار رسیدند حضرت، دعوتش را به جهانیان آشکار می‌نماید و وقتی این تعداد به ده هزار نفر رسید، به اذن خداوند متعال قیام مسلحانه می‌کنند.» (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۳، حدیث ۱۰)

البته نه تنها مسلمانان، بلکه مسیحیان بسیاری با دیدن حضرت مسیح (ع) پشت سر امام، به ایشان می‌پیوندند، یهودیان بسیاری با دیدن حقیقت آنچه باور دارند نزد ایشان، به وی می‌پیوندند و ...

پس وجود ۳۱۳ تن، از شرایط ظهور نمی‌باشد، بلکه هنگام ظهور آنها در کنار حضرت هستند و چه بسا اکنون نیز وجود داشته باشند. و یاران نیز محدود به ۳۱۳ تن یا ده هزار نفر نیستند؛ بلکه گروه‌های مردمی از زن و مرد فوج فوج به ایشان می‌پیوندند و وی را یاری می‌نمایند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد؛

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * و بینی که مردم دسته‌دسته در دین خدا درآیند؛

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ * وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا * پس به ستایش پروردگارت نیایشگر باش و از او آمرزش خواه که وی همواره توبه‌پذیر است.

سوال ۱۰: چگونه بفهمیم شخص مؤمنی شده‌ایم؟ (لیسانس) (۲ بهمن ۱۳۹۱)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

ایمان نیز مانند هر کمال دیگری شدت و ضعف مرتبه دارد. یک محصل، محصل است، چه کلاس اول باشد و چه فوق دکترا را بگذارند، ولی مرتبه‌ی محصلی آنان بسیار متفاوت است.

ایمان یک مقطع محدود، یا یک حالت ثابت، یا یک درجه‌ی معینی نیست. بلکه یک کمال است و کمال نیز محدود نیست. اما در هر حال عرصه‌ی ایمان نیز دروازه‌ای برای ورود دارد که آن «اسلام» است، لذا اسلام آوردن، قبل از ایمان آوردن است.

اسلام آوردن یعنی تسلیم خدا و رسول او شدن و ایمان آوردن، باور قلبی است. چنانچه وقتی برخی از اعراب به پیامبر اکرم (ص) گفتند که ما ایمان آوردیم، این آیه نازل شد:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِيْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ» (الحج، ۱۴)

ترجمه: [برخی از] بادیه‌نشینان گفتند ایمان آوردیم؛ بگو ایمان نیاورده‌اید؛ لیکن بگوئید اسلام آوردیم و هنوز ایمان در دل‌های شما داخل نشده است و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از [ارزش] کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند خدا آمرزنده‌ی مهربان است.

البته «ایمان» در فرهنگ توحیدی اسلام یک وهم نیست، بلکه حالتی است که از رسیدن به باوری بر اساس شناخت و قبول ایجاد می‌گردد و همین باور و حال خود سبب می‌گردد که فرد مؤمن از مشخصه‌ها و ویژگی‌هایی در رفتارها و سلوک خود برخوردار گردد.

این مشخصه‌ها بسیار در کلام وحی (قرآن کریم) و نیز سخنان اهل عصمت^(ع) بیان و تشریح شده است و هر کس خودش می‌تواند دریابد که تا چه میزان واجد آنهاست و اگر این مشخصه‌ها در او وجود دارد، تا چه حد عمق یافته و باور قلبی شده است؟

به عنوان مثال در آیات اولیه‌ی سوره‌ی المؤمنون می‌فرماید: مؤمنان رستگارند، همان‌هایی که در نمازشان خاشع هستند، از کار لغو و بیهوده اعراض و دوری دارند، اهل زکات هستند، از پاکدامنی و عفت خود محافظت می‌کنند، امانت و عهدشان را رعایت می‌کنند و از نمازشان محافظت می‌کنند.

دقت شود که در این مشخصه‌ها دو بار [در ابتدا و در انتها] به نماز اشاره شده است و آن هم نه فقط اقامه‌ی نماز، بلکه در ابتدا می‌فرماید «خشوع در نماز» و در انتها می‌فرماید «محافظت از نماز» که هر دو امری بسیار ژرف و سنگین است. بدیهی است که هر مسلمان نمازخوانی نمی‌تواند به این دو مقام و دو حالت برسد، مگر آن که ایمان به قلبش راه یافته باشد.

ساختار ایمان و ستون‌هایش را حضرت امیرالمؤمنین، علی‌بن‌ابیطالب^(ع) تشریح نموده و می‌فرمایند:

ایمان بر چهار پایه قرار دارد: ۱- صبر. ۲- یقین. ۳- عدالت. ۴- جهاد؛

صبر، چهار شعبه دارد: ۱. اشتیاق ۲. ترس ۳. زهد ۴. انتظار؛

یقین نیز دارای چهار شعبه است: ۱. بینش در هوشیاری. ۲. رسیدن به دقائق حکمت. ۳. پند گرفتن از حکمت‌ها. ۴. توجه به روش پیشینیان؛

عدالت، نیز چهار شعبه دارد: ۱. دقت در فهم. ۲. غور در علم و دانش. ۳. قضاوت صحیح. ۴. حلم استوار و ثابت؛

جهاد، نیز چهار شعبه دارد: ۱. امر به معروف. ۲. نهی از منکر. ۳. صدق و راستی در جبهه‌ی جنگ. ۴. کینه و دشمنی با فاسقان ... (نهج البلاغه، حکمت ۲۶۶)

نکته:

بدیهی است که شاخصه‌ی اول و گام نخست در ایمان شناخت، باور، قبول و بالتبع قرار گرفتن در جرگه‌ی امت رسول الله (ص) و اطاعت و تبعیت از ایشان است.

حال برای محک زدن میزان ایمان خودمان، باید ببینیم که آیا از امت، مطیع و تابع ایشان هستیم یا نه؟ یا اگر این شاء الله هستیم، تا چه میزان؟

هر کسی که ایشان را دیده باشد، هر کسی که با ایشان صحبت کرده باشد یا حتی هر کسی ادعای اسلام کرده باشد، الزاماً یک مسلمان تمام نیز نیست، چه رسد به این که «مؤمن» هم باشد. بلکه امت آن حضرت (ع) نیز ویژگی‌ها و مشخصاتی دارند که خداوند متعال در کلام وحی (قرآن مجید) به ترتیب اولویت و تفکیک به شاخصه‌های اصلی آنان اشاره و تصریح نموده است.

* - جالب است که بدانیم، اولین شاخصه‌ی امت واقعی حضرت رسول اکرم (ص)، نه نماز اول وقت و به جماعت است و نه روزه‌های پیاپی، بلکه دشمنی با کفار است که مستلزم دشمن‌شناسی و نیز دشمن داشتن دشمن است [چنانچه بسیاری دشمن را می‌شناسند، اما در قلب و عمل با او دشمنی ندارند]. لذا کسی که اصلاً دشمن‌شناس نیست، نمی‌تواند دشمنی دشمنان خدا را به دل داشته باشد و از اصحاب صدیق باشد، چه رسد به این که از مؤمنین نیز باشد. پس مرتبه‌ی اول دشمنی با کفار است. از این روست که «لا إله» قبل از «الا لله» و «فمن يكفروا بالطاوت» قبل از «يؤمن بالله» است.

* - پس از این مرحله، شاخصه‌ی دوم، نظر رحمت داشتن به خودی‌هاست. ندیدید برخی به نام الله، رسول الله (ص)، قرآن، اسلام و خلاصه دین و ایمان، در قلب و عمل از یک سو یا خدوم دشمن هستند و یا دست کم آب به آسیاب آنها می‌ریزند و از سوی دیگر دائم خودزنی می‌کنند و توپخانه‌ی حملات را به سوی جبهه‌ی خودی می‌گیرند؟!

* - پس از این دو مرحله و پیدایش این دو حالت در قلب - که هر چه بصیرانه‌تر و عمیق‌تر باشد، نشان از شدت ایمان دارد - اهل نماز بودن است. البته نه نماز خواندن، بلکه اهل نماز بودن. به گونه‌ی که با دیدن صورت‌شان [ظاهر گفتار و رفتارشان] معلوم می‌شود که اهل رکوع و سجود به درگاه الهی هستند. اهل تقوا هستند، خشیت الهی دارند.

آیه:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (الفتح، ۲۹)

ترجمه: محمد [ص] پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند آنان را در رکوع و سجود می‌بینی فضل و خشنودی خدا را خواستارند علامت [مشخصه‌ی] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است این صفت ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل چون کشته‌ای است که جوانه‌ی خود برآورد و آن را مایه دهد تا سنبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از [انبوهی] آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.

ملاحظه:

لازم به ذکر است که اطلاع از مراتب و مطالب فوق، نه تنها نباید موجب دلسردی شود و دل برای القائات شیطانی مساعد گردد که «ای بابا، دیدی که نه تنها مؤمن نیستی، بلکه رسیدن به این درجه خیلی سخت است، پس رها کن»، بلکه باید موجب امید و تلاش بیشتر گردد. اگر محصلی در دبستان یا دبیرستان، رسیدن به مقطع دکترا یا فوق آن را دور و بعید ببیند، ترک تحصیل می‌کند، اما اگر خودش را در راه ببیند، بر شوق، امید و تلاشش افزوده می‌گردد.

سوال ۱۱: ازدواج کردم، لیسانس گرفتم و کار خوبی در شرکتی به من پیشنهاد شده، اما شوهرم راضی نیست. آیا باید به خاطر رضایت شوهر، عمرم را در خانه به بطالت بگذارم؟ تکلیف چیست؟
(لیسانس کشاورزی) (۳ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نه با تحصیلات خانمها مخالفتی هست و نه با اشتغال آنها و نه با احکام الهی در زندگی مشترک، بلکه باید توجه داشت که تحصیلات دانشگاهی، ازدواج، کار در بیرون، کار در خانه و ... همه فرع بر یک اصلی است تحت عنوان «بینش و هدف»، وگرنه هیچ کدام ارزش ذاتی نداشته و الزاماً سبب موفقیت و رشد نمی‌گردند و چه بسا مسببات سقوط و انحطاط را نیز فراهم آورند.

وقتی نوع نگاه به تحصیل، به ازدواج، به خانه‌داری، به عمر و ... از پایه صحیح نباشد، دیگر فرقی ندارد که فرد تحصیل بکند یا نکند، ازدواج نماید یا ننماید، به کار بیرون اشتغال یابد یا به کار در خانه و ... در هر حال ضرر خواهد کرد. مگر آن که نگرش خود را تغییر دهد، نگاه خود را اصلاح کند و با هدف گرفتن ارزش‌های والاتر تصمیم‌گیری و عمل نماید.

***- وقتی نگاه به تحصیلات دانشگاهی و بهره‌ی آن «اشتغال» باشد نه کسب علم، نتیجه‌ی طبیعی‌اش این است که یک خانم دانش‌پژوه متأهل، پس از اخذ کارشناسی یا ارشد یا دکترا، گمان می‌کند که اگر در شرکتی شاغل نگردد، تحصیلاتش به هدر رفته است!**

***- وقتی تعریف و نگاه یک خانم تحصیل‌کرده به خانه و خانه‌داری «ابطال عمر» باشد، معلوم است که تنها ارزش و رشد خود را در کار بیرون از خانه و در یک شرکت یا وزارتخانه می‌بیند و به طور قطع چه شاغل شود یا نشود، محور محکمی برای این کانون، همسری موفق و مادری ارزشمند و دلسوز نخواهد بود.**

***- اما هر دو تعریف و نگاه غلط است. نه نتیجه و ارزش تحصیل و کسب علم به اشتغال در یک شرکت است و نه نتیجه‌ی خانه‌داری «ابطال عمر» است.**

اگر کسی اهل علم باشد و نخواهد تحصیلاتش به هدر رود، مجبور نیست که راه کارهای رشد و بازدهی علمی‌اش را به کار کردن در یک شرکت خلاصه و محدود کند. می‌تواند ادامه تحصیل دهد - می‌تواند تحقیقات علمی گسترده‌تری داشته باشد - می‌تواند رساله یا کتاب بنویسد - تدریس کند و ...

اگر کسی نگاهی عوامانه به خانه و خانه‌داری نداشته باشد، متوجه می‌شود «زندگی مشترک» و اداره و تکامل آن، نه کار کوچکی است و نه کار راحتی، چه رسد به این که ابطال عمر تلقی شود. تردیدی نیست که در این کارگاه عظیم هستی، هیچ کاری سخت‌تر، زیباتر، با ارزش‌تر، ذوق‌آفرین‌تر، تکامل بخش‌تر و مثمرتر از تولید و تربیت «انسان» نیست که بخش عمده‌ی این تکلیف بر عهده‌ی «زن» گذاشته شده است، چرا که ویژگی‌ها و کمالات او در این امر بیشتر است.

***- یک کارمند، در واقع به نوعی با صاحب کار خود مشارکت می‌کند. آورده‌ی او بخش قابل توجهی از عمر، انرژی، فضایل، معلومات، کمالات، هنر و ذوقش برای سود بیشتر صاحب سرمایه یا شرکت می‌باشد و در عوض ماهانه چند صد هزار تومان می‌گیرد و این داد و ستد را ابطال و یا اتلاف عمر نمی‌بیند، اما مشارکت خود در «زندگی» و نقش‌آفرینی در «حیات فردی و اجتماعی بشری» را سبک شمرده و ابطال عمر می‌بیند! چرا؟ چون ۲ سال دانشگاه رفته و در یک رشته‌ای مدرکی اخذ کرده است!**

این تعریف، نگاه، ارزش‌گذاری و هدفمندی، حتی برای مردان که مکلف و موظف به تأمین معاش برای همسر، اولاد و خانواده هستند نیز نتیجه‌ای جز اتلاف عمر ندارد، چه رسد به زنان. بلکه اگر تحصیل، اشتغال، کسب معاش، رفاه و ... را وسیله برای تحقق اهداف والاتر دید، این تحصیل، کار و تلاش نیز ارزشمند می‌گردد.

*- مشکل بزرگ دختران و زنان جامعه‌ی امروز ما، همین نگاه غلط به عرصه‌های زندگی و تعریف غلط از خود، جایگاه، استعدادها و بالتبع تکالیف و مسئولیت‌های خطیرشان است.

دختر تا دیپلم ازدواج نمی‌کند که هنوز زود است؛ پس از دیپلم، دانشگاه به عنوان شاخصه‌ی رشد و ارزش القا شده است، پس باز ازدواج نمی‌کند که می‌خواهد در آزمون شرکت کرده و به دانشگاه رود. پس از ورود به دانشگاه ازدواج نمی‌کند که فعلاً در حال تحصیل است و ازدواج او را گرفتار نموده و نمی‌تواند حتی کارشناسی را به پایان برساند، چه رسد به ادامه‌ی تحصیل. پس از اخذ کارشناسی (۲۴ یا ۲۵ سالگی)، دیگر نه از شور، نشاط و امکانات جوانی برای ازدواج برخوردار است و نه اصلاً خواستگار مطلوبی دارد. اگر توفیق یار باشد و ازدواج کند نیز به این فکر فرو می‌رود که اگر در بیرون از خانه اشتغال نداشته باشد، تحصیلاتش به هدر رفته و اگر همسری و مادری کند، عمرش تلف شده است!

به فرض که شوهر رضایت داد و او سر کار رفت، اگر خودش و محیط کارش، صاحب کار و همکارانش همگی سالم باشند، باید تمامی معلومات، استعدادها، انرژی‌ها، هنرها، ذوق‌های انسانی و ویژگی‌های زنانه‌ی خود [به غیر از غریزه و شهوت جنسی] را به خاطر سود بیشتر شرکت به مشارکت بگذارد، اما مشارکت در زندگی مشترک را ابطال و ابطال عمر می‌خواند.

زن سالم، از روزی که در محیطی سالم مشغول به کار می‌شود، باید باب طبع صاحب کار، محیط و مشتری پیوشد، راه برود، حرف بزند، بخندد، ظرافت به خرج دهد و کار کند. به خانه هم که آمد، ته‌مانده‌ی انرژی خود را باید متوجه کار فردایش بکند. ساعات خواب، بیداری، تغذیه و دور هم نشستن خود، همسر و فرزندان را با ساعات کار در شرکت، حضور و غیاب و فرمایشات صاحب کار تنظیم کند، و با این همه نه تنها احساس اتلاف عمر شریف نکند، بلکه به خود القا کند که لابد زنی موفق و اجتماعی، همسری کامل و مادری دلسوز و مهربان است(!؟) خُب، این فقط یک دروغ بزرگی است که از سوی فرهنگ منحط غرب القا شده است.

حال اگر زنی به هر علّتی مجبور به کار و اشتغال در بیرون شد، امری جداگانه است، اما آیا هر زنی باید گمان کند که اگر اشتغال و کسب درآمد بیرونی نداشت، عمرش در خانه تلف شده است؟! بدیهی است وقتی زمان و امتیازات مخصوص خانه و خانواده، از طرف زن بین شوهر و فرزندان از یک سو و کار و صاحب کار از سوی دیگر تقسیم شد، آن هم برای ماهانه چند صد هزار تومان، کم کم شوهر اشتراک همسرش در اقتصاد خانواده را حق طبیعی خود می‌داند و مابقی تغییر نگاه‌ها، احساس تکلیف‌ها، تضعیف عشق‌ها، هبوطها و تزلزل‌ها از همین جا شدت می‌یابد.

سوال ۱۲: چرا امام زمان (عج) به دیدن دانشمندانی که عمر خود را صرف خدمت به بشر کرده‌اند نمی‌روند؟ چرا هر کس دعای عهد بخواند حضرت را می‌بیند، چرا نگفته‌اند اگر خدمت به بشر کردید می‌بینید؟ آیا اگر دانشمندی باشد که خدمتش هزار برابر گناهش باشد، گناهان را نمی‌پوشاند؛ چرا؟ (۶ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مشکل اصلی اینجاست که تمامی محورهای این سؤال، یا بهتر بگوییم اصول و شاکله‌ی این نوع نگاه غلط است و حاکی از عدم شناخت صحیح به مقوله‌هایی چون: ایمان به الله، ایمان به معاد، شناخت امام‌زمان (عج)، مقوله‌ی زیارت ایشان و در نهایت خدمت به بشر و پوشش گناهان می‌باشد.

الف - امام زمان (عج) هیچ وظیفه به دیدار هیچ کس ندارند. چه مؤمن مجاهد و چه دانشمند خدوم یا ... و اساساً صرف دیدار اوج کمال نیست. بلکه معرفت (شناخت)، ایمان و عمل صالح رشد و کمال است. وگرنه خیلی‌ها امامان (ع) را دیدند، ولی نه تنها به نفعشان نشد و اصلاح نشدند، بلکه منحرف‌تر شدند.

پیامبران و امامان علیهم‌السلام، روح و جان «کتاب الهی» هستند، پیامبر اکرم (ص) و ائمه‌ی اطهار (ع)، اصل، ریشه، روح و تجسم کتاب و قرآن ناطق هستند و آثارشان نیز مثل قرآن است؛ برای مؤمنین شفا و رحمت هستند، اما بحث، دیدار و گفتارشان سبب شدت گمراهی ظالمین می‌گردد. مگر شمر و خولی و عمر سعد امام را ندیدند؟ مگر بسیاری پیامبر اکرم (ص) را ندیدند، اما ...!

«وَتَنْزِيلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه را برای مؤمنان مایه‌ی درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

ب - چه کسی گفته هر کس ۴۰ روز دعای عهد بخواند و یا ۴۰ شب جمعه جمکران برود، حتماً امام (عج) را می‌بیند؟ دعا خواستن است، خواستنی از روی معرفت و صدق و نه یک ورد. زیارت هم عبادتی از روی شناخت، اخلاص و علاقه است نه سفر به یک نقطه و دیدن مکانی مقدس. نه اسلام مانند آیین هندوها و بودایی‌ها ارزش و اثری برای ورد قائل شده است و نه مانند ماده‌گراها دیدن ظاهری را همه چیز می‌داند و نه امام زمان (عج) موجودی است که مقهور ورد ما باشد و با چند ذکر خاص یک دفعه ظاهر شود! اما اگر کسی شناخت پیدا کرد، محبت و عشق پیدا کرد، دنبال معشوق بود، مطیع امام بود و ...، امید تقرب دارد، چه دیداری صوری نصیب شود و یا نشود، چه زیارتی برود یا نرود. و بدیهی است اگر کسی هزینه‌ی زیارت مستحب را صرف خدمت به بندگان نیازمند خدا کند، رشد، کمال و تقرب بیشتری می‌یابد.

ب - عالم محضر الله جلّ جلاله و بالتبع «خليفة الله» است. همه در محضر او هستند، چه مؤمن و چه کافر، چه دانشمند و چه جاهل. منتهی دیدار این‌طور نیست که مثلاً ایشان به دانشمندی بفرمایند: «به‌به، به‌به، حالا که شما مثلاً دی‌ان‌ای (DNA) را کشف کردی و این خدمت بزرگی به بشریت است، پس توفیق زیارت می‌یابی و می‌توانیم نیم ساعتی با هم نشستیم و یک فنجان قهوه بخوریم!» این نوع نگاه نسبت به «اسلام و کفر» و نیز «عبادت و خدمت» و همچنین «تقرب و زیارت» و ...، از اساس خطاست؛ و شعار «عبادت به جز خدمت خلق نیست» نیز از اساس غلط است.

عبادت و بندگی، یعنی راه تکامل بشر. هم شناخت، پرستش و اطاعت الهی لازم است و هم خدمت به دیگران. و هیچ کدام نیز جای دیگری را نمی‌گیرد و هیچ کدام نیز به تنهایی سبب کمال و قرب نمی‌گردد. لذا همیشه ایمان و عمل صالح را کنار هم متذکر گردیده است.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ» (العنکبوت، ۹)

ترجمه: و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند البته آنان را در زمره‌ی شایستگان درمی‌آوریم.

معصیت و عاقبت «عالم بی عمل» به حدّی است که جهنمیان از بوی تعفن او در آزارند و از وی دوری می‌گزینند. چنین عالمی در عمل ثابت می‌کند که نه تنها هیچ نفهمیده و به آنچه خوانده و گفته‌ی خود ایمان نیاورده و جامه‌ی عمل نپوشانده است، بلکه ریا و مردم‌فریبی نیز کرده است.

دانشمند بی‌اعتقاد و بی‌ایمان نیز هر چند دانش، کشف و فعالیت علمی‌اش به نفع بشر تمام شده باشد، اما به نفع زندگی پس از مرگ خودش تمام نمی‌شود. چرا که هیچ اعتقادی به آن نداشته است. اعتقادش به دنیا و زندگی دنیوی بوده است، پس اجرش هم به همین دنیا خلاصه می‌شود. هر چند این اجر کم و فانی باشد. چرا که اساساً دنیا محدود و فانی است. انسان برای هر کس کار کند، باید از او انتظار اجر و مزد داشته باشد. نمی‌شود کسی منکر خدا و اسلام شود، برای دنیا، خودش و مردم کار کند و از خدا انتظار اجر و مزد اخروی داشته باشد.

ج - هر چند که هیچ خدمتی لحظه‌ای کفر و شرک را پوشش نمی‌دهد. اما خداوند رحمان و رحیم نیز کریم‌تر از آن است که بخواهد «گناه» را فقط در مقابل «خدمت» ببخشد، بلکه فرمود: شما ایمان داشته باشید، از رحمت ناامید نباشید، به من امیدوار و مشتاق باشید، توبه کنید و برگردید، من خودم همه‌ی گناهان شما را می‌بخشم.

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزنده‌ی مهربان است.

د - باید سعی کنیم که در هیچ کجا و هیچ مبحثی خلط مبحث نکنیم، هر موضوع و هر حالت و هر کاری، جای خود و اثر خود و تبعات خودش را در پی دارد. کفر با ایمان بخشیده می‌شود - گناه و معصیت با توبه بخشیده می‌شود - حق الناس با عودت و یا کسب رضایت بخشیده می‌شود - دعا به حد شناخت، خواست قلبی، اخلاص، اراده و عمل برای تحقق آن مستجاب می‌گردد - خدمت به تناسب امکانات و نعمات افاضه شده تکلیف می‌شود و به همان تناسب مورد سؤال و مؤاخذة قرار می‌گیرد - اجر دنیوی به حدّ همین دنیا و خصوصیات آن است. خدّوم‌تر از پیامبر اکرم^(ص) و ائمه‌ی اطهار^(ع) به بشریت نداشتیم، اجر دنیوی همین است که در دنیا است. اجر اخروی در قبال ایمان و عمل صالح داده می‌شود، به اضافه‌ی فیض و اکرام بیشتر معبود... و خلاصه هیچ کدام جای دیگری را نمی‌گیرد و خدمت نیز توجیهی برای فرار از بندگی و اطاعت نمی‌باشد. به قول امام حسین^(ع): خدا راجع به بهشتش گول نمی‌خورد.

سوال ۱۲: برخی مدعی هستند که امام زمان (عج) را می‌بینند؛ می‌گویند ایشان تا سال آینده ظهور می‌کند و کلاس‌های آموزشی نیز دارند. تا چه قابل باور و اعتماد هستند؟ (ماشین‌افزار) (۹ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ممکن است کسی به زیارت مشرف گردد [که معمولاً این گونه افراد به کسی نمی‌گویند، مگر آن که مکلف باشند]، اما هر کس ادعای مشاهده نماید و مدعی شود که آن حضرت را می‌بیند، دروغگو و افترازننده است. (و هُوَ كَذَّابٌ مُّقْتَرٌ). لطفاً به نکات ذیل عمیقاً دقت شود:

الف - در امریکا و اروپا رسم است که تقریباً سالی یک بار میزان عوامی، خرافه‌گرایی و شایعه‌پذیری مردم را مورد سنجش و مطالعه قرار می‌دهند تا اگر در حدّ مناسبی بود از آن بهره‌وری سیاسی و اقتصادی کنند و اگر تقلیل یافته بود [افکار عمومی رشد و بصیرتی یافته بود]، به آن دامن بزنند تا مجدد تشدید یابد. چرا که علم، آگاهی، هوشیاری و بصیرت افکار عمومی به هیچ وجه مطلوب و مفید برای نظام سلطه و سلطه‌گران نمی‌باشد. لذا شاهدیم ضمن آن که خرافه‌گرایی در قالب رمل و اسطرلاب، فال ورق، فال قهوه، فال چای، جن‌گیری و جن‌بازی، حتی قرار دادن عروسک پشت دروازه‌ی تیم فوتبال، حتی نمایش آدمک‌هایی از جنّ در المپیک ۲۰۱۲ در لندن و ...، بسیار رواج دارد و فیلم‌های تخیلی، روح و ارواحی بسیاری ساخته می‌شود، همه ساله یکی دو شایعه‌ی بسیار عجیب و به مراتب غیرعلمی (مثل پایان دنیا) را ترویج می‌کنند و بازخوردهای آن را مورد سنجش و مطالعه قرار می‌دهند.

ب - بدیهی است که این جوّ را در کشورهای تحت سلطه [به ویژه اسلامی] بیشتر دامن می‌زنند و البته از راه خودشان وارد می‌شوند. یعنی از راه ایجاد اعوجاج در اعتقادات اسلامی.

اعتقاد به قیامت و اعتقاد به ظهور حضرت مهدی (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف)، در میان همه‌ی اعتقادات مسلمین، دو شاخصه و محوری است که بیش از دیگر مباحث با منافع نظام سلطه‌ی استکبار جهانی منافات دارد، چرا که بیش از سایر اعتقادات سبب پایداری و مبارزه می‌گردد. انتظار فرج، یک مقوله‌ی کاملاً سیاسی و مبارزاتی است، از این رو بیش از سایر مبانی اعتقادی مورد هجمه قرار می‌گیرند.

تولید روزافزون امام زمان‌های جعلی توسط نظام فراماسونی شیطان‌پرست انگلیس، پس از دوره‌ی امپراطوری بر جهان و ساختن «سید باب» و بالتبع او «بهاییت» برای شیعیان ایران و گسترش آن به هندوستان و نیز غلام احمد قادیانی برای شیعیان پاکستان و هندوستان، مشابه آنان برای شیعیان اردن و سایر بلاد عربی و ...، شدت بیشتری یافت.

ج - در ایران و به ویژه پس از پایان جنگ تحمیلی، که از سوپی آرامشی برای رشد علمی مردم به وجود آمده بود و از سوی متقابل ضرورت تشدید جنگ نرم و ضدتبلیغ در موضوعات و عرصه‌های متفاوت را برای غرب اجتناب‌ناپذیرتر و مضاعف می‌کرد، مکرر و مستمر اشخاصی پیدا شدند که ادعاهای عجیب و غریبی داشتند! از شیطان‌پرستی علنی گرفته تا بازی‌های یوگایی و بودایی به نام عرفان. عرفان حلقه، عرفان کیهانی (طاهری)، عرفان روشن‌فکری، عرفان ریاضتی، کلاس اخلاق و

د - افراد زیادی پیدا شدند که ادعای ملاقات با حضرت کردند، افرادی پیدا شدند که حتی ادعای نیابت خاص و پنهان کردند، حتی افرادی پیدا شدند که به زنان ناباور (با خوراندن هورمون) القا می‌کردند که به بارداری یاران حضرت برای ظهور متفخر شده‌اند، افرادی برای ظهور وقت تعیین کردند، افرادی کلاس‌های آموزشی و تربیتی گذاشتند، پول‌های کلانی گرفتند، هدیه‌هایی در حدّ طلا و جواهر و حتی آپارتمان و ویلا گرفتند ... و متأسفانه این شیوه در جلسات بانوان بیشتر رواج یافت.

عده‌ای هم همیشه دنبال حرف مفت هستند، به تعبیر قرآن کریم مشتری سخن لهُو و بیهوده هستند، تابع شایعه هستند، اصلاً حوصله‌ی کمی مطالعه یا شنیدن دو کلمه حرف منطقی ندارند، اما برای خرافات مال و جان می‌دهند! و البته فروشندگان و خریداران این سخنان، همه منحرف، منحرف‌کننده و اهل عذاب هستند.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»
(لقمان، ۶)

ترجمه: و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی‌[هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.

دقت‌های لازم:

الف - اگر قرار بود خداوند متعال کسی را از ساعت ظهور یا قیامت مطلع نماید، آن را بر زبان پیامبر اکرم (ص) و اهل عصمت (ع) جاری می‌نمود.

خداوند سبحان قطعیت ظهور و نیز حتمیت برپایی قیامت را مکرر در آیات قرآن کریم تصریح نموده است و پیامبر اکرم (ص) و اهل عصمت (ع) نیز مکرر به آن متذکر شده‌اند و همان‌هایی که به ما علم، اطلاع، آگاهی و بصیرت دادند که ظهور قطعی و در نهایت برپایی قیامت حتمی است، مکرر فرموده‌اند که کسی از زمان آنها اطلاعی ندارد.

زمان این وقایع با مطالعات تخصصی، عبادات شبانه‌روزی و ریاضت‌های من درآوردی نیز بر کسی معلوم نمی‌شود، چه رسد به این که هر کسی بخواهد ادعای دیدار کند و زمان (حتی تقریبی) تعیین نماید.

ب - دقت شود که اساساً زمان ظهور حضرت مهدی (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف)، یک زمانی قطعی و نوشته شده در تقویم نیست که کسی بخواهد از آن مطلع گردد، بلکه کاملاً منوط به شرایط و زمینه‌های مساعد می‌باشد و کاملاً به رشد «مردم» بستگی دارد.

این که چه مردم بخواهند و چه نخواهند، ظهور وعده‌ی قطعی حق تعالی است و در وعده‌ی او نیز هیچ تخلفی صورت نمی‌پذیرد یک امر است، اما این که این وعده کی محقق می‌گردد، امر دیگری است که به «تقدیر» یعنی اندازه‌ها، علت‌ها و معلول‌ها بستگی دارد. لذا زمان ظهور به تناسب رشد جامعه‌ی بشری و مساعد شدن زمینه‌ها جلو می‌افتد و به تناسب عقب‌گردها به تعویق می‌افتد، که به آن «بداع» نیز می‌گویند. پس هیچ کس نمی‌تواند زمان مشخصی را تعیین نماید.

ج - اگر زمان ظهور قطعی و ثابت بود، تمامی اصول «انتظار» و بالتبع ویژگی‌ها و وظایف «منتظر» بی‌معنا بود. بدیهی است که اگر مسلمان بدانند که مثلاً ۲۰۰ سال دیگر ظهور واقع می‌شود، دیگر منتظر نخواهد بود، در حالی که مسلمانان منتظر در عصر غیبت، باید هر لحظه امید و انتظار ظهور را داشته باشند که بتوان آنان را منتظر نامید. مسلمان ۷۰۰ سال پیش چگونه می‌توانست یک منتظر باشد، در حالی که می‌دانست چندین قرن تا ظهور مانده است؟! از سوی دیگر، اگر زمان قطعی شده بود، دیگر «دعا برای تعجیل در فرج و ظهور حضرتش (عج)» که توصیه‌ی همه‌ی ائمه‌ی اطهار (ع) است، معنایی نداشت. چرا که «تعجیل یا تأخیر» با قطعیت مغایر است.

د - امروز فردی به نام «یمانی» در عراق و افراد زیادی با اسامی متفاوت در ایران، دکان و دستگاهی برای ایجاد انحراف در شناخت و باور «مهدویت و ظهور» به راه انداخته‌اند. افرادی مثل دکتر طاهری حلقه‌های عرفانی تشکیل داده‌اند و ...! این مثلاً «سید یمانی» در عراق و نیز در خوزستان یار جمع می‌کند، شاگردان طاهری کلاس‌های فراوانی در ایران و خارج از کشور به راه انداخته‌اند و البته پول خوبی هم می‌گیرند، خانم مبلغه‌ای (ل.آ) جلسات و طرفداران پر و پا قرصی دارد و متأسفانه به تعداد این افراد و جریان‌های انحرافی روز به روز مثل رشد فارچ سمی افزوده می‌شود.

جالب آن که بسیاری از آنان دستگیر شدند، اما پس از آزادی مجدداً به فعالیت خود ادامه دادند. بسیاری از آنان هواداران صاحب نام و صاحب منصبی دارند که نهایت سوءاستفاده از آنان را به ویژه به هنگام گیر افتادن می‌کنند ... و جالب‌تر آن که همه‌ی آنها پس از جذب عوام و گذران دوره‌ی مقدماتی، اولین آموزه‌هایشان [تحت عنوان ارتباط مستقیم با خدا]، ترک نماز، ترک روزه، ترک فقه و احکام فقهی، ترک دعا، ترک تلاوت قرآن، ترک خواندن ادعیه، توسل و زیارات و خلاصه کنار گذاشتن اسلام و معلمان قرآن کریم است.

سوال ۱۴: چه کنیم که ترس از مرگ در ما کم شود؟ به ویژه با دامن زدن رسانه‌ها به این موضوع؟

(۹ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ترس از مرگ، حالتی نیست که در انسان کم بشود و هر چه عمر طولانی‌تر گردد، این ترس تشدید می‌شود، چرا که انسان نزدیکی خود به مرگ را می‌بیند. چنانچه حضرت علی^(ع) می‌فرماید: هر نفسی که مرد می‌کشد، گامیست که به سوی مرگ می‌نهد. (نهج البلاغه)

مرگ تنها واقعیتِ گریزناپذیری است که هر مؤمن و کافری، یا هر معتقد و منکر معاد مجبور است به آن اذعان داشته باشد، چرا که فناى دنیا و اهل دنیا را با چشم می‌بیند و مرگ انسان‌ها را مکرر تجربه می‌کند و می‌داند که مرگ برای هر موجود زنده‌ای مقرر شده و روزی [که زیاد هم دیر نیست] نوبت خودش است.

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (العنکبوت، ۵۷)

ترجمه: هر نفسی چشنده‌ی مرگ است آنگاه به سوی ما بازگردانیده خواهید شد.

«أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ...» (النساء، ۷۸)

ترجمه: هر کجا باشید شما را مرگ درمی‌یابد هر چند در برج‌های استوار (بلند و مستحکم) باشید ...

اما «ترس از مرگ» علل گوناگونی دارد و به همین دلیل برخی از آنها لازم و بالتبع سازنده و نیکو است و برخی دیگر باید مورد توجه و اصلاح قرار گیرد. به عنوان مثال:

الف - ناخوشایندی عموم مردم جهان در اعصار و نسل‌های متفاوت - از جمله کفار و ناباوران حقایق هستی، الله جلّ جلاله و آخرت - معلول عشق، علاقه و وابستگی شدید به دنیا و مظاهرش می‌باشد و بدیهی است که کنده شدن از متعلقات و دوری از محبوب نزد انسان نه تنها ناخوشایند، بلکه بسیار دردآور است. آدمی حتی اگر یک چوب خشک را دوست داشته باشد، دوری از آن به واسطه‌ی از بین رفتن یا جدا شدن، ناراحتش می‌کند و هر چقدر علاقه‌اش به آن چوب خشک شدت داشته باشد، درد و عذابش بیشتر است و سختی و عذاب مرگ نیز همین کنده شدن از متعلقات است، نه چگونگی مُردن.

این گروه از افراد به خاطر شدت علاقه‌ای که به دنیا و مظاهرش دارند، سعی دارند موضوع مرگ و قیامت را به فراموشی بسپارند. اما ممکن نیست، چون مرگ دیگران و خود را می‌بینند. لذا از جدایی وحشت می‌کنند.

«إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا تَعْيَلًا» (الإنسان، ۲۷)

ترجمه: اینان دنیای زودگذر را دوست دارند و روزی گرانبار را [به غفلت] پشت سر می‌افکنند.

پس یکی از راه‌های کم کردن هراس از مرگ، کم کردن و بریدن از عشق و تعلق به «فانی» است. در این تعلق، عشق، عاشق و معشوق همه فانی هستند.

ب - عده‌ی دیگری خداپاور و مؤمن به معاد هستند، اما از عواقب عملکرد سوء خود می‌ترسند. این هراس، یک ترس ممدوح است، مفید است، سازنده است، به شرط آن که انسان در پی اصلاح برآید. وگرنه هم خانه و کاشانه را به آتش بکشد و هم بترسد که مبادا همه چیز بسوزد، هیچ فایده‌ای ندارد.

بدیهی است که انسان تا نگران از دست دادن نباشد، تلاشی برای به دست آوردن و حفظ کردن نیز نخواهد داشت. لذا یاد مرگ، یاد حیات برزخی و یاد روز حشر، محاسبه و حیات اخروی همیشه توصیه شده است.

چنین مؤمنی ترس به حق و سازنده‌ای دارد و این ترس نه تنها از امید، نشاط و لذتش نمی‌کاهد، بلکه به آن می‌افزاید، چون سفر را با هدفی والا و عشقی والا و امید وصال طی می‌کند.

چنین مؤمنی در عین توجه به کوتاهی‌ها، معاصی و ظلم‌هایی که به خود کرده است، نه تنها از رحمت خدا ناامید نیست، بلکه بسیار امیدوار هم هست و می‌داند که اگر با معرفت و عشق او حرکت کند، هر چقدر هم افت و خیز داشته باشد، معشوق همه‌ی گناهانش را می‌بخشد و مرگ برای او شیرین و لذت‌بخش می‌شود. چرا که پایان سفری مشقت‌بار و رسیدن به حیات جاوید و فرح‌بخش است.

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید از رحمت خدا نومید مشوید، در حقیقت خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزنده‌ی مهربان است.

پس چنین هراسی از مرگ نه تنها مذموم نیست و نباید کم شود، بلکه بسیار ممدوح و سازنده است و باید تقویت شود تا موجب تقوا، عبادت، مبارزه با نفس، گریه‌های شبانه، راز و نیاز با محبوب و مقصود ... و رشد و تکامل گردد. دعای کمیل را بخوانید، چه عاشقانه است؟ «کجایی ای غایت آرزوهای عارفین - به فرض که آتش جهنم را تحمل کنم، دوری تو را چه کنم؟»

ج - مرگ برای عده‌ای نه تنها تلخ، ناگوار و ترسناک نیست، بلکه بسیار شیرین و زیباست. چنانچه امام حسین^(ع) می‌فرماید مانند جواهری زیبا بر سینه‌ی دختری جوان است. یعنی این قدر زینت‌بخش مؤمن است. مهم نگاه به مرگ است که نشأت گرفته از نگاه به توحید و معادمی باشد. وقتی در شب عاشورا امام حسین^(ع) به همه وعده‌ی شهادت و بهشت می‌دهد و حضرت قاسم^(ع) چون نوجوان بود و احتمال می‌داد که نصیب او نشود پرسید: آیا نصیب من نیز می‌شود یا خیر؟ امام^(ع) ابتدا به ساکن پاسخ ندادند، بلکه پرسیدند: مرگ را چگونه می‌بینی؟ و وقتی پاسخ داد: شیرین‌تر از عسل؛ فرمودند: پس تو هم شهید می‌شوی.

عشاق تمنای مرگ می‌کنند - نقلی از قرآن:

عاشق همیشه مایل به وصال و لقای محبوب است. کسی که عاشق دنیای محدود و فانی است، دوست دارد به دنیا برسد و در آن متنعم و جاوید بماند و البته هیچ گاه به آرزویش نمی‌رسد، چرا که دنیا فانی است. همین طور کسی که عاشق خداست، مایل به وصال و لقای اوست، لذا هیچ گاه دوست ندارد این سفرش به سوی محبوب به اتمام نرسد. بلکه آرزو و تمنای رسیدن دارد.

یهودیان صدر اسلام که مانند صهیونیست‌های امروزی انحصارطلب بودند، دائم جوّ و شایعه پخش می‌کردند که خدا فقط ما را دوست دارد و این فقط ما هستیم که خدا را دوست داریم. خدا نیز به پیامبرش فرمود که به آنها بگوید: «اگر گمان شما چنین است که تنها محب و محبوب شما هستید، از خدا تمنای مرگ کنید اگر راست می‌گویید» و بعد تأکید می‌کند که این مرگی که شما از آن گریزان هستید، ولی او به ملاقات شما می‌آید:

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا يَمَا قَدَمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ * قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَتَرَوْنَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (الجمعه، ۶ تا ۸)

ترجمه: بگو ای کسانی که یهودی شده‌اید اگر پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر، پس درخواست مرگ کنید اگر راست می‌گویید (به ادعایتان صادق هستید) * و [لی] هرگز آن را به سبب آنچه از پیش به دست‌خویش کرده‌اند آرزو نخواهند کرد و خدا به [حال] ستمگران داناست * بگو آن مرگی که از آن می‌گریزد قطعاً او به ملاقات شما می‌آید آنگاه به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد و به آنچه [در روی زمین] می‌کردید آگاهتان خواهد کرد.

* پس عشاق نه تنها از مرگ نمی‌ترسند، بلکه تمنای پایان سفر، آزمون و رسیدن به وصال دارند. چنانچه عشاق شهادت‌طلب هستند. از این روست که امام شهداء، وقتی پایان سفر را نزدیک می‌بیند، بدون ترس و با شوقی فراوان به استقبال مرگ رفته و به امتش می‌گوید:

«امام خمینی^(ه): با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا، از خدمت خواهران و برادران مرخص، و به سوی جایگاه ابدی سفر می‌کنم.»

سوال ۱۵: در قضا و قدر، مفهوم «نه جبر است و نه اختیار، بلکه امری بین این دو است» را درک نمی‌کنم. لطفاً توضیح دهید و اگر ممکن است با اشاره به آیات قرآن و احادیث. (مترجم) (۱۱ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همین که فرمودید، خود حدیثی از امام صادق^(ع) است. در ضمن عادت نکنیم که هر موضوعی را بگویم با آیات قرآن و حدیث. شاید برای درک یک موضوع لازم باشد مطالعات فلسفی یا تحقیقاتی در عرصه علم تجربی صورت پذیرد. اگرچه در این مقوله به آیات نیز اشاره خواهد شد.

الف - برای درک بهتر مفهوم قضا و قدر و نیز بیان امام صادق^(ع) مبنی بر «لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِضَ لَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ - نه جبر است و نه تفویض، بلکه چیزی میان این دو است»، لازم است ابتدا معانی درست «قضا، قدر، جبر و اختیار» را بدانیم، چرا که متأسفانه برداشتهای و باورهای غلط در این خصوص رایج‌تر است.

*** - «قَدْر»:** از معانی قَدْر در این بحث «اندازه‌گیری» و تدبیر کردن بر اساس اندازه‌هاست. مثل اندازه‌های تری، خشکی، نرمی، ضخامت، وزن، طول و ... در اشیاء. بدیهی است که هر چیزی و هر کاری اندازه‌های معینی دارد که تدبیر امور بر اساس آن اندازه‌ها صورت می‌گیرد. مثل آن که اندازه‌ی قدرت دست و بازو مشخص است و اندازه‌ی یک قطعه آهن ۲۰ کیلویی نیز مشخص است، پس با دست می‌توان آن را بلند کرد. اما اگر اندازه‌ی وزن آهن ۲۰۰ کیلو باشد و یا خودش سبک، اما نازک و بلند (مثل میل‌گرد) باشد، با دست نمی‌شود بلند کرد و باید تدبیر دیگری متناسب با اندازه‌ها اندیشید. در قرآن کریم آیات بسیاری در خصوص «قدر» به همین معنا آمده است. مانند آیات سوره‌ی «قدر» و آیات ذیل:

«الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (الأعلى، ۲ و ۳)

ترجمه: همان که آفرید و هماهنگی بخشید * و آن که اندازه‌گیری کرد (اندازه‌ها را مقرر کرد) و راه نمود. [هدایت هر چیزی بر اساس اندازه‌ها و یا همان تدبیر بر اساس اندازه‌ها].

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (الحج، ۲۱)

ترجمه: و هیچ چیز نیست مگر آن که گنجینه‌های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه‌ای معین فرو نمی‌فرستیم.

«وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ» (المؤمنون، ۱۸)

ترجمه: و از آسمان آبی به اندازه‌ی [معین] فرود آوردیم و آن را در زمین جای دادیم و ما برای از بین بردن آن مسلماً تواناییم.

*** - «قضا»:** قضا نیز معانی متفاوتی دارد که معنایش در این موضوع بحث عبارت است از «حتمی شدن». هنگامی که اندازه‌های لازم (شرایط لازم) در تمامی جوانب برای پدید آمدن چیزی فراهم شد، حتماً پدید می‌آید. مثل آن که اگر آب در برودت زیر صفر قرار گیرد، یخ می‌زند و کسی نمی‌تواند بگوید: آب را در برودت زیر صفر قرار می‌دهیم، شاید إن شاء الله جوش بیاید.

«هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ» (غافر، ۶۸)

ترجمه: او همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند و چون به کاری حکم کند همین قدر به آن می‌گوید باش بی‌درنگ موجود می‌شود.

نتیجه:

پس اگر همه‌ی اندازه‌های لازم [قَدْرها] برای پدید آمدن چیزی یا وقوع کار و حالتی، یعنی همه‌ی «علت‌ها» پدید آمد، معلول نیز حتماً [قضا] واقع خواهد شد. موجودات عالم را ما خلق نکردیم و اندازه‌ها و آثار آنان را نیز ما قرار نداده‌ایم، پس این جبر است. اما چگونگی تدبیر امور و استفاده از آنها به اختیار خودمان است، پس از

این اختیار است. انسان با اختیار خود غذا می‌خورد، اما آثار آنچه می‌خورد اجباری است. و با اختیار خود عبادت یا معصیت می‌کند، اما نتایج آنها را خودش وضع نکرده است و اجباری است.

*- «**جبر**»: جبر در لغت به معنای واداشتن کسی به کاری با زور است، و «مجبور» کسی است که با زور به کاری وادار شده باشد. بدیهی است اگر انسان یا هر موجود دیگری مجبور به کاری گردد، دیگر امکان سرپیچی از آن را ندارد. مثل این که نه انسان و نه هیچ موجود دیگری نمی‌تواند جلوی ظهور حضرت مهدی (عج) یا برپایی قیامت را بگیرد، هر چند که آن را خوش نداشته باشد.

«**بُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ**» (الصف، ۸ و ۹)

ترجمه: می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آن که خدا گر چه کافران را ناخوش افتد نور خود را کامل خواهد گردانید * اوست کسی که فرستاده‌ی خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند هر چند مشرکان را ناخوش آید.

*- «**تفویض**»: تفویض نیز یعنی امری را به دیگری واگذار کردن. بدیهی است که وقتی امری به دیگری واگذار می‌شود، لازم است به او اراده و اختیار لازم نیز داده شود، وگرنه «تفویض» معنایی ندارد.

به عنوان مثال، یک مؤمن و متوکل می‌گوید: «من کارم را به خدا تفویض می‌کنم»، یعنی با اراده و اختیار خودم، اراده و اختیارم را نیز به او می‌سپارم، تا او امورم را تدبیر و ربوبیت نماید، چرا که او به همه‌ی احوال من و دیگران بصیر و علیم است. چنانچه حضرت موسی (ع) به قوم فرعون گفت:

«**فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَؤُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ**» (عافر، ۴۴)

ترجمه: پس به زودی آنچه را به شما می‌گویم به یاد خواهید آورد و کارم را به خدا می‌سپارم خداست که به [حال] بندگان [خود] بیناست.

ب - حال با توجه به معنای فوق، به اصل سؤال، یعنی معنی و منظور از «لا جبر و لا تفویض لکن امر بین امرین - نه جبر است و نه تفویض، بلکه چیزی میان این دو است.» برمی‌گردیم، هر چند که تا حدودی روشن شد.

*- اگر گفته شود که همه‌ی امور از طرف خداوند متعال به انسان «تفویض» شده است، دروغ محض است. چرا که انسان به وضوح می‌داند، می‌بیند و تجربه می‌کند که نه تنها در خلقت و اندازه‌ها و آثار آنها اختیاری ندارد، بلکه در امر دین نیز کاملاً مختار نمی‌باشد. مگر انسان حیات، مرگ، ارسال رسولان، قرآن، انتخاب امامان (ع)، حشر، سؤال و جواب، بهشت و جهنم و چگونگی عذاب یا پاداش را تقدیر کرده است؟ خیر. بلکه هیچ تفویضی در این خصوص صورت نپذیرفته است. پس این امور و بسیاری از امور دیگر «جبر» است.

*- اگر گفته شود که به انسان اختیاری داده نشده و انسان در تمامی امور و به ویژه امور دین «مجبور» است، این نیز دروغ و افترا به خداوند حکیم و مٔان است. چرا که انسان می‌داند و می‌بیند و تجربه می‌کند که مختار است اطاعت کند یا نکند، عبادت کند یا نکند، معصیت کند یا نکند.

وانگهی اگر جبر کامل حاکم بود، دیگر کسی امکان سرپیچی نداشت، لذا اساساً ارسال انبیاء، کتب و تبیین عالم هستی برای معرفت و شناخت بشر و نیز تشریح بایدها و نبایدها و در نهایت حشر و قیامت دیگر معنا و مفهومی نداشت. مگر می‌شود خداوند متعال کسی را مجبور به کار درستی بکند و بابت آن پاداش بدهد و کسی را مجبور به خطا کند و بابت آن مؤاخذه و مکافات نماید؟

نتیجه:

پس در همه‌ی امور و از جمله «امر دین» و دینداری، **نه تفویض مطلق است و نه جبر مطلق. بلکه امری بین این دو است.** چنانچه در «مرگ و زندگی» نیز نه جبر مطلق است و نه تفویض مطلق. انسان بخواهد یا

نخواهد، عمرش به سر رسیده و می‌میرد؛ این جبر است. اما می‌تواند با دقت در اندازه‌ها (قَدَرها)، عُمر خود را طولانی یا کوتاه کند.

فرض کنید خدا برای کسی عمری معادل ۲۰۰ سال قرار داده است. تعیین این مقدار در اختیار بشر نیست، پس جبر است. اما انسان می‌تواند با معصیت، با عدم رعایت بهداشت، با عصیت، با تغذیه ناسالم، با آلوده کردن محیط زیست، با جنگ، با قتل و ...، این عمر را به ۸۰ سال، ۵۰ سال و حتی کمتر کاهش دهد و یا اصلاً خودکشی کند. همچنین می‌تواند با عبادت پروردگار عالم، با صله ارحام، با نماز و به خصوص نماز شب، با صدقه و دفع بلا، با دعا و ...، علل کوتاه شدن عُمرش را از بین ببرد و از نهایت عُمر تعیین شده بهره ببرد.

پس، نه جبر مطلق است و نه تفویض مطلق، بلکه امری بین این دو است.

مرتبط:

*- در مورد قضا و قدر توضیح دهید و از کجا بفهمیم که کاری که می‌کنیم همان قضای الهی و سرنوشت تعیین شده ما می‌باشد؟ لطفاً با مثال‌های روشن توضیح دهید.

*- قضا و قدر و تفاوتشان چیست؟ آیا با اختیار منافات دارد یا خیر؟ گاهی که به هر دری می‌زنیم نتیجه نمی‌گیریم چیست؟

سوال ۱۶: بسیار ایجاد شبهه می‌کنند که در مورد گریه کردن در مصیبت امام حسین (ع) روایاتی هست، اما آیا در خصوص سینه زنی یا زنجیر زنی هم روایاتی هست؟ (دانشجو) (۱۱ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نظر به این که به ویژه در محرم و صفر امسال بیش از هر زمان دیگری عزاداری بر مصیبت‌های اباعبدالله‌الحسین^(ع)، خاندان و یاران او مورد حملات ضدتبلیغی قرار گرفت، و البته با شکوه‌تر از هر سال نیز انجام گرفت، لازم است به نکات ذیل توجه نمایید:

الف - در میان مذاهب اسلامی و شیعی، مذهبی وجود داشت به نام «اخباریون». آنها می‌گفتند: ما عین روایت وارده را عمل می‌کنیم. مثلاً اگر امامی به بیماری که سردرد داشت، فرموده بود که فلان گیاه را بخور، آنها آن گیاه را [چون روایت است] به هر مبتلا به سردردی تجویز می‌کردند، حال آن که ممکن بود به ضرر او باشد. همین مصیبت و جهالت را توسط «وهابیت» به اهل سنت تحمیل کردند که هر چیزی را بپرسند «در کجای قرآن آمده است؟» لذا دقت شود که ما نه از وهابیون هستیم و نه از اخباریون.

این گونه رفتار در برخورد با اسلام و احکام اسلامی همان قدر غلط و سخیف است که مثلاً اگر قرآن کریم فرموده گوشت حیوان حلال گوشت و با ذبح اسلامی را بخورید، یکی بپرسد: در کجای قرآن یا حدیث آمده که جلوکباب بخوریم یا نخوریم؟

اسلام، قرآن، احادیث و روایات به حدّ لازم اصول و فروع را بیان و تشریح نموده‌اند و محدوده‌ها را تعیین نموده‌اند، اما هیچ کدام به معنای تعطیلی عقل، شعور، استعداد، ذوق و سلیقه نمی‌شود. مثلاً به ضرورت و نیز استحباب اقامه‌ی نماز هم در قرآن تأکید شده و هم در احادیث و روایات؛ در هر دو نیز به استحباب و فضیلت نمازهای نافله و نماز شب تصریح شده است. اما حالا چقدر نماز بخوانیم؟ آیا درست است که کسی شب تا صبح نماز بخواند و صبح نه تنها از کار و زندگی بماند، بلکه بیمار شود؟ این دیگر به عقل، شعور، توان و ... برمی‌گردد و جایز نیست که کسی بپرسد آیا آیه یا روایتی در این مورد نیز داریم؟

مسئله‌ی عزاداری یا مولودی برای معصومین^(ع) نیز همین طور است. اصول و فروع آن بیان شده است. اما این که ما چند دقیقه گریه کنیم؟ چه میزان گریه کنیم؟ آیا شب گریه کنیم یا روز؟ نوحه هم بخوانیم یا نه؟ به هیئت رویم، یا به خیابان درآئیم یا در خانه بمانیم و ...؟ لزومی ندارد که حتماً در آیات و احادیث آمده باشد، هر چند به انجام برخی امور توصیه شده است، اما نه به چگونگی اجرای آن.

ب - همیشه ابتدا دقت کنیم: آیا آنان که این سؤالات را ترویج کرده و به اذهان عمومی القاء می‌کنند، اصلاً هیچ اعتقادی دارند؟ یا اگر دارند و در سؤال خود واقعاً صادق هستند و قصد و غرض سوپی ندارند، آیا در تمامی امور زندگی نیز عین آیات و روایات عمل می‌کنند؟ مثلاً مراسم خواستگاری، عقد، عروسی، ولیمه یا عزای آنها عین آیات و روایات است؟ مثلاً اگر پدر، پسر یا مادر و همسر کسی از دنیا رفت و یا مظلومانه کشته شد، اول می‌روند کتاب و توضیح‌المسائل می‌خوانند که چقدر و چه جوری عزاداری کنند؟ یا فقط به عزاداری برای سیدالشهداء^(ع) که می‌رسد، خواسته یا ناخواسته به مسلک وهابیون و اخباریون درمی‌آیند؟

بدیهی است که نحوه‌ی اجرای بسیاری از امور به شرایط و ضرورت‌ها از یک سو و نیز فرهنگ‌ها، ذوق‌ها و سلیقه‌ها از سوی دیگر برمی‌گردد. لذا کفایت که با عقل، دین، قرآن، اسلام و احکام منافات نداشته باشد؛ وهن (اهانت) به دین نشود. دیگر جزئیات چگونگی اجرا به خود انسان سپرده شده است. مثلاً ایرانی‌ها در مراسم غذا و معمولاً خورشت قیمة می‌دهند، حال اگر یکی سؤال کند که در کجای قرآن یا حدیث آمده که خورشت قیمة بدهید؛ چه پاسخی مناسب اوست؟

ج - برخی از رفتارها در عزاداری‌ها بیان و شرح حال است، مثل اشعار، روضه‌ها و مداحی‌ها - برخی دیگر نمادی از وقایع است، مثل سینه زدن و زنجیر زدن که نمادی از گریبان چاک کردن بازماندگان این مصیبت و به زنجیر کشیده شدن اسراء می‌باشد - برخی دیگر تظاهر مثبت و عمومیت بخشیدن است، مثل بیرون آمدن دسته‌های عزاداری - برخی از رفتارها نیز تأسی به رفتار اهل بیت^(ع) در این مصیبت است، مثل عزاداری در دهی اول محرم - و ...؛ اما چگونگی اجرا دیگر به ذوق‌ها و سلیقه‌ها برمی‌گردد و روایات بسیاری نیز در تأیید

آن وجود دارد. مثل این که فرمودند: «برای ما همان طور عزاداری کنید که برای خود می‌کنید» یعنی طبق فرهنگ خودتان.

چند روایت:

*- پیامبر اکرم^(ص): برای شهادت حسین^(ع)، حرارت و گرمایی در دل‌های مؤمنان است که هرگز سرد و خاموش نمی‌شود. (جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۶). دقت شود که حرارت شور فرق دارد با معرفت و منطق و...، لذا بازتابش نیز متفاوت است.

*- علی^(ع) فرمود: خداوند برای ما، شیعیان و پیروانی برگزیده است که ما را یاری می‌کنند، با خوشحالی ما خوشحال می‌شوند و در اندوه و غم ما، محزون می‌گردند. (غررالاحکم، ج ۱، ص ۲۳۵)

*- امام صادق^(ع) فرمود: يك سال تمام، هر شب و روز بر حسین بن علی^(ع) نوحه‌خوانی شد و سه سال، در روز شهادتش سوگواری برپا گشت. (بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۰۲)

*- امام باقر^(ع) نسبت به کسانی که در روز عاشورا نمی‌توانند به زیارت آن حضرت بروند، این گونه دستور عزاداری دادند و فرمودند: بر حسین^(ع) ندبه و عزاداری و گریه کنند و به اهل خانه‌ی خود دستور دهند که بر او بگریند و در خانه‌اش با اظهار گریه و ناله بر حسین^(ع)، مراسم عزاداری بر پا کنند و یکدیگر را با گریه و تعزیت و تسلیت‌گویی در سوگ حسین^(ع) در خانه‌هایشان ملاقات کنند. (کامل الزیارات، ص ۱۷۵)

*- ابوهارون مکفوف می‌گوید: خدمت حضرت صادق^(ع) رسیدم. امام به من فرمود: «برایم شعر بخوان». پس برایش اشعاری خواندم. فرمود: این‌طور نه؛ همان‌طور که (برای خودتان) شعرخوانی می‌کنید و همان‌گونه که نزد قبر حضرت سیدالشهداء مرثیه می‌خوانی [بخوان]. (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷)

*- امام رضا^(ع) فرمود: هر گاه ماه محرم فرا می‌رسید، پدرم (موسی بن جعفر) دیگر خندان دیده نمی‌شد و غم و افسردگی بر او غلبه می‌یافت تا آن که ده روز از محرم می‌گذشت، روز دهم محرم که می‌شد، آن روز، روز مصیبت و اندوه و گریه‌ی پدرم بود. (امالی صدوق، ص ۱۱۱)

*- امام رضا^(ع) فرمود: هر کس در مجلسی بنشیند که در آن، امر (و خط و مرام ما) احیا می‌شود، دلش در روزی که دل‌ها می‌میرند، نمی‌میرد. (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸)

پس، اگر کسی گریه کرد، کسی نوحه و مرثیه خواند، کسی با ذکر مصیب دیگران را گریاند، کسی در خانه‌اش هیئت برگزار کرد، کسی به مجلس ذکر و عزاداری رفت، کسی یک دهه عزاداری را حرمت قائل شد و ... همه تأسی به آموزه‌های اهل بیت^(ع) است، اما این که چگونه انجام دهد، به فرهنگ، ذوق و امکان خودش بستگی دارد و نیازی نیست که حتماً در روایات نیز آمده باشد.

سوال ۱۷: بانک‌ها حتی تا ۳۰٪ سود می‌گیرند (به غیر از دیر کرد)، آیا این ربا نیست و چرا؟

(حسابداری) (۱۳ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا دقت نمایید که میزان اطلاق ربا به یک معامله، هیچ ربطی به درصد آن ندارد. حتی ۱٪ یا یک ریال ربا نیز ربا و حرام است. اما هر نوع معامله‌ای ربوی و هر نوع سودی نیز ربا نیست، حتی اگر سودش ۱۰۰٪ یا بیشتر باشد. اگر چنین بود که کلاً هر گونه معاملات اقتصادی تعطیل و فلج می‌شد.

عقود مضاربه و مشارکت در صورتی ربوی قلمداد شده و سود متعلق به آنها ربا می‌شود که به صورت مبلغی تعیین شود، نه در صدی. اگر شما یک میلیون تومان پول به کسی بدهید و بگویید با آن کار کن و هر ماه به من مثلاً ۵۰ هزار تومان سود بده این می‌شود «ربا»؛ اما اگر عقد معامله به این صورت منعقد شود که سود حاصله از کار کردن با این پول (هر چقدر که بشود، چون میزان آن معلوم نیست نباید با مبلغ تعیین شود) را بین خودتان درصدی تقسیم کنید، مثلاً بگویید ۳۰ درصد آن سود نامعلوم برای من و ۷۰ درصد برای تو، این معامله کاملاً درست و حلال است.

البته باید معامله سقف زمانی داشته باشد و سودهای داده شده در هر ماه علی‌الحساب باشد چون اصل محاسبه‌ی سود کامل در روز پایان کار کردن با آن پول که روز آخر معامله هم می‌شود مشخص می‌گردد، لذا باید پول‌های اختصاص داده شده به شریک در هر ماه علی‌الحساب باشد یعنی (به صورت شرط ضمن عقد). مثلاً می‌گویید تو برای این که من مشکل پیدا نکنم علی‌الحساب ماهی ۵۰ هزار تومان به من بده بعد در آخر معامله کل سود را محاسبه می‌کنیم. اگر ۳۰ درصد من از جمع این تعداد ۵۰ هزار تومان‌ها بیشتر می‌شد بقیه را به من می‌دهی و اگر کمتر می‌شد با هم مصالحه می‌کنیم و یا من برمی‌گردانم و این معامله کاملاً درست و بلااشکال است.

بانک‌ها در واقع بر همین منوال عقود خود را منعقد می‌کنند و این درصدهای اعلامی در واقع درصد سهم شما از کل سود حاصله از این پول است که در پایان قرارداتان باید به شما بدهند و سودهای داده شده در اصل همان پول‌های علی‌الحساب است که در روز آخر سپرده‌گذاری شما سود دقیق محاسبه و کم و زیاد پرداختی‌ها مشخص می‌شود. به همین دلیل بیان شده است که وام دریافتی نیز باید در همان موضوع تقاضا مصرف گردد وگرنه با اشکال مواجه می‌گردد.

البته خدا کند بانک‌ها همان‌طور که پول را طبق عقود اسلامی دریافت می‌کنند با سرمایه و ثروت حاصله نیز طبق عقود اسلامی کار کنند و سود حلال به مردم بدهند؛ زیرا متأسفانه بعضی از آنها ظاهراً با پول‌های دریافتی از مردم که طبق عقد بسته شده باید با آنها کار کنند معامله و فعالیتی نکرده و برای افزایش سرمایه استفاده می‌کنند و سود پول را با پول‌های دیگری می‌دهند، که اگر چنین باشد، معاملات ربوی انجام داده‌اند. البته لازم به ذکر است برای شما که نمی‌دانید بانک با پول دریافتی چگونه کار کرده، هیچ وظیفه‌ی شرعی وجود ندارد و سود پولتان حلال و شرعی می‌باشد و اگر با وام دریافتی کار دیگری یا معامله‌ی ربوی کنید، خودتان مسئول هستید.

سوال ۱۸: شبهه در این خصوص که «چرا خدا چنین کرد و چنان نکرد» - «چرا در قرآن چنین آمده است» بسیار رواج یافته است. چه کنیم و چگونه پاسخ بگوییم؟ (۱۴ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

سؤال کردن حق طبیعی انسان برخوردار از عقل سلیم است و برای سؤال سالم، پاسخ کامل و سالم نیز وجود دارد، اما به شرطی که سائل به دنبال پاسخ و کسب علم باشد، نه به دنبال تخطئه و ایجاد شبهه و اعوجاج؛ که آن وقت هیچ پاسخی به درد او نمی‌خورد، چرا که اساساً به دنبال پاسخ نیست. لذا بسیار مهم است که همیشه دقت شود «به غیر فحوای سؤال یا شبهه، هدف از طرح آن چیست؟»

علم هیچ کس به اندازه‌ی حضرت علی^(ع) نیست. مکرر فرمود: «از من بپرسید قبل از آن که مرا از دست بدهید». یک بار شخصی از ایشان سؤالی پرسید و حضرت فرمود: «جواب تو را نمی‌دهم!»؛ پرسید: چرا؟! فرمود: «برای این که تو سؤال نمی‌کنی تا پاسخش را بدانی، بلکه می‌پرسی تا مجلس را بر هم زنی». پس دقت شود که هدف از ترویج برخی سؤالات و شبهات، اصلاً یافتن پاسخ نیست، بلکه ایجاد اعوجاج در اذهان عمومی است، لذا اصلاً نباید پاسخ داد تا بازارشان رونق نیابد. اصلاً نباید به این گونه سایت‌ها مراجعه کرد. چرا باید با مراجعه به این گونه سایت‌ها، شبهه‌ی آنها را به ذهن خود تزریق کنیم و بعد ناراحت و نگران شویم که چگونه پاسخ دهیم، مگر چقدر عمر داریم؟ اصلاً مگر مجبور هستیم که هر حرفی را پاسخ دهیم؟ خیلی جاها اصلاً باید آن محیط را ترک کنیم. چنانچه خداوند علیم و حکیم، ضمن دستور به تفکر، تعقل، تدبیر، تعلیم و تعلم می‌فرماید، با آنها ننشینید و اگر یک بار هم رجوع کردید و با آنها جمع شدید، سریعاً اعراض کنید:

«وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَتَّبِعُهُ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (الأعراف، ۶۸)

ترجمه: و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرو می‌روند از ایشان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت پس از توجه [دیگر] با قوم ستمکار منشین.

و در آیه‌ی دیگری تأکید می‌کند که اگر شما با آنها بنشینید و به جنجالشان در تخطئه و مسخره کردن دین دامن بزنید، شما نیز مثل آنها خواهید بود و خداوند جمیع منافقین و کافرین را یک جا جمع می‌کند.

«وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَتَّبِعُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِذًا مِّنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» (النساء، ۱۴۰)

ترجمه: و البته [خدا] در کتاب [قرآن] بر شما نازل کرده که هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد خواهد آورد.

پس به غیر از خود سؤال، هدف یا همان نیت از سؤال یا شبهه نیز بسیار مهم است که مطرح‌کننده برای دانستن و افزوده شدن به علمش می‌پرسد و یا برای تخریب و تخطئه؟

الف - مهم است بدانیم کسی که سؤال می‌کند «چرا خدا چنین کرد و چنان نکرد؟» اصلاً به وجود خدا اعتقادی دارد یا خیر؟ چرا که مسخره است کسی اصل «وجود» فاعلی را قبول نداشته باشد، اما راجع به چگونگی «فعل» او چون و چرا کند؟ اینجا معلوم می‌شود که سؤال او برای تخطئه، تخریب، تمسخر و ایجاد اعوجاج است و به دنبال پاسخ نیست و هر پاسخی هم بدهید، فایده‌ای ندارد.

مهم است بدانیم آن که معترضانه سؤال می‌کند «چرا در قرآن چنین آمده؟»، اصلاً قبول دارد که قرآن کریم وحی است یا نه؟ اصلاً تا کنون قرآن را تلاوت نموده است و یا همین طوری سؤالی را از سایتی درآورده و مرتب فرافکنی می‌کند؟ چرا که اگر وحی بودن قرآن را قبول نداشته باشد، مفهومی این می‌شود که قرآن سخن شخص یا اشخاص است، پس دیگر این که چرا یک نفر در چند قرن پیش چنین گفته یا چنان کرده؟ چون و چرا ندارد.

ب - بیان شد که سؤال، حق عقل سلیم است و به قول مرحوم علامه جعفری^(ه): «انسان عاقل سؤال دارد، پس کسی که سؤال ندارد، عقل ندارد»، اما باید توجه داشت که عقل و قلب سلیم، فرق دارد با قلب مریض. سؤال، شبهه‌ی علمی، انتقاد صحیح و سالم ... و حتی مخالفتی که از روی صدق باشد [هر چند به حق نباشد]، فرق دارد با توطئه، تخریب، تمسخر، تخطئه و ایجاد اعوجاج و انحراف.

ج - اگر کسی وجود خدا و بالتبع رسالت پیامبر اکرم^(ص) و وحی بودن قرآن کریم را قبول ندارد، ولی سالم است و مرضی در قلبش نیست، باید تحقیقات و سؤالات خود را از جای دیگری آغاز کند. باید از اصل و ریشه شروع کند. منطقی نیست که کسی وجود خورشید را قبول نداشته باشد، اما پرسد: پس چرا روشن و گرم است؟ یا اساساً وجود نویسنده یا شاعری را قبول نداشته باشد، ولی پرسد: پس چرا در آن کتاب یا آن غزلش چنین نوشت؟

د - اما اگر کسی وجود خدا و بالتبع نبوت و رسالت و وحی را قبول داشت، در تحقیق برای یافتن پاسخ سؤال و شبهه، روش دیگری دارد. اولاً می‌داند که حق همین است، هر چند که او هنوز به چند و چونش پی نبرده باشد. مثل دانشمند نامی، ابوعلی سینا^(ه) که در یک مقطع گفت: «هنوز معاد جسمانی برایم اثبات نشده است، اما چون صریح قرآن و احادیث است، قبول دارم»، چرا که اصول برای او به اثبات رسیده بود. و ثانیاً می‌داند که باید فروع را به اصول برگرداند.

وقتی کسی از اصول شروع کرد و به وجود خداوند متعال پی برد، می‌داند که او حیّ، علیم، حکیم، عادل، هادی ... و هستی و کمال محض است و از هر نقصی منزّه (سبحان) است. دیگر وقت مواجه با یک سؤال گمان نمی‌کند که شاید خدا اینجا را بلد نبود و یا علم، فکر، حکمت و عدالت خودش بیشتر و بالاتر از حق تعالی است!

وقتی کسی به نبوت، رسالت و ضرورت عصمت که همان «کمال» است پی برد، می‌فهمد که معصوم انسان کامل است. نه دچار هوای نفس اماره می‌شود و نه مبتلا به نسیان و فراموشی می‌گردد، و نه دچار آرزایم و تب شده و هذیان می‌گوید، و نه هیچ‌گونه فرض خطا، معصیت، بی‌حکمتی و بی‌عدالتی در مورد او صادق می‌باشد.

در چنین شرایطی، ذهن موحد و مؤمن اگر با سؤالی مواجه شد که پاسخش را نیافت و یا آن طور که باید درک نکرد، ایمانش دچار تزلزل نمی‌گردد، ستون‌ها و اصول دینش فوری متزلزل نمی‌شود و فرو نمی‌ریزد، امواج ضدتبلیغ او را با خود نمی‌برد و با دلی آرام، قلبی مطمئن و قدم ثابت به تحقیق ادامه می‌دهد تا پاسخش را بیابد.

سوال ۱۹: آیا عاشقی حرام است؟ (۱۵ بهمن ۱۳۹۱)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

اگر بگویم عالم هستی جز تجلی معشوق نیست و حیات و زندگی نیز به جز عشق نیست، خلاف یا گزاف نگفته‌ایم. لذا مقوله‌ی «عشق» بسیار والاتر از حلال و حرام است. عشق، هدف گرفتن معشوق است و حلال و حرام، راه زودتر و سالم‌تر رسیدن به معشوق. به قول حافظ: «عاشق شو از نه روزی کار جهان سرآید / ناخوانده درس رمزی از کارگاه هستی».

منتهی به شرطی که «عشق»، حقیقتاً و واقعاً عشق باشد و نام هر نیاز، غریزه، جاذبه یا کشش، پسند و احیاناً تعلق خاطر اندکی عشق گذاشته نشود.

نگاه مادیون به عالم هستی، عشق را بی‌معنی کرده است، تا آنجا که در ادبیات غرب معمولاً واژه‌هایی چون «Love» یا «Sex» به یک معنا و منظور نیز به کار می‌رود. چرا که در این نوع نگاه یا جهان‌بینی، انسان همین بدن است و بدن نیز مادی است و بدن مادی انسان هیچ فرقی با بدن مادی حیوان ندارد. پس عشق همان «غریزه‌ی جنسی» است.

عشق عاشق انعکاس عشق معشوق است:

غربی‌ها هم به همین معنا رسیده‌اند، اما چون معشوق حقیقی را نمی‌شناسند و یا اصرار به انکارش دارند، طبق معمول نگاه و سخنشان ابتر و یا دور باطل است. «باومن» جامعه‌شناس معاصر که او را پست مدرن و حتی فراتر از آن می‌شناسند می‌گوید: «عشق انعکاس است. عشق ما به همسایه به خاطر عشق او به ماست». درست می‌گوید، ولی نمی‌تواند بگوید که «پس عشق همسایه به ما از چه نشأت می‌گیرد؟ آیا دور تسلسل است؟»

اما در جهان‌بینی توحیدی - اسلامی، خالق عالم هستی، معشوق حقیقی است و هر چه «عشق» است، تجلی عشق اوست. وقتی نور عشق او از آینه‌ی دل معشوق متجلی شد، او خود را «عاشق» می‌یابد. پس «عشق»، هم زیباست و هم زبالاست. مولوی:

زهی عشق، زهی عشق که ما راست خدایا	چه نغزست و چه خو بست و چه زیباست خدایا
چه گرمیم! چه گرمیم! از این عشق چو خورشید	چه پنهان و چه پنهان و چه پیدا است خدایا
زهی ماه، زهی ماه، زهی باده‌ی همراه	که جان را و جهان را بیاراست خدایا
زهی شور! زهی شور! که انگیخته‌ی عالم	زهی کار، زهی بار، که آنجاست خدایا
فرو ریخت، فرو ریخت، شهنشاه سواران	زهی گرد، زهی گرد که برخاست خدایا
فتادیم، فتادیم، بدان‌سان که نخیزیم	ندانیم، ندانیم چه غوغاست خدایا
زهی کوی، زهی کوی، یکی دودِ دگرگون	دگربار، دگربار چه سوداست خدایا
نه دامیست نه زنجیر، همه بسته چراییم؟	چه بندست؟ چه زنجیر؟ که بر پاست خدایا
چه نقش‌یست؟ چه نقش‌یست؟ در این تابه‌ی دل‌ها	غریبست، غریبست، زبالاست خدایا
خموشید، خموشید که تا فاش نگردید	که اغیار گرفتست چپ و راست خدایا

انسان فطرتاً عاشق است:

پس عشق، در فطرت انسان نهادینه شده است و انسان فطرتاً عاشق است و هر چه می‌کند نیز (چه بد و چه خوب) برای قرب، لقا و وصال معشوق است.

آیا جز این است که همگان «عاشق کمال» هستند و هر چه می‌کنند برای گذر از نقص و رسیدن به کمال است؟ و آیا جز این است که کمال و بالتبع عشق به کمال حدّ و مرزی ندارد، پس همگان بی‌حدّ عاشق کمال بی‌حدّ هستند؟ و اوست که هستی و کمال محض است، پس معشوق حقیقی اوست و همگان عاشق او هستند و این «عشقی» که در خود می‌یابیم و درک می‌کنیم، همه تجلی عشق اوست؟

عشق سوم یا عشق مجازی؟

شاید بسیاری متوجه نشوند که اگر از شخص یا چیز زیبایی خوششان آید و این خوشایند تا حدّ شبیه به عشق شدت یابد، علّتش این است که فطرتاً عاشق «جمیل - زیبا» هستند و چون تجلی زیبایی او را در شخص یا چیزی می‌بینند، نسبت به او احساس علاقه، محبت، جاذبه و عشق می‌کنند. همین طور است عشق به حیات، علم، قدرت، غنا، لطافت، کرم، جود ... و سایر کمالات که همه از عشق فطری به حی، علیم، قادر، غنی، لطیف، کریم، جواد و ... نشأت می‌گیرد. «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا».

انحرافات و خطایی که گاه به کفر و شرک منجر می‌گردد نیز به خاطر شدت عشق به معشوق حقیقی از یک سو و خطای در مصداق و جایگزینی دیگران به جای او و اختصاص این عشق مقدس به آن معشوق‌های دروغین است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند و آنها را دوست دارند (به آنها عشق می‌ورزند) همچون دوست داشتن خدا! ولی کسانی که ایمان آورده‌اند شدت محبتشان (اوج عشقشان) خداست، و کسانی که [با برگزیدن بت‌ها به خود] ستم نموده‌اند اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو[ها] از آن خداست و خدا سخت‌کیفر است.

آیا عشق حرام است؟

پس آنچه در فطرت انسان به ودیعه گذاشته شده است، آنچه در خلقت انسان نهادینه شده است و آنچه سبب حرکت و رشد آدمی می‌گردد، نه تنها حرام نیست، بلکه بسیار ارزشمند است. بلکه آنچه حرام شده است، همه تقلبی‌ها و جعلی‌ها هستند، نه حقیقی‌ها. نام هر کسی را «معشوق» گذاشتن و نام هر نیاز، کشش، غریزه و جاذبه‌ای را «عشق» گذاشتن، خودفریفتن، منحرف‌کننده و خانمان‌سوز است.

رفتن و رسیدن راه و رسمی دارد؟

رسیدن به هر هدفی (هر معشوقی) راه و رسمی دارد. اولاً باید که در طول عشق معشوق حقیقی باشد، نه این که در عرض آن باشد و متعرض آن گردد. «أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» یعنی همین. ثانیاً باید این راه کوتاه‌ترین و هموارترین راه باشد تا عاشق را سریع و سالم برساند، نه این که پر از اعوجاج، پیچ و خم و اساساً در مسیر انحرافی باشد و عاشق بیچاره را به دور خودش بچرخاند و دست آخر نیز در بیراهه هلاکش کند. «الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» یعنی همین.

پس اگر فرمود شرب خمر نکنید و مست نشوید، نه این که حقیقت «شراب و مستی» بد است. شراب لذت است و مستی بی‌خود شدن از خود و غرق شدن در معشوق است که سبب رشد، کمال و قرب می‌شود. و اگر فرمود دوست نگیرید و زنا نکنید، نه این که جذب، کشش، غریزه، خوشایند و حتی دوست داشتن و عشق بین زن و مرد بد است، اگر بد بود که خودش خلق نمی‌کرد و چنین نیازها و میل‌هایی را در انسان قرار نمی‌داد، بلکه می‌فرماید: این غریزه‌ی جنسی است که در هر حیوانی هم هست و شما نامش

را عشق نگذارید و اگر می‌خواهید عاشقانه به معشوق برسید که سبب رشدتان شود، از راهش وارد شوید و در صراط مستقیمش گام بردارید تا ملکوتی و نورانی باشد و نه مکرر و ظلمانی و صرفاً حیوانی.

این که تا دختری از پسری خوشش آمد، نامش را عشق می‌گذارد و به هر حيله‌ای برای جذب و به دام انداختن او [که به دام افتادن خودش در گرداب‌ها منجر می‌شود] که عشق نیست. هوس است. این که تا پسری از دختری خوشش آمد و امواج هوس لذت بردن و کام برداشتن از او در وجودش مبدل به سونامی شد و از هیچ کاری برای اغفال او فروگذاری نکرد که نامش عشق نیست. تکبر است، خودگرایی است، خودپسندی و نامردی است. کدام عاشقی معشوق را قربانی هوس‌های خود می‌کند؟ این حرام است.

مرتبط:

از عشق بگویند. چرا پسر و دختر عاشق هم می‌شوند و چرا دنیای امروز همه عشق و عاشقی است؟ آیا در قرآن و اسلام نیز اشاره‌ای به عشق و محبت شده است؟

www.x-shobhe.com

سوال ۲۰: راه‌های به دست آوردن و تقویت «صبر» را توضیح دهید. (دانشجوی عمران) (۱۶ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مبحث «صبر» اگر مورد توجه قرار گیرد، نه تنها از ضروریات است، بلکه بسیار ژرف و شیرین نیز هست، که در این مختصر فقط اشاره‌ای به آن مقدور خواهد بود.

لازم است ابتدا بدانیم «صبر» یعنی چه؟ قطعاً همگان با واژه‌ی «صبر» آشنایی دارند، اما شاید همگان با معنا و مفهوم آن آشنایی لازم را نداشته باشند، هر چند که همگان آن را به نوعی تجربه می‌کنند.

صبر در لغت به معنای «حبس و در سختی و محدودیت و ضیق قرار دادن است. (راغب اصفهانی، مفردات)» و در تعریف دینی نیز می‌گویند: «صبر، شکیبایی و خودداری نفس بر آنچه را که عقل و شرع حکم می‌کند و آن را می‌طلبد یا آنچه را که عقل و شرع، خودداری نفس از آن را اقتضاء می‌کند. (المفردات، ص ۴۷۴)».

امیرالمؤمنین امام علی^(ع)، نقش «صبر» در به دست آوردن، حفظ و تقویت ایمان را به نسبت سر به بدن تعبیر نموده و می‌فرماید: «صبر و شکیبائی نسبت به ایمان مثل سر است نسبت به تن، همان‌طور که تنی سر ندارد فایده‌ای ندارد، ایمانی هم که صبر و شکیبائی در او نباشد فایده‌ای ندارد. (کلمات قصار، ۸۲)» و همچنین ایمان را بر چهار پایه استوار برشمرده‌اند که عبارت است از: «صبر، یقین، عدل، جهاد» و صبر را نیز بر چهار پایه استوار دانستند که عبارتند از: «شوق، هراس، زهد و انتظار».

قصه‌ای آموزنده از قرآن:

قصه‌های قرآنی نیز مانند سایر فرازهای آن مملو از حکمت و تعلیم است. در سوره‌ی کهف به قصه‌ی برخورد یک نبی [حضرت موسی^(ع)] با یک عبد صالح خدا [طبق روایات حضرت خضر^(ع)] اشاره شده است. دقت شود که در این تلاقی، شاگرد و معلم، هر دو نبی الهی هستند که البته یکی مأمور به تکوین است و دیگری مأمور به تشریح. در ضمن دقت شود که مأمور به تشریح از مأمور به تکوین اجازه می‌خواهد تا از او برای یاد گرفتن «طریق رشد» تبعیت کند:

«قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» (الکهف، ۶۶)

ترجمه: موسی به او گفت: آیا تو را تبعیت بکنم تا از علم رشدی که آموخته‌ای به من (نیز) یاد دهی؟

نکته‌ی مورد نظر ما که مربوط به سؤال فوق است، در پاسخ حضرت خضر^(ع) می‌باشد که به او نگفت: ای بابا، شما که خودتان پیامبر اولوالعزم و صاحب کتاب هستید یا نفرمود که به به، به به، بفرمایید. بلکه در همان پاسخ اول او را تعلیم رشد داد و فرمود: تو طاقت صبر با من را نداری، چرا که علمش را نداری.

«قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» (همان، ۶۷ و ۶۸)

ترجمه: گفت تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی * و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری (یا آگاهی و احاطه‌ی خبری نداری) صبر کنی؟!

علت و ریشه‌ی صبر، علم و آگاهی و خبر است:

هیچ معلولی بدون علت پدید نمی‌آید و از همین آیه معلوم می‌شود که علت صبر، همان علم، آگاهی و احاطه‌ی خبری است. کسی نمی‌تواند بر چیزی که «علم» ندارد، صبر و استقامت داشته باشد، حتی اگر پیامبر اولوالعزم الهی باشد.

کار با انشاءالله و ماشاءالله هم درست نمی‌شود:

حضرت موسی^(ع) که با یافتن حضرت خضر^(ع) بسیار سر ذوق و شوق آمده بود و می‌خواست تا با تبعیت از او «رشد» کند، یعنی کمال یابد تا به کمال محض، خداوند متعال مقرب‌تر گردد، به جای دریافت عمق مطلب در اولین آموزه و تعلیم، شعاری برخورد نموده و عرض کرد: انشاءالله مرا صبور می‌یابی:

«قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» (همان، ۶۹)

ترجمه: گفت ان شاء الله مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد.

اما دیدیم که نه تنها نتوانست صبور باشد، بلکه به خشم آمد و بدترین اتهامات مانند: قتل نفس و انجام عمل منکر را به نبی خدا زد. چرا که کار با «ان شاء الله و ماشاء الله» درست نمی شود، وقتی علت (علم و آگاهی) نبود، معلول (صبر) نیز حتماً نخواهد بود.

مراتب صبر:

صبر، استقامت و تحمل در سختی‌هایی است که کم تحملی در آنان موجب لغزش، ضرر و زیان می‌گردد. لذا فرمود: انسان‌ها همه در خسران هستند، مگر کسانی که ایمان و عمل صالح داشته باشند و یکدیگر را به حق و صبر توصیه نمایند (والعصر). اما شاخه‌های متفاوت دارد. پیامبر اکرم (ص) در یک تقسیم‌بندی می‌فرماید:

«الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ» (الکافی، ج ۲، ص ۹۱)

ترجمه: صبر بر سه قسم است: صبر در مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از گناه.

از همین بیان نورانی معلوم می‌شود که اول عاملی که ممکن است سبب بی‌طاقتی و شکستن صبر گردد همان «مصیبت» است.

مصیبت، یعنی آن که اصابت می‌کند. آدمی در این دنیا آرزوها، علاقه‌ها، دلبستگی‌ها و وابستگی‌های فراوانی دارد و از شدت تعلق و محبت به آنها توجه ندارد که این دنیا و همه‌ی مظاهرش فانی هستند. پس «بلاها یا ناخوشایندها» عین تیرهایی که درست به هدف می‌نشینند، اصابت می‌کنند.

به قول حضرت آیه الله حائری شیرازی: [خداوند متعال می‌فرماید تو مانند یک شیر نیرومندی هستی که دست و پایت را با زنجیرهای تعلقات بسته‌اند، من به این زنجیرها تیر می‌زنم، خوب هم می‌زنم و درست به هدف «اصابت» می‌کند تا تو خلاص و حرّ شوی؛ ولی من زنجیرها را می‌زنم و نه خودت را، پس چرا تو می‌گویی آخ؟!] از این رو خداوند متعال می‌فرماید: مؤمنین کسانی هستند که به هیچ چیزی جز من تعلق و وابستگی ندارند، لذا وقتی مصیبتی به آنان اصابت می‌کند، می‌گویند: ما از خداییم و بازگشتمان به سوی اوست.

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (البقره، ۱۵۶)

ترجمه: [مؤمنین، همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم.

پس اگر انسان علم داشته باشد که این عالم فانی است و هیچ چیزی ارزش هدف قرار دادن، تعلق، دلبستگی، وابستگی و در یک کلام بندگی ندارد، مگر خداوند متعال [لا اله الا الله] و به این علم خود ایمان آورد و عمل نماید، حتماً از صبر جمیلی برخوردار می‌گردد و چنانچه در آیات متعدد تصریح شده است، موجب صلوات و رحمت الهی و اجر نامتناهی خواهد بود.

کلام نورانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد صبر و پایه‌هایش:

«الصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعٍ شَعْبٍ عَلَى الشُّوقِ وَ الشَّفَقِ وَ الزُّهْدِ وَ التَّرْقُبِ فَمَنْ اشْتَأَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ مَنْ اشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَّبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ وَ مَنْ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ...» (نهج البلاغه)

ترجمه: صبر بر چهار پایه قرار دارد. شوق، هراس، زهد و انتظار.

آن کس که اشتیاق بهشت دارد، شهوات‌های کاستی گیرد؛

و آن کس که از آتش جهنم می‌ترسد، از حرام دوری می‌گزیند؛

و آن کس که در دنیا زهد می‌ورزد، مصیبت‌ها را ساده پندارد؛

و آن کس که مرگ را انتظار می‌کشد در نیکی‌ها شتاب می‌کند ...

سوال ۲۱: آیا منظور از حدیث «إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا - در دنیایت چنان عمل کن که انگار تا ابد زنده‌ای» همین دنیایی است که در آن زندگی می‌کنیم و چه باید کرد؟ (۱۸ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از هر چیز به خود عادت دهیم که یک سخن، یک فراز حکیمانه، یک نصیحت عالمانه و در رأس آنها یک آیه یا حدیث را همیشه کامل بخوانیم. چرا که لایب بخش‌های آن علت و معلول یا لازم و ملزوم و کامل‌کننده‌ی یکدیگرند و با هم کامل می‌شوند. پیام را باید درست و کامل دریافت نموده و انتقال داد.

کامل حدیث فوق که از لسان مبارک ائمه‌ی اطهار^(ع) نقل شده و ریشه‌ی آن به بیان نورانی حضرت علی^(ع) و امام حسن مجتبی^(ع) برمی‌گردد به شرح ذیل است:

«إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَ اِعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا» (مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۴۶)

ترجمه: برای دنیای خودت چنان عمل کن که گویا در دنیا تا ابد زندگی می‌کنی؛ و برای آخرت خودت چنان عمل کن که گویا همین فردا می‌میری.

بدیهی است وقتی می‌فرماید «إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ»، منظور همین زندگی دنیوی است و وقتی می‌فرماید «إِعْمَلْ لِآخِرَتِكَ»، منظور زندگی اخروی می‌باشد.

این جمله‌ی کوتاه معارف ژرفی را تعلیم می‌دهد و از جمله‌ی آنها جلوگیری از افراط و تفریط در میان مؤمنین و مسلمین می‌باشد. برخی چنان در دنیا و مظاهرش غرق می‌شوند که گویا مرگ و آخرت را به کلی فراموش کرده‌اند و برخی دیگر به نام دین، ایمان، اسلام و به بهانه‌ی حیات اخروی، تارک‌الدنیا شده و به نام زهد و تقوا، در جهالت، عقب افتادگی و بیچارگی زندگی کرده و ضمن وهن اسلام و بیزار کردن دیگران از هر چه دین و دینداری است، موجبات فلاکت خود، خانواده، جامعه و نسل‌های آتی را فراهم می‌آورند.

الف - حدیث فوق ضمن آن که بیانگر اهمیت هر دو مرحله‌ی حیات در دنیا و آخرت است، متذکر می‌گردد که انسان عاقل برای به هر دو توجه ویژه‌ای دارد؛ تا آنجا که برای دنیایش به گونه‌ای فکر، اندیشه و عمل می‌کند که گویا همیشه در این دنیا خواهد بود. لذا: سریع تسلیم خواسته‌های سطحی و زودگذری که او به را ورطه‌ی سقوط می‌کشاند نمی‌گردد - کوتاه‌بینی نمی‌کند - حرص نمی‌زند - برای یک لذت زودگذر به جسم و روان خود صدمه نمی‌زند - همه‌ی اندوخته‌ی خود را برای یک طمع خام هدر نمی‌دهد - اسراف نمی‌کند - آینده‌نگر است - اهل قناعت است، به فکر روزهای سخت آتی و ضعف در قوا و کاهش احتمالی امکانات است - سعی می‌کند با رشد علمی در شناخت پدیده‌ها [در کشاورزی، صنایع متفاوت، پزشکی و بهداشت و ...] شرایط و ضروریات رفاه توأم با رشد خود را فراهم کند، در تعاملات و تعاون اجتماعی پیشرفته، قانون‌گرا و منضبط باشد ... و خلاصه می‌فهمد که «الدنیا مزرعة الاخرة» این دنیا مزرعه‌ی آخرت است و هر چه اینجا کشت، آنجا درو می‌کند و می‌فهمد که «لا معاشَ له، لا معادَ له»، کسی که در دنیا زندگی درست و سالمی نداشته باشد، معاد (بازگشت) درست و سالم و زندگی راحت و با سعادت در آخرت نیز نخواهد داشت.

ب - اما این نگاه به دنیا و زندگی دنیوی، او را دنیاگرا و سخیف نمی‌کند، چرا که نگاهش به آخرت نیز به گونه‌ایست که گویا همین فردا می‌میرد و از این عالم به عوالم دیگر منتقل می‌گردد.

این نگاه و باور سبب می‌گردد که اولاً او موحد شود و مراقب باشد که به انواع شرک آشکار و خفی دچار نگردد و دنیا و مظاهر فانی‌اش برای او بت و إله نگردند و ثانیاً دنیا را با تمامی مظاهر و ضروریاتش، یک سفر ببیند. سفری که باید آن را به سلامت طی کند تا سالم و برخوردار از مایحتاج لازم، به عوالم دیگر [برزخ و قیامت] وارد شود.

کسی که برای آخرت چنان زندگی می‌کند که گویا همین فردا می‌میرد، قبل از آن که مرگش فرا برسد، خود را از تعلقات دنیوی خلاص می‌کند. چنانچه فرمود: «موتوا قبل ان تموتوا»، یعنی: «بمیرانید خود را، قبل از آن که بمیرانند شما را». یعنی قبل از آن که کلیه‌ی تعلقات شما را قطع کنند، خودتان این تعلقات را قطع کنید

و به جز الله متعلق و بندهی دیگری نگردید. چنین مومنی ممکن است همه چیز داشته باشد، اما به هیچ یک به عنوان «هدف» نگاه نمی‌کند و هر چیزی را وسیله‌ای می‌بیند که اگر درست استفاده کند، سبب کمالش می‌گردد و اگر درست و در راه رسیدن به هدف نهایی استفاده نکند، موجب سقوط و هبوطش خواهد شد.

کسی که گمان کند شاید همین فردا بمیرد، خود را آماده‌ی ملاقات معشوق می‌کند، بار خود را در این دنیا متناسب با سفری طولانی در برزخ و حیاتی ابدی در آخرت می‌بندد. لذا به جای آن که «خسر الدنیا و الآخرة» گردد، از بهترین‌های دنیا و بهترین‌های آخرت بهره‌مند می‌شود. مؤمن کامل کسی است که هم برای دنیایش نیکویی و بهترین‌ها را بخواهد و هم برای آخرتش:

«و مِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ» (البقره، ۲۰۱)

ترجمه: و برخی از آنان می‌گویند پروردگارا در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش [دور] نگه دار.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۲۲: خواستگار مطلوبی ندارم و یا مسکوت می‌ماند، و حال آن که خانواده و شرایط خوبی دارم! آیا به بستن شدن بخت معتقد نباشم؟ آیا دعایی برای ابطال وجود دارد؟ (۱۸ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هر چند سحر و جادو وجود دارد [و البته یادگیری و تعلیم آن حرام است]، اما هر عدم موفقیتی را نباید از سحر و جادو دانست؛ چرا که ضمن خرافه‌گرایی، موجب تبلی فکر و ذهن نیز می‌گردد و مبتلا را به اوهامی که شاید اصلاً واقعیت هم نداشته باشد فرو می‌برد. در نتیجه همیشه به دنبال مسائل خیالی و راه‌حل‌های خیالی و جادویی می‌گردد و خلاصه زمینه را برای کلاشی کلاهبرداران و بدبختی بیشتر خودش فراهم می‌نماید.

الف - علت خواستگار نداشتن یا مسکوت ماندن، الزاماً بسته شدن بخت توسط وردهای شیطانی یا جادو و جنبل‌هایی که نامش را «دعا» می‌گذارند و برای بطلان آن نیز به جادوهای دیگری به نام «دعا» متوسل می‌شوند نمی‌باشد. مگر در دنیا این همه پسر یا دختری که برایشان امکان ازدواج میسر نمی‌گردد، همگی جادو شده و بختشان بسته شده است؟!

ب - ممکن است ضعف در ارتباطات صحیح شخص و خانواده سبب شناخته نبودن و کمی خواستگار گردد - ممکن است روش برخورد یا توقعاتی که به نظر شخص یا خانواده خیلی هم طبیعی به نظر می‌آید، سبب عدم پیگیری خواستگار گردد - ممکن است نحوه برخورد شخص و خانواده‌اش با خواستگار و خانواده‌اش آنها را منصرف می‌کند ... و صدها و هزاران علت دیگر. در حالی که همه‌ی این امور به نظر دختر و خانواده‌اش عادی جلوه می‌نمایند، چرا که در این فرهنگ زندگی می‌کنند و چون ایرادی در خود نمی‌بینند، گمان می‌کند که لابد بددعا شده و یا بختشان بسته شده است.

اغلب افراد خودشان با سوء تدبیر و عمل، راه رشد و موفقیت خود را مسدود می‌کنند و وقتی به مشکل برخوردند، می‌گویند: «لابد دیگران بخت ما را بسته‌اند»!

ج - هم برای گشایش بخت دعا هست و هم برای شکستن طلسم‌های احتمالی، چنانچه هم برای گشایش رزق دعا هست و هم برای باز شدن گره‌ها و رفع مشکلات و بلاها. منتهی دقت شود که «دعا» خواستن و طلبیدن از خداوند کریم است و خدا نیز مقهور و مغلوب «اوراد و الفاظ» نمی‌شود، بلکه دعا را مستجاب می‌نماید.

پس، این طور نیست که کسی بگوید: من صد بار یا هزار بار فلان دعا یا ذکر را گفتم، پس چرا نشد؟! دین خدا که همان اسلام است، انسان را مانند هندوها یا بودایی‌ها، به اوراد لفظی یا جادو جنبل‌ها دعوت نکرده است، بلکه به دعا و خواستن در کنار عقل، تدبیر و عمل صالح دعوت کرده است:

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر، ۶۰)

ترجمه: و پروردگارتان فرمود مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم در حقیقت کسانی که از پرستش من کبر می‌ورزند به زودی خوار در دوزخ در می‌آیند.

اما، خواستن (دعا) شرایطی دارد: اول آن که از خدا خواسته شود، نه از جادوگر و به اصطلاح دعا نویس؛ حتی توسل به معصومین^(ع) در دعا نیز همان طور که از نامش پیداست، توسل است، وگرنه دعا فقط از خدا خواسته می‌شود. دوم آن که دعاکننده خود باور داشته باشد که چه حاجتی را از چه معبودی می‌خواهد؟ و سوم آن که دقت نماید چنانچه امام رضا^(ع) می‌فرمایند: کسی که دعا کند و به دنبالش نرود، خودش را مسخره کرده است.

پس، توکل، دعا، توسل، نذر، صدقه و ... همه کارساز است، اما به شرط تعقل، تدبیر و عمل صالح.

د - در عین حال ممکن است کسی بدجنسی و شیطنت کرده باشد و با مراجعه به رمال‌های کلاش، سحر و جادویی به کار برده باشد، لذا لازم است که ابتدا اطراف خود را خوب بگردید [مثل لباس‌ها، کمد‌ها،

داخل بالش یا ...] و سپس به دعاهای مأثوره از اهل عصمت^(ع) که غالباً در مفاتیح الجنان درج شده است رجوع نمایید، نه به رمال‌هایی که به نام دعانویسی مردم را بدبخت می‌کنند.

چند ذکر و دعا:

*- مداومت در تلاوت سوره‌های «الفلق» و «الناس» باطل‌کننده‌ی هر گونه سحر و چشم‌زخم است.

*- دعای «سیفی صغیر» در مفاتیح که تقریباً دو صفحه است و بعد از دعای عظیم‌الشان «جوشن صغیر» و قبل از دعای ارزشمند و گشایش‌گر «توسل» درج شده است، از مؤثرترین دعاها در شکستن طلسمات می‌باشد. اگر باور و دقتی باشد، حتی یک بارش نیز کافیه است و البته در تداومش خیر بیشتری هست. منتهی به صورت دعا خوانده شود نه به صورت ورد.

*- رسول خدا(ص) برای دفع شیاطین و جادوگران خواندن آیه‌ی سخره یعنی آیات ۵۴، ۵۵، و ۵۶ سوره‌ی اعراف را سفارش کرده‌اند. (کلیات مفاتیح الجنان، صفحه‌ی ۱۱۳۹)

*- صدقه نیز از مهم‌ترین عوامل رفع گرفتاری‌ها، دور شدن بلاها و شکست طلسمات است.

ملاحظه:

اما مهم‌تر از همه پس از توکل و دعا و توسل، عقلانیت و تدبیر و اخلاق است. درست فکر کردن، درست برنامه‌ریزی کردن، درست عمل کردن، درست رفتار نمودن، بررسی علل بروز مشکل و سعی در جبران آن، تنها و بهترین راه‌های گشایش می‌باشد.

چرا یک دختر خانمی که از شرایط خوب شخصی و خانوادگی نیز برخوردار هست، مقبول خواستگاران قرار نمی‌گیرد؟! چرا باید خیال کند که لابد بختش بسته شده است؟ چرا گمان نمی‌کند که شاید همین شرایط خوب را (مثلاً) به رخ می‌کشند و یا خدایی ناکرده سبب برخورد متکبرانه می‌شود و یا سطح توقعات را بیش از حد منطقی بالا می‌برد و یا اصلاً خواستگار را می‌ترساند؟

نباید انسان وقتی با مشکل یا گره‌ای در کارش برخورد می‌کند، گمان کند که خودش و شرایطش هیچ نقص و خطایی ندارند، پس لابد اشکال در دیگران است و یا حتماً هدف جادو و جنبل قرار گرفته است. اتفاقاً این نوع نگاه به خود و رفتارهای خود، بزرگ‌ترین مشکل و مهم‌ترین علل عدم رشد، گشایش و موفقیت می‌باشد.

سوال ۲۳: آیا در اسلام «مصلحت» وجود دارد و آیا نمونه‌ی تاریخی در صدر اسلام دارد؟ (۱۹ بهمن ۱۳۹۱)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

جدال لفظی و بیشتر از آن شعاری در خصوص «مصلحت» و «مصلحت‌گرایی» حدود نیم قرن است که در کشور ما مطرح شده و دامنه‌ی آن با شعاری ژورنالیستی به اذهان عمومی کشیده شده و می‌شود. و البته طبق معمول اهداف سوء سیاسی در پشت آن قرار دارد، که از جمله هدف گرفتن اصول اساسی قانون اساسی و حمله به «شورای نگهبان» و «تشخیص مصلحت» است که وارد آن نمی‌شویم.

این جدال ابتدا از قرار دادن واژه‌ی «مصلحت» در مقابل «حقیقت» شروع شد و کلید عمومی‌سازی این تقابل توسط مرحوم دکتر علی شریعتی زده شد که می‌گفت: «حقیقت نباید فدای مصلحت شود». البته نه این که کسی قبل از او چنین نگفته بود، بلکه چون او مطرح بود و انصافاً بیان و قلم نافذی هم داشت و جو حاکم نیز به سوی بیداری اسلامی پیش می‌رفت، این شعار به نام وی ثبت و رایج شد.

الف - اما مهم این است که بدانیم، اساساً این تقابل خطاست و «مصلحت» معنا و مفهومی در مقابل «حقیقت» نیست، بلکه «مصلحة» در مقابل «مفسدة» قرار دارد و خلاف مفسدت، مصلحت است. لذا در اسلام به چیزی جز مصلحت‌اندیشی، مصلحت‌نگری و عمل صالح دعوت نشده‌ایم.

مصلحت، یعنی «صلاح - خیر». مصلحت‌بین، یعنی کسی که «صلاح» یک تصمیم یا فعل را تشخیص می‌دهد. آنچه به صلاح است، یعنی آنچه به خیر است و آنچه بهترین است را برمی‌گزیند.

با این تعریف معلوم می‌شود که نه تنها «مصلحت و مصلحت‌گرایی» در اسلام توصیه شده است، بلکه اساساً رشد و تکامل مستلزم مصلحت‌بینی و مصلحت‌گرایی است و حکم عقل نیز همین است که انسان باید به دنبال «مصلحت» برود، به دنبال اصلاح برود، به دنبال کار خوب، خوب‌تر و خوب‌ترین برود.

اسلام پس از دعوت به توحید نظری (عقلی) و ایمان قلبی، دعوت به «توحید عملی» می‌کند و جهت تحقق آن «عمل صالح» را ضروری می‌داند، تا آنجا که می‌فرماید، انسان به طور کلی در خسران می‌افتد، یعنی نه تنها در سود ضرر می‌کند، بلکه در اصل سرمایه نیز دچار زیان می‌گردد، مگر آن که «ایمان» بیاورد و «عمل صالح» انجام دهد. چنانچه فرمود:

«وَالْعَصْرُ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَّاصُوا بِالصَّبْرِ» (والعصر)

ترجمه: سوگند به عصر * که واقعاً انسان دستخوش زیان است * مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده‌اند.

در همین قسم به عصر و زمان، برای مطرح کردن «ایمان و عمل صالح» جهت نجات از خسران، لطافت‌ها و ظرایفی وجود دارد؛ از جمله مبین آن است که اولاً عمل باید متناسب با ایمان باشد تا عمل صالح تلقی گردد و ثانیاً انسان باید در «زمان» تصمیمی که صلاح است بگیرد و عملی که صلاح است انجام دهد، وگرنه هر کار خوب و خیری در هر زمان و برهه‌ی دیگری الزاماً نتیجه‌ی خوبی نمی‌دهد.

به عنوان مثال: موسیقی خوب، می‌تواند خوب باشد و مفید، اما نه وسط تلاوت قرآن یا مباحثه‌ی اعتقادی، حکمی، عرفانی یا ... یا با یک عالم و عامل به اسلام (مثل برنامه‌های صدا و سیما) - ورزش کار خوبی است، اما نه وسط یک کنفرانس - آرایشی که جاذبه‌ی جنسی را زیاد کند خوب است، اما نه وسط خیابان و برای عموم رهگذران و ...

پس، «مصلحت» یعنی انجام بهترین کار در موقع و مکان خودش. پس اگر کسی وقت ضرورت جنگ به دنبال صلح رود، وقت ضرورت صلح به دنبال جنگ رود - هنگامی که باید در میدان حاضر باشد، غیبت کند - هنگامی که نباید به میدان بیاید تا به نفع دشمن تمام نشود، به میدان بیاید و سر و صدا کند - هنگامی که باید حرف بزند سکوت کند و هنگامی که باید سکوت کند، حرف بزند - هنگام ضرورت کار استراحت کند و هنگام ضرورت

استراحت به کار و تلاش اقدام نماید و ...، به هیچ وجه به مصلحت عمل نکرده است، لذا هر چند که افعال یا گفتارش خطا نباشد، به خسران می‌افتد.

خداوند متعال می‌فرماید: ایمان، عمل صالح، و ایمان به آنچه بر حضرت محمد مصطفی (ص) نازل شده است، سبب اصلاح امور می‌گردد.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ» (محمد (ص)، ۲)

ترجمه: و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند و به آنچه بر محمد (ص) نازل آمده گرویده‌اند [که] آن خود حق [و] از جانب پروردگارشان است [خدا نیز] بدی‌هایشان را زدود و حال [و روز]شان را بهبود بخشید.

ب - مصلحت، به غیر از احوال و امور شخصی، در روابط و تعاملات اجتماعی، عرصه‌ی سیاسی، فعالیت‌های اقتصادی و حتی حوزه‌ی فقه اسلامی نیز نه تنها مطرح است، بلکه باید در نظر گرفته شود، وگرنه مفسده پیش می‌آید. لذا در صدر اسلام، به ویژه در تصمیم‌گیری‌ها، سیره و عملکرد معصومین (ع) نه تنها همیشه «مصلحت» اسلام و مسلمین در نظر گرفته شده و نه تنها به مصلحت عمل شده است، بلکه به غیر از «عمل صالح» در مورد آنان مفروض نیست، چنانچه از هیچ انسان عاقل و مؤمن دیگری نیز انتظار نمی‌رود.

اگر به پیامبر اکرم (ص) طی ده سال حدود شصت جنگ تحمیل شد و جنگید، مصلحت بود - اگر صلح حدیبیه را پذیرفت مصلحت بود - اگر امیرالمؤمنین امام علی (ع)، مانند برخی دیگر از اصحاب، پیامبر اعظم (ص) را در حال احتضار رها ننمود و جسد وی را تنها نگذاشت تا برای اخذ بیعت و حکومت به سقیفه بیبوندند، مصلحت همین بود - اگر در مقابل ظلم‌های شخصی به خود و خانواده‌اش (که البته به خاطر تخطئه‌ی اسلام بود) شمشیر نکشید، مصلحت همین بود - اگر در جنگ صفین و خوارج شمشیر کشید، مصلحت همین بود... و همین طور است سیره و عملکرد همه‌ی معصومین (ع) در طول تاریخ.

در فقه نیز عمل به مصلحت می‌شود. روزه‌داری در ماه مبارک رمضان بر همه‌ی مسلمانان واجب است، اما اگر کسی بیمار باشد و یا حتی احتمال منطقی بدهد که روزه برایش به مصلحت نیست و ضرر دارد، نباید روزه بگیرد و اگر روزه گرفت نیز قبول نیست و باید مانند هر بیماری که روزه نگرفته، هم پس از بهبود قضایش را بگیرد و هم کفاره‌اش را بپردازد و ...

پس مقوله‌ی «مصلحت» یک شعار نیست، بلکه واقعیتی است که در مقابل مفسده قرار دارد و اگر رعایت نگردد، حتماً فساد (تباهی) رخ می‌دهد.

«وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا» (الکھف، ۸۸)

ترجمه: و اما هر که ایمان آورد و کار شایسته کند پاداشی [هر چه] نیکوتر خواهد داشت و به فرمان خود او را به کاری آسان و خواهیم داشت.

سوال ۲۴: با دیدن چند برنامه رادیویی و تلویزیونی از وهابیون، - با چند دلیل قرآنی - در مسئله عزاداری و نیز مهدویت و ظهور تردید کردم؟ اهداف و برنامه‌های وهابیون چیست؟ (کارشناسی) (۳۶ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

وهابیت خودش منکر ظهور حضرت مهدی (عج) نمی‌باشد، پس چطور ممکن است کسی با شنیدن یکی دو برنامه از آنها به این نتیجه برسد؟ مگر آن که ضدتبلیغشان در خصوص اصول و فروع اسلام، حتی با اعتقادات خودشان نیز منافات داشته باشد، که البته از آنها بعید نیست.

دقت فرمایید که بدون تردید وقتی زیرساخت‌های اعتقادی به حد لازم مستحکم نشده باشد، هر حرف و سخنی می‌تواند در انسان تأثیر بگذارد. شکی نیست کسی که اطلاعات نسبی لازم در خصوص اصول عقاید و قرآن را نداشته باشد، حتی یکی دو سخنرانی در خصوص هگلیسم، مارکسیسم، بودیسم، هندویسم و ... نیز را بشنود، گمان می‌کند که لابد درست می‌گویند، چرا که اصولی برای محک، نقد، بررسی و ... در اختیار ندارد. اگر چنین نبود که نه این همه مذهب و مکتب و فرقه می‌ساختند و نه این همه هزینه و وقت صرف تبلیغ و ضدتبلیغ می‌کردند.

آیا کسی که دعوت به باطل می‌کند، خودش نمی‌داند چه می‌کند؟ کسی که دیگران را به انحراف مختلف به طاغوت یا مواد مخدر یا فحشا می‌خواند، خودش نمی‌داند چه می‌کند؟ و یا آن که می‌داند بسیاری نمی‌دانند و به سادگی جذب می‌شوند؟ آیا وقتی انگلیس توسط جاسوسش «همفر» تصمیم به نفوذ در میان اقوام و مذاهب اسلامی گرفت و برای آن برنامه‌ریزی کرد، نمی‌دانست چه می‌کند؟ یا می‌دانست بسیاری از مسلمانان عوام هستند و می‌شود آنها را فریب داد؟ وگرنه، اقدام به نفی اسلام می‌کرد، نه جعل اسلام.

انگلیس حدود ۱۵۰ سال پیش، همزمان با تأسیس فرقه بابیه و بهاییه در ایران و قادیانی در پاکستان و هندوستان (برای شیعیان)، وهابیت را برای مکه و مدینه، شبهه جزیره عربستان و سپس کل جهان اهل تسنن تأسیس کرد. حال اولین سؤال اینجاست که چگونه ممکن است انگلیس بنیان‌گذار یک فرقه‌ی اسلامی باشد و آن فرقه نیز حق باشد؟ و سؤال دوم این که اگر این فرقه حق است، پس تکلیف مسلمانان طی ۱۶۰۰ سال قبل از این اقدام انگلیس چه می‌شود؟ چرا این فرقه را پیامبر اسلام (ص) پایه‌گذاری نکرد و بدان دعوت ننمود، اما فرمود: «یا علی، حق با تو و شیعیان توست. تو و شیعیان رستگارانید و هر کس ولایت من را پذیرفته است، علی (ع) ولی اوست»؟

این فرقه به لحاظ اعتقادی پیرو «ابن تیمیه» و به لحاظ مذهبی پیرو «سلفیه» هستند. ابن تیمیه در اعتقاداتش حتی قائل به جسمیت داشتن خداوند سبحان است. یعنی دقیقاً همان اسرائیلیاتی که به یهودیت و مسیحیت نفوذ داده شد.

روش کارشان و همکاری با امریکا و انگلیسشان نیز که امروز روشن است و هدف و برنامه‌ای جز ایجاد انحراف در اصل اسلام و ایجاد تفرقه در میان مسلمین، آن هم در راستای منافع انگلیس، امریکا و صهیونیسم بین‌الملل (فراماسون شیطان‌پرست) ندارند. چنانچه شاهدیم در هر نقطه‌ای که قرار باشد امریکا و ناتو حمله‌ی نظامی کنند و آنجا را تحت اشغال و تصرف نظامی درآورند، اول وهابی‌ها، به نام القاعده، طالبان و اکنون سلفی‌ها یک فائله‌ی سوری ایجاد کرده، زمینه و بهانه را برای حمله و حضور نظامی امریکا به بهانه‌ی مبارزه با تروریسم و ... مساعد می‌کنند و عقب می‌نشینند و سپس حمله و اشغال صورت می‌پذیرد.

الف - ظهور حضرت، وعده‌ی حق الهی است که آیات قرآنی بر آن دلالت دارد و در وعده‌ها و وعیدهای الهی نیز هیچ‌گاه تخلفی صورت نمی‌پذیرد. هیچ مذهبی از مذاهب اسلامی نیز تا کنون با اصل آن مخالفتی نکرده است؛ لذا حتی فرقه‌ی ضاله وهابیت نیز نتوانسته منکر آن شود. چرا که آن وقت کل قرآن، خلقت، هدایت و ... بی‌جهت، بی‌معنی و بی‌هدف و انگیزه می‌شود.

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (التور، ۵۵)

ترجمه: خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید آنانند که نافرمانند.

ب - در خصوص عزاداری نیز که قبلاً بسیار بحث شد، (۱) دقت فرمایید که مطلق عزاداری نمود یک عاطفه، علاقه، عشق و کشش است، چنانچه انسان برای هر عزیز از دست رفته‌ای عزاداری می‌کند، و هر کس نیز عزیز و عزیزانی دارد. چنانچه وهابی‌ها برای مرگ سلاطین جور خود نیز یک هفته عزای عمومی اعلام می‌کنند.

اما مخالفت آنها با عزاداری برای سیدالشهداء اباعبدالله‌الحسین^(ع) یا سایر اهل بیت (ع) برای این است که فرهنگ تشیع و فرهنگ قیام و مقاومت حسینی در مقابل ظلم و استکبار یزیدی [در طول تاریخ] زنده و ترویج نگردد. خودشان می‌دانند که این فرهنگ اسلامی است که اگر معرفت و محبتش زنده مانده و عمومیت یابد، دودمان جهل و ظلم آنها را بر باد می‌دهد و مسلمانان را بر صراط «اسلام ناب محمدی^(ص)» قرار داده و به پیش می‌برد.

تازه‌ها:

پاسخ‌های کوتاه - سوال ۱۹۲: لطفاً بفرمایید دلیل این که با خواندن یک آیه دو نفر با هم محرم می‌شوند و اگر نخوانند نمی‌شوند چیست؟

سوال ۲۵: نگویید سحر و جادو برای بستن بخت وجود ندارد، دعایی در ابطال آن یا گشایش بخت بدهید.

(۲۶ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

یکی از مشکلات این است که برخی از عزیزان سؤالی را طرح می‌کنند و پاسخ آن را چنان با عجله می‌خوانند که مانع از توجه به نکات مطروحه می‌گردد. یکی از کاربران گرامی نیز چندین بار ایمیل بدون نشانی در این خصوص ارسال کرده بود و هر دفعه نیز گله‌مند شده بود که پس چرا پاسخ ارسال نمی‌شود؟!

الف - کجا بیان شد که «سحر و جادو» یا طلسمات برای بستن بخت وجود ندارد؟! در همان مطلبی که تحت عنوان «خواستگار مطلوبی ندارم و یا مسکوت می‌ماند، و حال آن که خانواده و شرایط خوبی دارم! آیا به بستن شدن بخت معتقد باشیم؟ آیا دعایی برای ابطال وجود دارد؟» اولین جمله در پاسخ این بود که «هر چند سحر و جادو وجود دارد...».

سحر و جادو صنعتی است که خداوند متعال در قرآن کریم بر وجود آن تصریح نموده است، پس کسی که اهل قرآن باشد، وجودش را نفی نمی‌کند. مرحوم علامه طباطبایی^(ه) در این خصوص می‌فرماید: «... در این میان افعال خارق‌العاده‌ی دیگری است که مستند به هیچ کدام از اسباب طبیعی و عادی نیست، مانند خبر دادن از پنهانی‌ها و مانند ایجاد محبت یا دشمنی و گشودن گره‌ها و گره زدن‌ها و خواب کردن و احضار و حرکت دادن اشیاء با اراده و از این قبیل کارهایی که مرتاض‌ها انجام می‌دهند که به هیچ وجه قابل انکار نیست، یا خودمان بعضی از آنها را دیده‌ایم و یا برایمان آن قدر نقل کرده‌اند که دیگر قابل انکار نیست.»، منتهی بیان شد که اولاً فعل حرامی است و نباید یاد گرفت و یاد داد و عمل نمود، ثانیاً گمان نشود که هر مشکلی لابد از سحر و جادو و بسته شدن بخت و یا افتادن گره توسط سحر و جادو در کارها می‌باشد. گاه مشکلات دیگری مانع از وقوع مطلوب می‌گردد.

این گمان، اولاً سبب تعطیلی عقل و تعقل در تدبیرها و چاره‌جویی‌ها می‌گردد و ثانیاً سبب رونق بازار رمال‌های دکاندار و از خدا بی‌خبر می‌شود، چرا که نان آنها در سادگی و زودباوری و البته تنبلی برخی از مردم است.

بدیهی است برخی از مردم ساده، دوست ندارند که فکر کنند، تأمل و تدبر کنند، چاره‌اندیشی و عمل کنند، دوست دارند یکی دعایی بخواند و فوت کند یا بنویسد و بخوراند، و همه‌ی کارهایشان اصلاح شود!

دقت شود که وقتی سحر و جادو و بستن بخت و ... وجود دارد، آثار و تبعات سوء آن نیز وجود دارد. چه کسی گفته که هر ساحر یا رمالی می‌تواند گره بگشاید و یا بخت بسته را باز کند؟ آیا مراجعه‌کننده فکر نمی‌کند شاید همین کار او سبب گره بیشتر و یا تبعات سوء بدتری باشد؟ اگر قرار بود کارها با سحر و جادو حل شود، خداوند حکیم به جای انبیا و اولیایش جادوگر به سوی مردم گسیل می‌کرد و به جای قرآن و رهنمودهایش اوراد گوناگون می‌فرستاد.

ب - البته برای ابطال چشم زخم - سحر و جادو در بستن بخت - ایجاد اختلاف - ایجاد محبت - گشایش بخت برای ازدواج و ... ادعیه و دستورالعمل‌های معتبری وجود دارد که در همان مبحث به برخی از آنها اشاره شد.

در همان مبحث مذکور (۱) بیان گردید که هر کس گمان دارد بختش بسته شده است، ابتدا از رفتن به سراغ اینهایی که تحت عنوان دعانویسی نوشته‌جات یا دستورالعمل‌هایی می‌دهند خودداری کند، چرا که احتمال بازتاب سوءاش بیشتر است و در ضمن حرام نیز هست، مگر آن که به علما و فقهای شناخته شده و صاحب کرامت رجوع کند. ثانیاً اطراف خود و منزل و لباس‌ها و کمدهایش را بگردد، تا کسی وردی یا طلسمی در آنها پنهان نکرده باشد. ثالثاً آیات، ادعیه و اذکار وارده و معتبر را بخواند یا عمل کند.

بیان شد:

*- مداومت در تلاوت سوره‌های «الفلق» و «الناس» باطل‌کننده‌ی هر گونه سحر و چشم‌زخم است.

*- دعای «سیفی صغیر» در مفاتیح که تقریباً دو صفحه است و بعد از دعای عظیم‌الشان «جوشن صغیر» و قبل از دعای ارزشمند و گشایش‌گر «توسل» درج شده است، از مؤثرترین دعاها در شکستن طلسمات می‌باشد. اگر باور و دقتی باشد، حتی یک بارش نیز کافیست و البته در تداومش خیر بیشتری هست. منتهی به صورت دعا خوانده شود، نه به صورت ورد.

*- رسول خدا(ص) برای دفع شیاطین و جادوگران خواندن آیه‌ی سخره یعنی آیات ۵۴، ۵۵، و ۵۶ سوره‌ی اعراف را سفارش کرده‌اند. (کلیات مفاتیح الجنان، صفحه ۱۱۳۹)

*- صدقه نیز از مهم‌ترین عوامل رفع گرفتاری‌ها، دور شدن بلاها و شکست طلسمات است.

البته دستورات معتبر دیگری مانند خواندن زیارت عاشورا به قصد اجابت دعا در شکست طلسمات و نیز گشایش بخت (چه پسر و چه دختر) وجود دارد.

دقت فرمایید که آیات و ادعیه، هیچ کدام ورد و جادو نیستند، لذا نیت و توجه و دعای خالصانه، توکل و توسل جدی کارساز است. گاه دو رکعت نماز حاجت، هدیه دادن دو رکعت نماز به مقام والای حضرت مهدی(عج)، یک بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم و صلوات، یک بار تلاوت دو سوره‌ی معوذتین، یک بار تلاوت سوره‌ی حمد، همه‌ی طلسمات احتمالی را باطل می‌کند و همه‌ی گره‌های افتاده در کار را می‌گشاید.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۶: چرا طلبه به محض ورود شهریه می‌گیرد، اما دانشجو نمی‌گیرد؟ اگر برای خدمت است، ما نیز درس می‌خوانیم تا خدمت کنیم. (۲ اسفند ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ممکن است که این سؤال (و نه شبهه) در ذهن کاربر گرامی این پایگاه مستقیم ایجاد شده باشد، اما در هر حال همین سؤال را به صورت شبهه در بسیاری از سایت‌های ضددین فرافکنی می‌کنند، از این رو پیش از پاسخ مستقیم به سؤال، دقت در مواردی ضروری است؛ از جمله آن که نه فقط در این مورد، بلکه در هر موردی که سؤالی برای ذهن پیش می‌آید، پژوهش‌گر باید ابتدا با خود و ذهنش خلوت کند و با خودش خالص باشد و ببیند واقعاً خود سؤال برایش (یا برای مطرح‌کنندگان) مطرح است، یا آن که مقاصد دیگری ظل این سؤال دنبال می‌شود. مثلاً بعضی از اسلام و تبلیغی دارند که این گونه بروز می‌دهند و یا می‌خواهند به اذهان القا کنند که نظام چون اسلامی است، به طلاب امتیازی می‌دهد که آن را به دانشجویان رشته‌های دیگر نمی‌دهد.

پس در این مختصر، به سؤال مطروحه از ناحیه کاربر گرامی خودمان، به عنوان «یک سؤال» نگاه کرده و صرف نظر از غرض‌ها و مرض‌های ضدتبلیغی در جنگ روانی به پاسخ می‌پردازیم.

الف - حوزه‌های علمیه:

الف/۱: شهریه‌ی سال اول یک طلبه‌ی ورودی، ماهانه ۷۰ هزار تومان می‌باشد و اگر متأهل گردد، مبلغی به آن اضافه می‌شود.

الف/۲: اگر طلبه سطح دو (برابر کارشناسی) را با موفقیت به پایان رسانده باشد، مبلغی به آن اضافه می‌گردد و اگر سطح سه (برابر با ارشد) یا حتی سطح چهار (برابر با دکترا) را کامل و با گذران همه دوره‌های مربوطه و اخذ مدارک لازم به پایان رسانده باشد، در نهایت ماهانه ۳۰۰ هزار تومان شهریه می‌گیرد.

الف/۳: فرض کنید که به طور کلی ۲۰۰ الی ۲۵۰ هزار طلبه‌ی رسمی در کشور وجود داشته باشد، و حال آن که نه تنها به همه‌ی آنها شهریه تعلق نمی‌گیرد و اگر کار یا درآمدی داشته باشند مشمول نمی‌گردند، بلکه بسیاری نیز خودشان شهریه دریافت نمی‌کنند.

پس اگر فرض کنیم که سالانه ۲۰۰ هزار نفر شهریه دریافت می‌کنند و متوسط آن نیز ماهانه ۱۵۰ هزار تومان باشد، جمع کل سالانه‌ی آن بین ۲۴ تا چهل میلیارد تومان خواهد شد.

ب - دانشگاه‌های سراسری:

ب/۱: طبق گزارشات رسمی، زمانی که آقای دکتر دانشجو وزارت علوم را تحویل گرفت، بودجه‌ی دانشگاه‌های کشور ۱۴۷۰ میلیارد تومان بود که با پیگیری ایشان صد در صد افزایش یافت و برای سال ۱۳۹۱ نزدیک به ۳۰۰۰ میلیارد تومان پیشنهاد گردید.

مدیر کل دفتر پشتیبانی آموزشی وزارت علوم تحقیقات و فناوری با بیان این که ۴.۱ میلیون نفر دانشجو در دانشگاه‌های کشور مشغول به تحصیل هستند، گفت: از این تعداد تنها ۱۳ درصد معادل ۷۰۰ هزار نفر در دانشگاه‌های دولتی تحصیل می‌کنند و ۸۵ درصد بودجه‌ی آموزش عالی کشور صرف تحصیل این دانشجویان می‌شود.

البته بودجه‌ی آموزش عالی بسیار بیشتر از بودجه‌ی دانشگاه‌های کشور می‌باشد، اما اگر همان رقم ۳ هزار میلیارد تومان تقسیم بر ۷۰۰ هزار دانشجو گردد، سرانه ماهانه‌ی هر کدام بیش از ۳۷۰ هزار تومان می‌شود و این مبلغ به غیر از هزینه‌های وزارت علوم، بورسیه‌های داخلی و نیز خارجی است که با ارز مبدأ پرداخت می‌شود.

ج - تفاوت اصلی:

اما تفاوت اصلی هزینه مترتب بر ملت از ناحیهی تحصیل دانش‌پژوهان در حوزه یا دانشگاه این است که صد در صد هزینه دانشجویان از بیت المال است و در واقع هزینه‌ای است که تک تک آحاد این ملت برای تحصیل دانشجویانشان می‌پردازند (و اصلاً هم به برخی معترض نمی‌شوند که با پول خود ما تحصیل کردید، پس چرا پس از اتمام تحصیل پوست خودمان را به ویژه در پزشکی، حقوق، مهندسی و ... می‌کنید؟!؛ اما کثرت نزدیک به کلّ هزینه تحصیل طلاب، از سوی اشخاصی پرداخت می‌گردد که مایلند بخشی از درآمد سالانه‌ی خود را تحت عنوان وجوهات شرعی، خیرات و مبرات، یا ارث، وقف و ...، صرف تحصیل طلاب جهت تبلیغ اسلام هزینه نمایند. همان طور که عده‌ای از خیرین مدرسه‌سازی می‌کنند.

پس جا دارد که طلاب معترض یا دست کم منتقد شوند که اگر ما (برای فراگیری، آموزش و تبلیغ اسلام) تحصیل می‌کنیم و سایر دانشجویان نیز در رشته‌های متفاوتی چون حسابداری، هنر، معماری، حقوق، پزشکی، مهندسی و ... تحصیل می‌کنند و هدف همه‌ی ما نیز خدمت به جامعه است، از بودجه و امکان مساوی برخوردار نیستیم، هر چند که آتی‌ی درآمدی آنها خیلی با ما متفاوت می‌باشد؟

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۲۷: آیا حضرت عباس علیه السلام از پیامبران سلف نیز بالاترند که به ایشان «باب الحوائج» گفته می‌شود و به حضرات موسی (ع) یا عیسی (ع) گفته نمی‌شود؟ (۴ اسفند ۱۳۹۱)

در ادامه‌ی سؤال آمده است: یا آن که علمای ما غلو کرده‌اند و چرا عده‌ای از مردم ایشان را بیشتر از برخی امامان دوست دارند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا باید با ذهن خود خلوت کنیم و ببینیم که اکنون دغدغه، سؤال و نگرانی ما چیست و کدام است و در چه ریشه دارد؟ مقام حضرت عباس سؤال است؟ جایگاه انبیای سلف و احتمال افضلیت حضرت عباس^(ع) به ایشان سؤال است؟ یا عشق و علاقه‌ی شدید مردم به حضرت عباس^(ع) موجب دغدغه‌ی ذهنی شده است؟ یا آن که هیچ کدام از این مباحث موضوع ذهن نیست، بلکه بهانه و دستاویزی برای متهم کردن علما به «غلو» مد نظر بوده است؟ و یا همه‌ی موارد؟ لذا در بطن این سؤال چند سؤال دیگر نهفته است که به صورت ناخودآگاه به ذهن القا می‌شود، لذا باید به چندین نکته اشاره و توجه نمود:

الف - معمولاً لقب "باب الحوائج" به کسی اطلاق می‌شود که حاجتمندان به درگاه الهی به او متوسل شده و حاجتشان را به او بیان می‌کنند و او [البته باذن الله]، واسطه‌ی رفع حاجت می‌گردد و تجربه‌ی مکرر و مستمر مردم سبب می‌شود که او باب الحوائج نامیده شود. لذا اگر گفته شد کسی «باب الحوائج» است، دلیل بر آن نیست که دیگران نیستند. چنانچه در فرهنگ شیعی می‌دانیم که همه‌ی معصومین^(ع) باب الحوائج هستند، اما فقط سه نفر [امام موسی کاظم، حضرت ابوالفضل العباس و حضرت علی اصغر علیهم‌السلام] به این لقب مشهور شده‌اند.

ب - معنای آن که امام علی^(ع) مظهر عدل است، امام حسن^(ع) مظهر حلم است، امام حسین^(ع) مظهر شجاعت و ایثار است، امام سجاد^(ع) مظهر عبادت است، امام باقر^(ع) و امام صادق^(ع) مظهر علم هستند و ... این نیست که دیگر معصومین^(ع) از این صفات کمالیه عاری بودند. همه‌ی معصومین^(ع) مظهر علم، حلم، قدرت، رأفت، کرم ... و کلاً مظهر اتمّ اسمای الهی هستند، منتهی ظهور هر یک در مورد خاصی به تناسب شرایط زمانی، مکانی و ضروریات بیشتر بوده است و به آن لقب معروف شده‌اند.

ج - در مورد معجزات، کرامات، الطاف و عنایات انبیای سلف و از جمله حضرات موسی^(ع) و عیسی^(ع) نیز کم گفته نشده است و حتی آیات بسیاری راجع به آنان نازل شده است، منتهی یهودی واقعی باید مسیحی گردد و مسیحی واقعی نیز باید به دین خاتم گرویده و مسلمان گردد. این دعوت و دستور انبیای سلف بوده است.

دقت شود که ادیان الهی، احزاب سیاسی، اتحادیه‌های صنفی و یا تیم‌های فوتبال نیستند که هر کس دلش خواست از هر کدام تبعیت و هواداری کند، بلکه همه انبیا و ادیان الهی بودند و «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»، پس امر خدا باید اطاعت شود.

در نتیجه منعی نیست که کسی به انبیای سلف توسل کند و آنها را واسطه‌ی استجابت دعا و برآورده شدن حاجاتش نزد خداوند متعال قرار دهد، چنانچه در بسیاری از ادعیه مأثوره (نقل از معصومین^(ع)) خدا را به آنان قسم می‌دهیم. مثل دعای سمات که سراسر اشاره و توسل به عظمت‌های حضرت موسی^(ع) و سپس برخی دیگر از انبیای الهی است و دعای بسیار عظیم الشانی می‌باشد. حتماً بخوانید، به ویژه در عصر جمعه.

د - اگرچه به فرموده‌ی کلام وحی در قرآن کریم، حتی برخی از انبیاء نسبت به برخی دیگر فضیلت دارند و اگرچه روشن و مبرهن است که عالم و عامل به کامل‌ترین کتاب و علم محمدی^(ص)، یعنی ائمه‌ی اطهار^(ع) از همه‌ی انبیای قبل افضلند و چه بسا شخصیت‌هایی چون حضرت عباس^(ع) یا حضرت زینب^(ع)، به خاطر همان علم، ایمان و عمل به اکمل ادیان و کتب الهی از برخی انبیای گذشته نیز افضل باشند، اما در موضوع

«باب الحوائج»، بحث از افضلیت ایشان نیست. بدیهی است که ایشان اگر از هر نبی سلفی اشرف باشند، از حضرت سیده النساء العالمین، فاطمه‌ی زهراء (علیها السلام) افضل نیستند، اما ایشان به «سیده النساء» مشهور شدند، حضرت عباس (ص) به «باب الحوائج»، حضرت زینب (ع) به «عقیلة العرب و عالمه‌ی بدون معلم» و حضرت فاطمه (ع) دختر امام موسی بن جعفر (ع) به «معصومه».

و - هیچ کس حضرت عباس (ع) را بیشتر از امامان دوست ندارد و اگر چنین باشد، نه ایشان را درست شناخته و نه امامان را و این از جهل است. عشق به حضرت ابوالفضل (ع) به خاطر فضل و معرفت او به اسلام و قرآن و عشق و اخلاص والای او به امام علی (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) است. چنانچه ارادت، احترام و محبت هر عالم، مجاهد، متخلق و شهید دیگری نیز به خاطر قرب آنها به حق تعالی و نیز معرفت و اخلاصشان نسبت به اسلام، قرآن و اهل عصمت (ع) می‌باشد.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۸: دانشجویانی که گروه مطالعات و اندیشه به راه انداخته و بر اساس آن عمل می‌کنند می‌گویند: حضرت علی (ع) فرموده اول حق را بشناس و بعد اهل آن را، لذا ما فقط قرآن و نهج البلاغه می‌خوانیم و بدان عمل می‌کنیم و هیچ یک از علما را قبول نداریم؟ (دندان پزشکی) (۶ اسفند ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

یا در این گروه اصلاً مطالعات و اندیشه راه نیافته است و صورت نمی‌پذیرد و یا یک گروهی برای ترویج اندیشه‌ی منحط وهابیت راه انداخته‌اند و به نام قرآن و نهج البلاغه، خود و دیگران را فریب می‌دهند.

انحراف در شناخت اسلام از همان جا شروع شد که گفتند: «حسبنا کتاب الله - کتاب خدا برای ما کافیت» و معلم (علیه‌السلام) را رد کردند و سپس شخص خود پیامبر اکرم (ص) را نیز رد کردند و امروزه همین شعار را به اشکال مختلف می‌دهند تا خود و دیگران را منحرف کنند.

همین قرآن یا نهج‌البلاغه‌ای که می‌خواهند به آن رجوع کنند را چگونه به دست آورده‌اند؟ آیا به خودشان وحی شده است و یا خود نگاشته‌اند؟ یا مستقیم در محضر رسول اعظم (ص) یا امیرالمؤمنین (ع) حضور داشته و بلاواسطه کسب علم و فیض کرده‌اند؟

پس چه خواهند و چه نخواهند، به علمایی رجوع کرده‌اند که قرآن و نهج البلاغه را تدوین، منتشر، ترویج و تعلیم کرده‌اند تا امروز به دست آنها رسیده است. حال چطور می‌گویند که چند صفحه کاغذ برای ما کافیت؟ دیگر معلم یا معلم‌هایش را نمی‌خواهیم؟! اینها اول معلم را شناخته و سپس الفبا را آموختند و یا چون الفبا آموختند فهمیدند معلم کیست؟!

بسند کردن به چند سطر در چند صفحه کاغذ و جدا شدن از معلم، تعلیم و تعلم، نه تنها از بی‌سوادی و جهل است، بلکه نشان از خودپسندی و تکبر نیز دارد و همین عوامل خود مهم‌ترین علل گمراهی هستند.

الف - آری، از حضرت امیرالمؤمنین (ع) پرسیدند: شما می‌گویید من بر حق هستم و طلحه و زبیر نیز می‌گویند ما حق هستیم! پس ما چه کنیم و کدام را قبول کنیم؟ خوب از فحوای این سؤال معلوم است که سائل آن قدر به اسلام، قرآن و حتی احوال روز جاهل و بی‌بصیرت است که فقط به گفته و شعار استناد و استدلال می‌کند و هیچ تعقل و تفکری نیز نمی‌نماید و هیچ شناختی از حق ندارد. حضرت نیز او را به ابتدا و اصول اولیه و بدیهیات عقلی برگرداندند و فرمودند: «اول حق را بشناسید، بعد اهل حق را خواهید شناخت».

اما چه کسی گفته که «اول حق را بشناس»، یعنی به ظاهر کتاب بسنده کن؟! یا اگر به همین ظاهرش نیز بسنده کردی، آیات مربوط به علم‌آموزی، تعقل، تفکر، تعلم از پیامبر اکرم (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و دیگر معصومین (ع) و ضرورت اطاعت و تبعیت از پیامبر اکرم (ص) را اصلاً نخوان؟!!

ب - این گروه «مطالعات و اندیشه» اگر بخواهند فیزیک، شیمی، داروسازی، حقوق و ... بدانند، اول یک کتاب تهیه کرده و خود مطالعه می‌کنند و فیزیک‌دان، شیمی‌دان، وکیل، داروساز، پزشک و ... شده و سپس به دانشگاه و نزد استاد می‌آیند و یا فقط وقتی نوبت به اسلام و قرآن می‌رسد، خود را مخاطب وحی و عالم دهر می‌دانند و به هیچ عالمی نیاز ندارند؟!!

بله، ایشان فرمودند: اول حق را بشناس. اما چه کسی گفته که بسنده کردن به کتاب منتشر شده و خواندن برخی آیات و عدم توجه به برخی دیگر از آیات حق است؟! مگر عقل حق نیست؟ مگر رجوع به استاد و معلم حق نیست؟ مگر تعلیم و تعلم حق نیست ...؟ همین که یک کتابی را از سر کوچه بخرند و بدون علم بخوانند و بر اساس میل و هوای نفس خود تفسیر و تأویل کرده و حکم صادر کنند می‌شود «حق‌شناسی». لذا فرمود: اول حق را بشناسید. بدیهی است که با این روش نه حق را خواهند شناخت و نه نسبت به اهل حق معرفتی کسب خواهند نمود.

این روش، آن هم با سوءاستفاده از بیان نورانی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مصداق سخن دیگر ایشان است که هرگز نمی خوانند. فرمودند: «کلمة الحق، یراد به الباطل» - یعنی کلمه ای که گفتند حق است، اما اراده ای که از آن کرده اند باطل است.

ج - اگر قرار بود هر کس خودش با خواندن یک کتاب عالم و عامل شود، خداوند متعال به جای ارسال رسل و انزال وحی، از آسمان کتاب می فرستاد و نوع بشر نیز به جای تأسیس مدارس و دانشگاه ها و تربیت معلم و استاد، فقط کتاب منتشر نموده و بین عوام بی سواد توزیع می کردند تا همه خودشان بخوانند و ملاحظه را یا انیشتاین شوند.

پس دقت کنید و به سادگان آن گروه نیز متذکر گردید که این روش، همان روش «حسینا کتاب الله» است که امروزه توسط وهابیت ترویج می گردد و هدفی جز تحریف و بالتبع تعطیل اسلام ندارد.

از آنها بپرسید در کجای قرآن و نهج البلاغه آمده است که این روش «حق» است؟ در حالی که مکرر تأکید شده که «باطل» است. بپرسید با خواندن قرآن و نهج البلاغه، چگونه فهمیدند که هر یک از نمازهای یومیه چند رکعت است و چگونه باید مناسک حج را انجام دهند؟

این روش، به هیچ وجه روشی که در همان قرآن و نهج البلاغه آموزش داده شده و طریق قرآن، رسول اعظم (ص)، حضرت علی (ع) و سایر ائمه ای اطهار (ع) نمی باشد و سرانجام به گمراهی و انکار می انجامد.

امام زمان (علیه السلام) می فرمایند:

«طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا أَهْلُ الْبَيْتِ، مُسَاوِقٌ لَانْكَارِنَا - جستجوی معرفت (شناخت) از غیر طریق ما اهل بیت، به انکار ما سوق داده می شود (می انجامد).»

سوال ۲۹: چرا «بابا آب داد» یاد می‌دهند؟ کاش از همان ابتدا یاد می‌دادند که خدایی هست بسیار مهربان، توانا و دوست داشتنی. (۸ اسفند ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به نکته‌ی بسیار مهمی اشاره نمودید. متأسفانه باید اذعان نمود که نظام آموزشی ما به بسیاری از نکات مهم توجه ندارد و در بسیاری امور (به ویژه در سطوح عالی) اهمالی عمده دارد.

ظاهر قضیه این است که فرض کردند کودک خواندن و نوشتن را با «الف - ب» آغاز می‌کند و کلماتی چون «بابا - آب - نان - داد» ترکیب‌های اولیه از این حروف می‌باشند. اما باطن قضیه این است که به تأثیر گزاره‌ها در شکل‌گیری ساختار فکری و بالتبع شخصیتی کودک فکر نکرده‌اند. وگرنه کلماتی چون «خدا - نماز - پاکی - نیکی - دوستی و ...» یا «خدا جان داد» نیز کلمات کوتاه، مجزا و ترکیبی خوبی هستند.

در نظام آموزشی غرب، از کلاس اول ابتدایی گرفته تا پایان دکترا، به تمامی ایده‌ها، اهداف، برنامه‌های کلان مورد نظر و منطبق با اهداف نظام، در شخصیت‌سازی و کادرسازی دقت می‌کنند. به عنوان مثال کودک در همان کلاس‌های ابتدایی با نقاشی و گفتار معلم، با فرضیه‌ی اثبات نشده [و بلکه نفی شده] داروین آشنا می‌شود و به رغم آن که داروین خود یک موحّد بود، نتیجه می‌گیرد که جز طبیعت وجود ندارد. همچنین در سطوحی مانند کلاس هفتم و هشتم، به گونه‌ای با روابط جنسی آشنا می‌گردد که هر گونه اخلاق، حیا، تقید، غیرت و ... در او می‌میرد و همین‌طور در تاریخ یا سایر علوم (به ویژه علوم انسانی)، هدفدار می‌آموزد.

اما این نگرش هیچ‌گاه در نظام آموزشی کشورهای ضعیف نگهداشته شده (استعمار و استثمار شده) وجود نداشت و یا بسیار کم‌رنگ و در راستای اهداف نظام سلطه بوده است و در نظام آموزشی ما پس از استقلال کشور و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران نیز آن طور که باید مورد توجه و تحول قرار نگرفته است!

*- مشکل فقط در کتاب‌های درسی و «بابا آب داد» نیست. شما به قصه‌ها و بازی‌های کودکان، قدیمی و معروف ما توجه کنید. بچه‌ها را در یک اتاق کوچک کنار هم می‌نشانند، چرا که اصلاً جا و امکانی برای دویدن و ایزاری برای بازی و یا پول تهیه‌ی آن را نداشتند. بعد پاهایشان را دراز کرده و «آتَل مَتَل» بازی می‌کردند (هنوز هم رایج است). در این بازی، گاو عجیب و غریب نه مال انگلیسی‌هاست، نه آمریکایی‌ها و نه هلندی‌ها، بلکه «گاو حسن» است. گاو که «نه شیر دارد و نه پستان»، اما شیرش را می‌برند هندوستان(!؟) حالا یعنی چه و چطور و چرا؟ مهم نبوده و نیست.

یا کودکان را در حیات مدرسه، در کوچه و یا ... دور هم جمع می‌کردند تا یک بازی اجتماعی کنند و تعامل و تعاون با یکدیگر را بیاموزند: «عمو زنجیرباف! ب..له. زنجیر منو بافتی، پشت کوه انداختی(!؟)، بابات اومده؛ چی چی آورده؟ نخود و کشمیش؛ «بخور و بیا، با صدای چی؟ با صدای خر، گاو، گوسفند و ...»!

*- امروزه اگر به کتاب‌های داستان کودکان مراجعه کنید، مشاهده خواهید کرد که حدود ۵۰٪ آنان ترجمه است و اصلاً با ساختار فکری، فرهنگی، ملی، دینی و خانوادگی کودک ما سازگاری ندارد، بخش بسیاری از کتب دینی (مثل قصص انبیاء) با زشت‌ترین نقاشی‌ها، بدترین تصورات را القا می‌کنند و ...

*- شاید یک عده ساده‌اندیش و کوتاه‌بین، برای راحتی خیال و فرار از مسئولیتِ تفکر، بصیرت و عمل، توجیه کنند که «ای بابا، همه‌ی اینها اتفاقی است»، چنانچه وقتی به پیام‌های مستقیم و غیرمستقیم منحرف‌کننده‌ی فیلم‌ها، سریال‌ها و نحوه‌ی گزینش و اهدای جوایز انتقاد می‌شود، همین توجیه را می‌آورند. اما واقع مطلب این است که در عرصه‌ی فرهنگ و فرهنگ‌سازی و نیز تعلیم و تربیت و همچنین آموزش و پرورش و حتی گزینش موضوع درسی و تحمیل چگونگی فراگیری، امتحان و قبولی در سطوح عالی دانشگاهی، هیچ چیزی اتفاقی نمی‌باشد.

*- «بابا آب داد» نیز از همین مقوله است. کودک باید نقش پدر را با «دادن نان و آب» بفهمد و یاد بگیرد، نه با مقام و جایگاهی که در بیان وحی و آموزه‌های نورانی اهل بیت عصمت و طهارت^(ع) معرفی شده است. و بر

این اساس چنین تصور کند که اگر نتوانست نان و آب کافی برساند، پس اصلاً بابا نیست. چنانچه در اغلب فیلم‌ها و سریال‌های ما نیز همیشه «بابا» مقصر و مضر به اعضای خانواده است و مقصر همه‌ی کج‌روی‌ها و بدبختی‌های جوانان، همان «بابا» است.

باید به ذهن کودک به صورت مستقیم و غیرمستقیم القا شود که «بابا نان و آب می‌دهد» و مفاهیمی چون آشنایی با «رزاقیت و ربوبیت خدا» برای او ناآشنا بماند. کودک باید از همان ابتدا یاد بگیرد که زیربنا، اصل، مبدأ و نهایت، در «نان و آب» است. نه در معرفت، اخلاق، تقوا، فهم، شعور، اسلام و معاد.

پیش از این هشدارها، تذکرات، توصیه‌ها و طرح‌های بسیاری به نظام آموزشی ایفاد شده است که متأسفانه تا کنون مورد توجه قرار نگرفته و امید است در آینده‌ی نه چندان دور توجه شود.

ملاحظه: شخصی در خصوص قصه‌های مذکور، مباحث مبسوطی مطرح کرده بود که اگر بتوانیم نوار صوتی آن را به دست آوریم، با درج در سایت در اختیار کاربران گرامی قرار خواهیم داد.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۰: شخصی به نام «شیخ عبدالله حیدری» که در شبکه‌های وهابی وصال و کلمه علیه شیعه ضد تبلیغ می‌کند، اخیراً در صفحه فیس بوک‌اش مدعی شده که شیعه حتی یک حدیث به نقل از پیامبر اکرم (ص) ندارد و ... (ادامه در متن) (حقوق) (۱۰ اسفند ۱۳۹۱)

در ادامه‌ی این مطلب آمده: او مدعی شده تا کنون هیچ یک از علمای شیعه نتوانسته‌اند جواب دهد؟ اگر می‌توانند ما را مقابل میلیون‌ها نفر شیعه و سنی کشف کنند. سپس طی ۱۵ سؤال در مورد حقانیت و فضیلت تک به تک اهل بیت (ع) روایاتی از شیعه خواسته که به نقل از پیامبر اکرم (ص) باشد و خلاصه نتیجه گرفته بود که شیعه ربطی به اهل بیت (ع) ندارد.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هر حدیثی که به نقل از پیامبر اکرم (ص) و در موضوعات گوناگون، از اصول دین گرفته تا فروع، فقه و احکام، از اخلاقیات گرفته تا سیاسات و ...، هیچ کدام با وحی به دست نیامده و خودشان نیز از پیامبر اکرم (ص) نشنیده‌اند و قطعاً همه بیان ائمه‌ی اطهار (ع) است که از رسول اکرم (ص) نقل نموده‌اند.

بی‌تردید وی از اهل سنت نیست. چرا که اولاً هیچ یک از علمای اهل سنت چنین ادعای احمقانه‌ای نمی‌کنند و ثانیاً این شبکه‌های وهابی نیز با علمای اهل سنت کاری ندارند و اساس کارشان علیه شیعه، سنی و کل اسلام است، منتهی چون می‌دانند وهابیت و وهابیتون منفور همه‌ی مسلمان‌ها هستند، به نام آنها ضدتبلیغ می‌کنند تا در راه هدف اصلی‌شان که ایجاد و تشدید اختلاف بین مسلمین است نیز گامی برداشته باشند.

در عین حال با یک تذکار مختصر، به پاسخ نیز اشاره‌ای می‌شود:

الف - «علمای شیعه جواب نمی‌دهند»، خیلی فرق دارد با «نمی‌خواهند جواب بدهند»، نه این که نمی‌توانند جواب دهند. وگرنه ما نیز پاسخ تمامی سؤالات و شبهات سست و بی‌منطق آنان را می‌دانیم، چه رسد به علمای شیعه.

اینها چون هیچ شناختی از اسلام [چه تشیع و چه تسنن] ندارند و فقط هوچی‌گر هستند، امید دارند که علمای شیعه نیز با دو تا تهدید یا تحریک زورنالیستی، زود خود را مخاطب آنان قرار دهند تا اهداف بعدیشان محقق گردد. اگر قرار بود علمای شیعه (و حتی تسنن) منفعل این بچه‌بازی‌های عوافریبانه شوند، تا کنون نه تنها از تشیع، بلکه اساساً از اسلام چیزی باقی نمی‌ماند.

ب - هدف و کار یک عالم [چه شیعه و چه سنی]، کینف کردن نیست. بلکه تعلیم، آموزش، روشننگری و تذکار است. همین که هر چه داد و بیداد می‌کنند کسی محل نمی‌گذارد، خودش کینف شدن است. لذا خودشان مکرر خودشان را کینف می‌کنند و هیچ نیازی نیست که دیگران زحمتی در این خصوص بکشند. اگر ما نیز پاسخی ایفاد می‌کنیم، به احترام سؤال کاربر و اطلاع سایر کاربران گرامی است، نه پاسخ دادن به آنها یا به اصطلاح خودشان کینف کردنشان.

ج - کسی که مدعی می‌شود امامان شیعه یک حدیث به نقل از پیامبر اکرم (ص) نقل نکرده‌اند، معلوم می‌شود که به عمرش حتی یک کتاب هم نخوانده که هیچ، لحظه‌ای هم زحمت تفکر به خود نداده است. پولی گرفته و دهانی باز کرده و چیزی می‌گوید. با صحت و سقمش هم کاری ندارد.

د - اگر در فضیلت اهل بیت (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) تردیدی دارند، دست کم کتب معتبر اهل سنت را مطالعه کنند و با علمای آنان به مباحثه بنشینند و چیزی بیاموزند، اما اگر راجع به تشیع و شیعه تردید دارند، سؤال اینجاست که حالا اگر ما صدها و هزاران روایت اهل بیت (ص) که از پیامبر اکرم (ص) حدیث کرده‌اند را بیاوریم، قبول می‌کنند؟!

بدیهی است که کار آنها این نیست که بخوانند، بدانند، بیدار و هوشیار شوند، آگاه و بصیر گردند و ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، وگرنه خودشان به هزاران روایت و حدیث موجود دسترسی دارند. کار آنها ضدتبلیغ و آن هم بر اساس اصطلاح قرآنی «حرف مُفْت» است. خداوند متعال در کلام وحی فرمود: یک عده جاهل مشتری حرف مفت هستند و داد و ستدشان برای ایجاد انحراف و اعوجاج همین «حرف مُفْت» است: **«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»** (لقمان، ۶)

ترجمه: و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی‌[هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.

چند حدیث به عنوان نمونه:

*- «پا علی! خداوند متعال را شناخت به حقیقت شناختش جز من و تو، و تو را شناخت آن گونه که حق شناخت توست، جز خدا و من.» (منبع اهل سنت: مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۶۸)

*- حضرت علی (ع) در تبیین غدیر فرمود: سلمان از پیامبر اکرم (ص) پرسید: آیا ولایت علی همانند ولایت شما است؟ پیامبر پاسخ داد: آری. ولایت او همانند ولایت من است. هر کس من صاحب اختیارتر و سزاوارتر به او از خودش هستم علی نیز صاحب اختیارتر به او از خودش می‌باشد. (صدوق، کمال‌الدین، ج ۱)

*- علی (ع) فرمود: رسول الله (ص) به فاطمه فرمودند: خداوند از غضب تو غضب می‌کند و از خشنودی تو خشنود می‌شود. (مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۱۵۲- اسدا لغابه، ج ۵، ص ۵۲۲)

*- حضرت علی بن موسی الرضا (ع) فرمودند: رسول الله (ص) فرمود خداوند عزوجل دخترم فاطمه (س) و فرزندانش و محبینش را از آتش بریده است به همین خاطر فاطمه نام نهاده شده. (ذخائر العقبی، ص ۲۶)

*- حضرت زهرا (علیها السلام) خطاب به خلیفه‌ی اول و دوم فرمود: آیا اگر حدیثی را از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل کنم به آن عمل خواهید کرد؟ گفتند: آری.

فرمودند: شما را به خدا آیا نشنیده‌اید که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرموده‌اند: «خشنودی فاطمه خشنودی من، و خشم فاطمه خشم من است، هر که دخترم فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که فاطمه را خشنود سازد مرا خشنود ساخت، و هر که فاطمه را خشمگین نماید مرا خشمگین نموده است»؟ گفتند: آری، چنین حدیثی را از پیامبر خدا (ص) شنیده‌ایم.

فرمود: من هم خدا و فرشتگان را گواه می‌گیرم که شما دو نفر مرا خشمگین نمودید و خشنودم نساخدید، و چون پیامبر (ص) را ملاقات نمایم حتماً از شما به او شکایت خواهم نمود. (الامامه والسیاسة، ج ۱، ص ۱۴)

*- علی بن موسی الرضا (ع) به نقل از رسول اعظم (ص) در معرفی امام مهدی (عج) فرمودند: «الْمَهْدِي مِنْ وُلْدِي اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي أَشْبَهَ النَّاسِ بِى خَلْقًا وَ خُلُقًا...» یعنی: پیامبر اکرم (ص) فرمودند: مهدی از فرزندان من است اسم او اسم من و کنیه‌ی او کنیه‌ی من است، از نظر قیافه و اخلاق شبیه‌ترین مردم به من است...».

اما لازم است دست کم دو حدیث از اهل سنت در فضیلت اهل بیت (ع) نقل کنیم که دیگر وهابیت خود را به آنها نجسباند.

*- «ابوبکر صدیق به علی بن ابی طالب رسید، پس ابوبکر در روی علی تبسم کرد. علی پرسید: سبب تبسم تو چیست؟ گفت: شنیدم پیامبر را که می‌گفت: هیچ کس بر صراط نمی‌گذرد جز کسی که علی برایش جواز عبور صادر کرده باشد.» (ابن المغازلی شافعی در ص ۱۱۹ مناقب علی بن ابی طالب)

*- «ابوبکر گفت: رسول خدا در خیمه بر فرشی عربی نشسته و تکیه داده بود. علی و فاطمه و حسن و حسین نیز در خیمه بودند، فرمود: ای مسلمانان، هر کس با اهل خیمه دوست باشد من با او دوست هستم و هر کس با آنان دشمن باشد من با آنان دشمنم. آنان را دوست ندارد مگر آن که ولادتی پاک دارد و دشمن نیست با آنان مگر آن که ولادتی ناپاک دارد.»

(العاصمی المکی، عبدالملک بن حسین بن عبد الملك الشافعی، سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی؛ ج ۳، ص ۴۴)